



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



مرکز اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

ارمغان شعبان

روه توشه‌های شین از مناجات شعبانیه

بیان محمد باقری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ارمغان شعبان: ره توشه ای ثمین از مناجات شعبانیه

نویسنده:

محمود طاهری

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	ارمغان شعبان: ره توشه ای ثمین از مناجات شعبانیه
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۶	فهرست مطالب
۲۵	دیباچه
۲۷	پیش گفتار
۳۳	قسمت اول _ شرح مناجات شعبانیه
۳۳	اشاره
۳۳	نکاتی از این فراز
۳۳	دلیل شروع دعا با صلوات
۳۳	اشاره
۴۲	تذکر
۴۶	امید به خدا
۴۸	قسمت دوم
۴۸	اشاره
۴۸	نکاتی از این فراز
۴۸	توضیح این نکات
۴۸	اشاره
۴۸	علم الهی به اسرار بندگان
۵۰	تقدیر الهی
۵۰	اشاره
۵۴	در اختیار داشتن سود و زیان مردم از سوی خداوند
۵۶	فلسفه نقصان و ضرر بنده از طرف خدا

۵۹	قسمت سوم
۵۹	اشاره
۵۹	نکاتی از این فراز
۵۹	خداوند صاحب روزی
۵۹	اشاره
۶۱	خداوند صاحب عزت
۶۲	حکایت
۶۳	پناه بردن به خدا از غضب الهی
۶۳	معنای غضب خداوند
۶۳	اشاره
۶۷	نکته آخر پیشی گرفتن رحمت خداوند بر غضب او
۷۰	دوزخ؛ نشانی از رحمت خداوند
۷۳	قسمت چهارم
۷۳	اشاره
۷۳	نکاتی از این فراز
۷۳	مشروط نبودن قابلیت برای دریافت رحمت الهی
۷۵	توکل بر خداوند
۷۵	اشاره
۷۶	معنای توکل
۷۸	توکل بر غیر خدا
۷۸	اشاره
۸۱	نکته آخر
۸۳	قسمت پنجم
۸۳	اشاره
۸۳	تقاضای عفو
۸۴	اعتراف به تقصیر

- ۸۴ اشاره
- ۸۴ دو نکته از این فراز
- ۸۹ قسمت ششم
- ۸۹ اشاره
- ۸۹ نکاتی از این فراز
- ۸۹ گناه، ظلم به خویش است
- ۹۲ از دست دادن فرصت: ظلم به خویشتن
- ۹۷ وای بر نفسِ مان اگر خداوند او را نبخشد
- ۹۷ اشاره
- ۹۸ در عالم دیگر نیز ما را دریاب
- ۱۰۱ قسمت هفتم
- ۱۰۱ اشاره
- ۱۰۱ نکاتی از این فراز
- ۱۰۱ واگذاری امور به خداوند
- ۱۰۴ جهل، عذری برای دریافت فضل
- ۱۰۶ قسمت هشتم
- ۱۰۶ اشاره
- ۱۰۶ نکاتی از این فراز
- ۱۰۶ اشاره
- ۱۰۶ خداوند ستار العیوب
- ۱۰۹ مهم تر بودن پرده پوشی خداوند در آخرت
- ۱۱۰ دو نکته و پایان سخن
- ۱۱۲ قسمت نهم
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۲ نکاتی از این فراز
- ۱۱۲ آرزوهای بی پایان آدمی، جود بی پایان خداوندی

- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۳ عفو خدا بیشتر از جرم ماست
- ۱۱۴ سرور قلب با دیدار خدا در قیامت
- ۱۱۶ قسمت دهم
- ۱۱۶ اشاره
- ۱۱۶ نکاتی از این فراز
- ۱۱۶ اعتذار به پیشگاه خداوند
- ۱۱۹ پروردگارا نا امیدم مفرما
- ۱۲۱ قسمت یازدهم
- ۱۲۱ اشاره
- ۱۲۱ نکاتی از این فراز
- ۱۲۱ ۱. توجه الهی؛ هدایت و حرمت بنده
- ۱۲۲ ۲. گمان نیک به خداوند
- ۱۲۴ قسمت دوازدهم
- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۴ نکاتی از این فراز
- ۱۲۴ حمد و ستایش کردگار
- ۱۲۵ صفات جمالیه در برابر صفات قهریه
- ۱۲۹ قسمت سیزدهم
- ۱۲۹ اشاره
- ۱۲۹ نکاتی از این فراز
- ۱۲۹ آرزوی بزرگ و طاعت اندک
- ۱۳۱ گمان نیکو به خدا
- ۱۳۵ قسمت چهاردهم
- ۱۳۵ اشاره
- ۱۳۵ نکاتی از این فراز

- ۱۳۵ خطر سهو و غفلت
- ۱۳۵ اشاره
- ۱۳۹ مستی دوری از خدا
- ۱۴۱ شکوه از خواب طولانی
- ۱۴۲ اظهار عبودیت و توسل به کرم خداوندی
- ۱۴۵ قسمت پانزدهم
- ۱۴۵ اشاره
- ۱۴۵ نکاتی از این فراز
- ۱۴۵ صفت زیبای حیا
- ۱۴۵ اشاره
- ۱۴۶ حیا خداوندی
- ۱۴۷ طلب عفو از خداوند
- ۱۴۸ قسمت شانزدهم
- ۱۴۸ اشاره
- ۱۴۸ نکاتی از این فراز
- ۱۴۸ اهمیت توفیقات الهی
- ۱۵۰ توفیق الهی در قالب محبت
- ۱۵۰ اشاره
- ۱۵۱ حکایت
- ۱۵۴ مقام شکرگزاری
- ۱۵۸ پلیدی غفلت
- ۱۶۱ قسمت هفدهم
- ۱۶۱ اشاره
- ۱۶۱ نکاتی از این فراز
- ۱۶۲ تقاضای توفیق در اجابت ندهای خداوند
- ۱۶۲ اشاره

- ۱۶۳ استعانت از خدا
- ۱۶۳ نزدیکی خداوند به دوستان خود
- ۱۶۳ اشاره
- ۱۶۴ امید ثواب و پاداش از خدا
- ۱۶۵ مرکب راهوار شوق
- ۱۶۸ سخنی از غزالی درباره شوق
- ۱۷۰ زبانی راستگو عطايم کن
- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۴ حکایتی کوتاه
- ۱۷۶ نگاهی شایسته به خداوند و تقرب جستن به او
- ۱۷۷ قسمت هجدهم
- ۱۷۷ اشاره
- ۱۷۷ نکاتی از این فراز
- ۱۷۷ شناخت پروردگار؛ رهایی از گمنامی
- ۱۸۳ پناه آوردن به خدا و رهایی از خذلان و خواری
- ۱۸۶ عنایت خدا، سروری بنده
- ۱۸۸ قسمت نوزدهم
- ۱۸۸ اشاره
- ۱۸۸ نکاتی از این فراز
- ۱۸۸ خداوند، سرچشمه نور
- ۱۹۰ گمان نیک را به ناامیدی بدل نکردن
- ۱۹۰ اشاره
- ۱۹۲ حکایت
- ۱۹۲ تمنای افزایش محبت از خداوند
- ۱۹۳ محبت خداوند در کلام بزرگان
- ۱۹۳ اشاره

۱۹۵	یک نکته
۱۹۶	حکایت
۱۹۸	قسمت بیستم
۱۹۸	اشاره
۱۹۸	نکاتی از این فراز
۱۹۸	شیدایی حاصل از ذکر خداوند
۲۰۱	سخنی از مولانا
۲۰۱	اشاره
۲۰۴	سخن آخر
۲۰۵	همت عالی
۲۰۹	قسمت بیست و یکم
۲۰۹	اشاره
۲۰۹	سعادت ورود به جمع نیکان
۲۰۹	اشاره
۲۱۱	حکایت
۲۱۱	چند روایت درباره آثار مصاحبت
۲۱۵	موهبت بزرگ دست یابی به رضای خداوند
۲۲۱	ناتوانی بنده در جلب منفعت و دفع ضرر
۲۲۳	قسمت بیست و دوم
۲۲۳	اشاره
۲۲۶	حکایتی عجیب
۲۲۸	قسمت بیست و سوم
۲۲۸	اشاره
۲۳۵	نکته آخر
۲۳۷	قسمت بیست و چهارم
۲۳۷	اشاره

- ۲۳۷ نکاتی از این فراز
- ۲۳۷ تمنای اجابت ندای خداوند
- ۲۳۸ مدهوش جمال خداوندی
- ۲۳۹ نجوای سری خدا با بنده
- ۲۴۱ قسمت بیست و پنجم
- ۲۴۱ اشاره
- ۲۴۱ حسن ظن
- ۲۴۲ امید به کرم خداوند
- ۲۴۳ توکل
- ۲۴۳ اشاره
- ۲۴۴ حکایت
- ۲۴۶ قسمت بیست و ششم
- ۲۴۶ اشاره
- ۲۴۶ «گناه و اثر سوء آن در زندگی آدمی»
- ۲۴۷ گوهر یقین
- ۲۵۰ قسمت بیست و هفتم
- ۲۵۲ قسمت بیست و هشتم
- ۲۵۳ قسمت بیست و نهم
- ۲۵۳ اشاره
- ۲۵۳ تقاضای توفیق در ذکر دائم
- ۲۵۳ اشاره
- ۲۵۴ حکایت
- ۲۵۶ اجتناب از عهدشکنی با خداوند
- ۲۵۶ اشاره
- ۲۵۸ عدم غفلت از شکر خداوند
- ۲۶۰ سپاسگزاری از مردم

- ۲۶۱ سبک نشمردن امر خدا
- ۲۶۳ قسمت سی ام
- ۲۶۳ اشاره
- ۲۶۳ گوهر معرفت باری تعالی
- ۲۶۶ وصول به مقام عز خداوندی با گسستن از غیر خدا
- ۲۶۶ اشاره
- ۲۶۸ فیض خوف از خداوند
- ۲۷۰ یادسپاری
- ۲۷۱ کتاب نامه
- ۲۷۹ درباره مرکز

ارمغان شعبان: ره توشه ای ثمین از مناجات شعبانیه

مشخصات کتاب

کد: ۹۳۱

نویسنده: سید محمود طاهری

ناشر و تهیه کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

چاپ: امیران

صحافی: منتظرالمهدی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۴

شمارگان: ۱۴۰۰

بها: ۱۳۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پست الکترونیکی: Email: IRC@IRIB.COM

تلفن: ۲۹۳۵۸۰۳ و ۲۹۱۰۶۰۲ نمابر: ۲۹۳۳۸۹۲

شابک: ۹۶۴-۵۱۴-۰۱۰-۲-۵۱۴-۰۱۰-۲ ISBN: ۹۶۴

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

دیباچه ۱۲

پیش گفتار ۱۴

قسمت اول _ شرح مناجات شعبانیه ۲۰

نکاتی از این فراز: ۲۰

دلیل شروع دعا با صلوات ۲۰

تذکر ۲۹

امید به خدا ۳۳

قسمت دوم ۳۵

نکاتی از این فراز ۳۵

توضیح این نکات: ۳۵

علم الهی به اسرار بندگان ۳۵

تقدیر الهی ۳۷

در اختیار داشتن سود و زیان مردم از سوی خداوند ۴۱

فلسفه نقصان و ضرر بنده از طرف خدا ۴۳

ص: ۳

قسمت سوم ۴۶

نکاتی از این فراز: ۴۶:

خداوند صاحب روزی ۴۶

خداوند صاحب عزت ۴۸

حکایت ۴۹

پناه بردن به خدا از غضب الهی ۵۰

معنای غضب خداوند ۵۰

نکته آخر ۵۳

پیشی گرفتن رحمت خداوند بر غضب او ۵۳

دوزخ؛ نشانی از رحمت خداوند ۵۶

قسمت چهارم ۵۹

نکاتی از این فراز ۵۹

مشروط نبودن قابلیت برای دریافت رحمت الهی ۵۹

توکل بر خداوند ۶۱

معنای توکل ۶۲

توکل بر غیر خدا ۶۴

نکته آخر ۶۶

قسمت پنجم ۶۸

ص: ۴

تقاضای عفو ۶۸

اعتراف به تقصیر ۶۹

دو نکته از این فراز ۶۹

قسمت ششم ۷۳

نکاتی از این فراز ۷۳

گناه، ظلم به خویش است ۷۳

از دست دادن فرصت: ظلم به خویشتن ۷۶

وای بر نفسِ مان اگر خداوند او را نبخشد ۸۰

در عالم دیگر نیز ما را دریاب. ۸۱

قسمت هفتم ۸۳

نکاتی از این فراز ۸۳

واگذاری امور به خداوند ۸۳

جهل، عذری برای دریافت فضل ۸۶

قسمت هشتم ۸۸

نکاتی از این فراز ۸۸

خداوند ستار العیوب ۸۸

مهم تر بودن پرده پوشی خداوند در آخرت ۹۱

دو نکته و پایان سخن ۹۲

قسمت نهم ۹۴

ص: ۵

نکاتی از این فراز ۹۴

آرزوهای بی پایان آدمی، جود بی پایان خداوندی ۹۴

عفو خدا بیشتر از جرم ماست ۹۵

سرور قلب با دیدار خدا در قیامت ۹۶

قسمت دهم ۹۸

نکاتی از این فراز ۹۸

اعتذار به پیشگاه خداوند ۹۸

پروردگارا نا امیدم مفرما ۱۰۱

قسمت یازدهم ۱۰۳

نکاتی از این فراز ۱۰۳

۱. توجه الهی؛ هدایت و حرمت بنده ۱۰۳

۲. گمان نیک به خداوند ۱۰۴

قسمت دوازدهم ۱۰۶

نکاتی از این فراز ۱۰۶

حمد و ستایش کردگار ۱۰۶

صفات جمالیه در برابر صفات قهریه ۱۰۷

قسمت سیزدهم ۱۱۱

نکاتی از این فراز ۱۱۱

آرزوی بزرگ و طاعت اندک ۱۱۱

گمان نیکو به خدا ۱۱۳

قسمت چهاردهم ۱۱۷

نکاتی از این فراز ۱۱۷

خطر سهو و غفلت ۱۱۷

مستی دوری از خدا ۱۲۱

شکوه از خواب طولانی ۱۲۳

اظهار عبودیت و توسل به کرم خداوندی ۱۲۴

قسمت پانزدهم ۱۲۷

نکاتی از این فراز ۱۲۷

صفت زیبای حیا ۱۲۷

حیاء خداوندی ۱۲۸

طلب عفو از خداوند ۱۲۹

قسمت شانزدهم ۱۳۰

نکاتی از این فراز ۱۳۰

اهمیت توفیقات الهی ۱۳۰

توفیق الهی در قالب محبت ۱۳۲

حکایت ۱۳۳

مقام شکرگزاری ۱۳۶

ص: ۷

پلیدی غفلت ۱۴۰

قسمت هفدهم ۱۴۳

نکاتی از این فراز ۱۴۳

تقاضای توفیق در اجابت ندهای خداوند ۱۴۴

استعانت از خدا ۱۴۴

نزدیکی خداوند به دوستان خود ۱۴۵

امید ثواب و پاداش از خدا ۱۴۶

مرکب راهوار شوق ۱۴۷

سخنی از غزالی درباره شوق ۱۵۰

زبانی راستگو عطایم کن ۱۵۲

حکایتی کوتاه ۱۵۵

نگاهی شایسته به خداوند و تقرب جستن به او ۱۵۶

قسمت هجدهم ۱۵۸

نکاتی از این فراز ۱۵۸

شناخت پروردگار؛ رهایی از گمنامی ۱۵۸

پناه آوردن به خدا و رهایی از خذلان و خواری ۱۶۴

عنایت خدا، سروری بنده ۱۶۷

قسمت نوزدهم ۱۶۹

ص: ۸

نکاتی از این فراز ۱۶۹

خداوند، سرچشمه نور ۱۶۹

گمان نیک را به ناامیدی بدل نکردن ۱۷۱

حکایت ۱۷۳

تمنای افزایش محبت از خداوند ۱۷۳

محبت خداوند در کلام بزرگان ۱۷۴

یک نکته ۱۷۶

حکایت ۱۷۷

قسمت بیستم ۱۷۹

نکاتی از این فراز ۱۷۹

شیدایی حاصل از ذکر خداوند ۱۷۹

سخنی از مولانا ۱۸۲

سخن آخر ۱۸۵

همت عالی ۱۸۶

قسمت بیست و یکم ۱۹۰

سعادت ورود به جمع نیکان ۱۹۰

حکایت ۱۹۲

چند روایت درباره آثار مصاحبت ۱۹۲

ص: ۹

موهبت بزرگ دست یابی به رضای خداوند ۱۹۵

ناتوانی بنده در جلب منفعت و دفع ضرر ۲۰۲

قسمت بیست و دوم ۲۰۴

حکایتی عجیب ۲۰۷

قسمت بیست و سوم ۲۰۹

نکته آخر ۲۱۶

قسمت بیست و چهارم ۲۱۸

نکاتی از این فراز ۲۱۸

تمنای اجابت ندای خداوند ۲۱۸

مدهوش جمال خداوندی ۲۱۹

نجوای سری خدا با بنده ۲۲۰

قسمت بیست و پنجم ۲۲۲

حسن ظن ۲۲۲

امید به کرم خداوند ۲۲۳

توکل ۲۲۴

حکایت ۲۲۵

قسمت بیست و ششم ۲۲۷

«گناه و اثر سوء آن در زندگی آدمی» ۲۲۷

گوهر یقین ۲۲۸

ص: ۱۰

قسمت بیست و هفتم ۲۳۱

قسمت بیست و هشتم ۲۳۳

قسمت بیست و نهم ۲۳۴

تقاضای توفیق در ذکر دائم ۲۳۴

حکایت ۲۳۵

اجتناب از عهدشکنی با خداوند ۲۳۷

عدم غفلت از شکر خداوند ۲۳۹

سپاسگزاری از مردم ۲۴۰

سبک نشمردن امر خدا ۲۴۲

قسمت سی ام ۲۴۴

گوهر معرفتِ باری تعالی ۲۴۴

وصول به مقام عز خداوندی با گسستن از غیر خدا ۲۴۷

فیض خوف از خداوند ۲۴۸

یادسپاری ۲۵۰

کتاب نامه ۲۵۱

ص: ۱۱

خداوند شنونده، داناست. خدا نزدیک انسان است نزدیک نزدیک؛ حتی نزدیک تر از رگ های گردن.

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

و چه زیبا امیر عابدان و عارفان فرموده است «لا حجابٌ بینه و بینه خَلْقِه؛ هیچ حجابی بین خدا و خلق خدا نیست» (۱).

این ماه ها، رجب و شعبان مقدمه وصول به مهمانی بزرگ است. مؤمنان سالک پس از شستن تن و جان در زمزم روح بخش دعاهای ماه رجب، بار دیگر، در ماه شعبان روح و روان از غبار ناخالصی ها می شویند و چون پرنده ای سبک بار به سوی ضیافت دوست در ماه رمضان ره می سپارند.

رهروان فضیلت، تمرین خوب خواستن و خوب زیستن را در ماه های دعا و عبادت، یعنی ماه رجب و شعبان به انجام می رسانند و روش خوب خواستن را می آزمایند. آنان بلند همتی را که شایسته مؤمنان است و آن را از معصومین آموخته اند، از نظر دور نمی دارند؛ در طلب خوبی های دنیا و آخرت در این ماه ها بر می آیند و در طلب داشتن فرزندان صالح، دوستان با ایمان، معلمان شایسته، رزق حلال و... .

ص: ۱۲

بندگان شایسته از زرق و برق دنیا می‌گیرند. در دعاهای خود دیگر دوستی را به خوبی از سیده دو عالم با توصیه «یا بنی الجار ثم الدار؛ پسر اول همسایه سپس خانه»، آویزه گوش جان می‌سازند و از دیوار و حصار «متیت و خودخواهی» می‌رهند تا درهای فیض و رحمت الهی را به سوی خود باز گشایند.

عاشقان طریقت در این ایام روحانی با دعا و نیایش که جوششی درونی و فطری است، اندرون خویش را نورانی و معطر می‌سازند تا با آرامشی وصف ناشدنی، ماه رمضان و ليله القدر را درک کنند و نردبان قرب بپیمایند.

در این سلوک معنوی، پژوهشگر ارجمند و نویسنده توانا جناب آقای سید محمود طاهری در دریای کلام نورانی بهترین راهنمایان بشر، غور کرده و این بار، مرواریدهای همیشه درخشان «مناجات شعبانیه» را از صدف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام استخراج و آن را به سالکان طریق تقدیم داشته‌اند. باشد که در رشد و تعالی برنامه‌های صدا و سیما مفید افتد و جویندگان راه حقیقت را به کار آید.

انّه ولیّ التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

ص: ۱۳

وَ إِذَا سَأَلْتَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ. (بقره: ۱۸۶)

و هر گاه که بندگان من از تو درباره من می پرسند، پس «بدانند» که من به آنان نزدیک هستم، و دعای آنکه مرا می خواند مستجاب می کنم.

هر کجا بوی خدا می آید

خَلَقَ بَيْنَ، بی سر و پا می آید

زَانِكِ جان ها همه تشنه ست به وی

تشنه را بانگ سقا می آید

شیر خوار کَرَمند و نگران

تا که مادر ز کجا می آید

در فراقند و همه منتظرند

کز کجا وصل و لقا می آید

از مسلمان و جهود و ترسا

هر سحر بانگ و دعا می آید

در این صحرای سوزانِ غفلت ها و لغزش ها، در میانِ این همه نگرانی ها و دغدغه ها، و در این سوزِ عطش ناکِ برخاسته از حرمان آب حیات، نیایش و نجوا با موجودی لطیف و دل آرام و دلربا، چه آرام بخش و روح افزا خواهد بود.

می توان با نیایشی کوتاه، به وادیِ ایمن حضور او نقیبی زد و دریچه ای از نسیم نوازشگر او را به سوی خود گشود و مرهمی شفابخش برای دردها و نگرانی های خود فراهم ساخت و آب راهی به سوی قلب خود باز نمود، تا مجرای آب حیاتی باشد که از آن سرچشمه بی نهایت و همیشه جوشان، تراوش کند.

به راستی که با «مفتاح دعا» و نیایش، چه گره ها گشوده خواهد شد:

به صفای دلِ رندانِ صبحی زدگان

چه گره ها که به مفتاح دعا بگشایند

حافظ

«حضرت دوست» در ما چه دیده است که همواره ما را به خود فرا می خواند؟!، ما که باشیم، «که بر آن خاطر عاطر گذریم»:

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم

لطف ها می کنی ای خاکِ درت تاج سرم

حافظ

معبود، ما را مشتاقانه به خود فرا می خواند و مشاهده «صدها خطا از ما نیز» «گرهی بر ابروی او» ایجاد نمی کند. چه شرمساریم از «سلام گرم» او در برابر آن همه لغزش ها از ما:

در دو جهان لطیف و خوش همچو امیر ما کجا؟

ابروی او گره نشد، گرچه که دید صد خطا

من ز سلامِ گرمِ او آبِ شدم ز شرم او

وز سخنانِ نرم او آبِ شوند سنگِ ها

چشمِ گشا، و رو نگر، جُرمِ بیار و خو نگر

خویِ چو آبِ جو نگر، جمله طراوت و صفا

مولانا

به راستی که اگر او با آن همه شکوه و عظمت و بزرگی، ما را به خود فرامی خواند، چه کسی جرئت داشت که نامش را ببرد:

اَذْکُرُونِی اِکْرَ نَفْرَمُودِی

زهره نام او که را بودی

عطار

و نیز به تعبیر مولانا:

گر نه حدیثِ او بُدی، جانِ تو آه، کی زدی

آه بزن که آه تو، راه کند سوی خدا

و چه بیچاره است بنده ای که چنین معشوقی «شرابِ طهور» و خوانِ آسمانی خود را «رایگان» در اختیار او قرار می دهد، ولی او روزگار خود را به غفلت سپری می کند:

آمد شرابی رایگان، زان رحمت ای همسایگان

وان ساقیان چون دایگان، شیرین و مُشْفِقِ بر وُلْد

مولانا

و حال آنکه آدمی در برابر چنین معشوق و نازنینی، باید به هر قیمتی، به بارگاه امن و بی نهایت زیبای او بار یابد، تا آنجا که اگر «در راهم ببندد» از «ره بام به تماشای او برود»:

اگرم در نگشایی ز ره بام در آیم

که زهی جانِ لطیفی که تماشای تو دارد

مولانا

به هر حال، درِ گفت و گو همواره باز است و خوشا به حال آنان که حلاوتِ این گفت و گو و نیایش را چشیدند:

بالب او چه خوش بُود گفت و شنید و ماجرا

خاصه که در گشاید و گوید خواجه اندرا

مولانا

ولی، هر کس می تواند در هر جا و مکان و به هر زبان، با خدای خویش به نجوا و گفت و گو بنشیند. در این میان ادعیه ای که از اهل بیت علیهم السلام در اختیار ما قرار گرفته است، یکی از زیباترین شکل راز و نیاز است که عمیق ترین مضامین آن، از نظر ظاهر و الفاظ، جَدَّاب و زیباست. یکی از بزرگان در این باره چنین می گوید:

متونِ دعای اسلامی، از زیباترین متون ادبی و هنری، و نمونه بهترین کارگیری از فصاحت و بلاغت در بیان است و این نشان می دهد که اسلام، به زیبایی و به ارزش هنر، اهمیت می دهد. همچنین، این متون دعای اسلامی، دارای یک نوع موسیقی و آهنگ نیز می باشد که تأثیر این آهنگ و تأثیر زیبایی های کلام، در روح انسان چنان است که کمک می کند به روح برای در پناه عشق آمدن و در مقابل خداوند، حضور یافتن و تأثیر پذیرفتن بیشتر در برابر دعا. (۱)

باید گفت ادعیه اسلامی ما از محتوایی والا و مضمونی عمیق نیز بهره می برند. امام خمینی رحمه الله در این زمینه چنین می گوید:

ص: ۱۷

۱- علی شریعتی، نیایش، صص ۳۳ و ۳۴.

ادعیه ائمه هدی همان مسائلی را که کتاب خدا دارد، دعاهاى آنها هم دارد با یک زبان دیگر. قرآن یک زبان دارد، یک نحو صحبت می کند و همه مطالب را دارد، منتها بسیاریش در رمز است که ما نمی توانیم بفهمیم و ادعیه ائمه علیهم السلام که وضع دیگری دارد... آن چیزی که در قرآن به طور اسرار هست، در ادعیه ائمه ما به طور اسرار هست. (۱)

«مناجاتِ شعبانیه» از ادعیه ای است که دارای جایگاه و منزلتی بسیار والا- و ممتاز است، به طوری که برای درک بعضی از مضامین آن، راهی نیست مگر آنکه آدمی، خود به آن عوالم راه پیدا کند، و آن حقایق را از جان و شهود، حس نماید.

درباره اهمیت این مناجات، به سخنی از امام خمینی رحمه الله بسنده می کنیم که فرموده اند:

این مناجاتِ حضرت امیر علیه السلام و فرزندانِ آن حضرت است و همه ائمه طاهرین علیهم السلام، با آن خدا را می خوانده اند و کمتر دعا و مناجاتی دیده شده است که درباره آن تعبیر شده باشد که: همه ائمه علیهم السلام آنرا می خوانده اند و با آن خدا را مناجات می کرده اند. (۲)

همچنین عارف سترگ، آیت الله میرزا جواد ملکی تبریزی در مقام والای مناجات شعبانیه چنین می گوید:

این مناجات، مناجات معروفی است و اهلش به خاطر آن، با ماه شعبان مانوس شده و به همین جهت منتظر و مشتاق این ماه هستند. این مناجات شامل مطالب اساسی در مورد چگونگی معامله بندگان با خدای بزرگ بوده و آداب خواستن، دعا و طلب آموزش از او را آنگونه که شایسته است، بیان می کند و استدلال های جالب توجهی جهت امیدوار شدن به درگاه خدا که با مناجات با او مناسب است در بر دارد و به روشنی،

ص: ۱۸

۱- صحیفه نور، ج ۲۰، صص ۸۲ و ۱۵۲.

۲- همان، ج ۱۷، ص ۲۶۵.

ملاقات، نزدیکی و دیدن خدا را معنی می کند... .

به هر حال، این مناجات بزرگی است و یکی از ارمغان های آل محمد صلی الله علیه و آله می باشد که بزرگی آن را کسی که قلب سالم و گوش شنوایی داشته باشد، درک می کند و اهل غفلت از درک فواید و نورهای آن بی بهره اند. (۱)

ما شبی دست بر آریم و دعایی بکنیم

غم هجران تو را چاره ز جایی بکنیم

دلِ بیمار، شد از دست، رفیقان مددی

تا طیبش به سر آریم و دوائی بکنیم

خشک شد بیخِ طَرَبِ راه خرابات کجاست

تا در آن آب و هوا نشو و نمایی بکنیم

حافظ

ص: ۱۹

اشاره

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ، وَّ اسْمِعْ دُعَاىَ اِذَا دَعَوْتُكَ، وَّ اسْمِعْ نِدَاىَ اِذَا نَادَيْتُكَ. وَّ اَقْبَلْ عَلٰى اِذَا نَاجَيْتُكَ، فَقَدْ هَرَبْتُ اِلَيْكَ وَّ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ مُسْتَكِينًا لَكَ، مُتَضَرِّعًا اِلَيْكَ، رَاجِيًا لِمَا لَدَيْكَ ثَوَابِي.

پروردگارا! بر محمد و آل محمد درود فرست، و دعایم را بشنو و وقتی صدایت کردم، صدایم را بشنو، و آن گاه که با تو نجوا نمودم، به من رو کن. پس همانا که من، از دیگران به سوی تو گریختم، و در پیشگاه تو قرار گرفتم در حالی که در مانده تو هستم و به سوی تو در حال تضرع و زاری هستم، و به آنچه نزد تو از ثواب می باشد، امیدوار می باشم.

نکاتی از این فراز

۱. ذکر صلوات بر محمد و آل محمد پیش از دعا؛

۲. درخواست از خداوند برای شنیدن و توجه به دعا؛

۳. گریز از غیر خدا و پناه به خدا؛

۴. تضرع، زاری و اظهار نیاز به پیشگاه پروردگار؛

۵. امید به لطف الهی.

دلیل شروع دعا با صلوات

اشاره

از شروع دعا با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله، می توان سه پیام برای دعا کننده درک کرد:

الف) تذکر به اینکه هیچ گاه ولی نعمتان جهان هستی را از یاد نبریم؛ چرا که تمام خیر در عالم هستی به یمن وجود آنها بوده است؛ چنانچه در زیارت جامعہ کبیره می خوانیم:

«إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَأَصْلُهُ وَفَرْعُهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَأْوِيَهُ وَمُنْتَهَاهُ؛ هَرَجَا كَه نَامِي اَز خَيْر وَ نِيكويي بَاشد، شَمَا اُولِ خَيْر وَ ريشه آن وَ فَرعِ آن وَ معدنِ آن وَ مبدأً وَ منتهايِ آن مي باشيد».

مناجات شعبانیه نیز یکی از خیراتِ بزرگ جهان هستی است که به برکتِ این خاندان پاک به دست ما رسیده است.

ب) آن نورهای مقدس را بین خود و خدای خود و برای اجابت دعاهايمان واسطه و شفیع قرار دهيم. توضیح آنکه یکی از تبرکات وجودی اهل بیت علیهم السلام، واسطه شدن و وسیله بودن آنها برای وصول و ره یابی آدمیان به بارگاه کبرایی حضرت حق تعالی است.

چنانچه در قرآن آمده است: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ؛ وَ بَه اَوْ [بَا وَسِيْلَه وَ تَوَسَّلْ بَه سُوِي خَدَاوَنَد] تَقْرَبْ جُوِيْد». (مائده: ۳۵)

در این راستا استمداد از مقامی بزرگ _ مخصوصاً بزرگی چون معصوم علیه السلام _ برای نیل به آرزوها، از نظر عقل نیز، امری پذیرفته شده است.

رهي نمی برم و چاره ای نمی دانم

به جز محبت مردان مستقیم احوال

مرا به صحبت نیکان، امید بسیار است

که مایه داران رحمت کنند بر بَطَّال

بُود که صدرنشینانِ بارگاه قبول

نظر کنند به بیچارگان صفِ نعال

ج) ذکر نام محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او در اولِ دعا به معنای ابراز احساسات در برابر بزرگ ترین و زیباترین شاهکارهای جهان هستی می باشد که با کَلِکِ (۱) قدرتِ خداوندی بر صفحه گیتی ترسیم شده است:

خیز تا بر کَلِکِ آن نقاش، جان افشان کنیم

کاین همه نقش عَجَب در گردشِ پرگار داشت

حافظ

باری چگونه می شود که در جهان، زیبایی باشد و ما فارغ از آن باشیم؟!

در جهان شاهدی و ما فارغ؟!

در قدح، جرعه ای و ما هشیار؟!

سنایی

د) صلوات بر اهل بیت علیهم السلام قبل از هر چیز، برای گوینده آن فایده دارد؛ همان گونه که در زیارتِ جامعه کبیره می خوانیم: «وَجَعَلَ صَلَواتِنَا عَلَیْكُمْ وَ ما حَصَّنا بِهِ مِنْ وِلايَتِكُمْ طيباً لِخَلْقِنَا وَ طَهارةً لِانْفُسِنَا وَ تَزَكِيَةً لَنَا؛ و خداوند، قرار داد، صلواتِ بر شما و ولایت شما را، سببی برای پاکیزه شدنِ خلقِ ما و طهارتِ جان های ما و تزکیه ما».

ه) در نهایت اینکه صلوات بر محمد و آل او، استجابِ دعا را به همراه دارد. چنانچه از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

مِنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ثُمَّ يَسْأَلْ حَاجَتَهُ، ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَ يَدَعَ الْوَسْطَ إِذَا كَانَتِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَا

ص: ۲۲

هر که به درگاه خدای عزّ و جلّ حاجتی دارد باید به صلوات بر محمد و آلش شروع کند، و سپس حاجت خود را بخواهد، و دعا را نیز به صلوات بر محمد و آل محمد ختم نماید، زیرا که خدای عزّ و جلّ کریم تر از آن است که دو طرف دعا را بپذیرد ولی وسط دعا را وا گذارد و به اجابت نرساند، زیرا صلوات بر محمد و آل محمد، محبوب نیست و از طرف خداوند، پذیرفته می شود. (۱)

از این رو، در تمامی این پیام های پنج گانه ای که برای حکمت صلوات پیش از دعا ذکر شد، یک حقیقت مشترک نهفته است و آن استمداد از، اهل بیت علیهم السلام برای وصول به حاجت ها و آرزوها است.

مدد از خاطر رندان طلب ای دل ورنه

کار، صعب است مبادا که خطایی بکنیم

سایه طایر کم حوصله کاری نکند

طلب از سایه میمون همایی بکنیم

حافظ

وَ اسْمَعُ دُعَائِي إِذَا دَعَوْتُكَ وَ اسْمَعُ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُكَ وَ اقْبَلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُكَ.

با آنکه خداوند، شنواست و شنونده همه نجواها و صداها می باشد، چرا امام علیه السلام خداوند، مسئلت نمود که «دعای مرا و ندای مرا بشنو!»

برای این سؤال، دست کم، دو توجیه و دو جواب می توان بیان کرد:

الف) این عبارت بیانگر شدت میل بنده نسبت به این است که معبودش، دعایش را بشنود و به او توجه کند، یعنی با آنکه می داند، معبودش، شنواست اما اضطرار و

ص: ۲۳

بیچارگی، او را و می دارد که تقاضا کند، «مناجات مرا بشنو» یعنی در واقع بنده می خواهد، نسبت به اینکه خداوند دعایش را می شنود و اجابت می کند اطمینان یابد.

ب) اینکه خداوند، دو گونه می شنود: یکی آنکه چون «سمیع» است و تمامی صداها را و صوت ها و نجواها را می شنود. دیگر آنکه خداوند می شنود تا عنایت کند، تا مستجاب کند و به فریاد برسد، که به این گونه استماع، استماع خاص می گویند و امام علیه السلام در دعا مسئلت می کند که دعای مرا بشنو! به همراه توجه و التفات تا اینکه در نتیجه، دعایم را مستجاب سازی.

و شاهد بر این سخن، این عبارت است که می گوید: «وَاقْبَلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُكَ؛ به من رو کن و توجه فرما، آن گاه که با تو به مناجات می نشینم».

«فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ؛ همانا به سوی تو فرار کردم».

فرار از چیزی، به معنای ترس و وحشت از آن چیز است. امام علیه السلام با این عبارت، وحشت خود از غیر خداوند و در نتیجه آرام گرفتن در سایه مناجات با او را، ابراز می دارد.

توضیح آنکه، عوالمی که در آن، گناه و آلودگی و کفر، به وقوع می پیوندد، عوالمی ظلمانی و وحشتناکند که خداوند در قرآن کریم این عوالم تاریک را به زیباترین صورت، این گونه تبیین فرموده است:

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَيَّحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ. (نور: ۴۰)

اعمال آنها که کفر ورزیدند، همچون ظلماتی است در یک دریای عمیق و پهناور که موج آن را پوشانده و بر فراز آن موج دیگری و بر فراز آن، ابری تاریک است. ظلمت هایی است، یکی بر فراز دیگری، آن گونه که هر گاه دست خود را خارج کند، ممکن نیست آن را ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست.

از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود

زنهار از این بیابان وین راه بی نهایت

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود

از گوشه ای برون آی ای کوكب هدایت

حافظ

برای انسان سالک، یعنی انسانی که «فرار از هر چه غیر از خدا» را آغاز نموده است، فرار از گناهان و اعمال کفرآمیز، مرحله آغازین سیر و سلوک او می باشد. او هر چه که در این راه سیر می کند، به منازل می رسد که گرچه در ابتدای راه، برایش دشوار و ترسناک نمی نمود، ولی اکنون که به میانه راه رسیده است وقوف در این منازل برای او وحشت آور است و باید از آنها نیز فرار کند و آن منازل وحشتناک، توجه به اسباب و غفلت از مسبب است.

توضیح آنکه، انسان سالک در این مرحله به این نتیجه می رسد و به یقین در می یابد که تا مسبب یعنی خداوند نخواهد، از دست اسباب، هرگز کاری ساخته نیست؛ تا او نخواهد، هیچ تیغی بُرّان نخواهد بود:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای

نبرد رگی تا نخواهد خدای

نظامی

تا او اراده نکند، کوهی از آتش نیز، «خلیلش» را نمی سوزاند:

گلستان کند آتشی بر خلیل

گروهی بر آتش برد ز آب نیل

سعدی

خلاصه آنکه از خداوند، «دیده ای» می خواهد که کارایی سبب را بدون مشیت حق تعالی از «بیخ و بُن» بر دارد و تنها، اراده خداوند را مؤثر در جهان هستی بداند:

ص: ۲۵

دیده ای خواهم سبب سوراخ کن

تا سبب را بر کند از بیخ و بُن

مولانا

بنابراین، نوع دیگر از فرار به سمت خداوند، فرار از «اسباب» و توجه خاص به «مُسَبَّبُ الاسباب» است که در نوع خود قابل توجه است. (هرچند خداوند در امور طبیعی توجه به اسباب را توصیه می کند).

شیخ ابو عبدالله بن خفیف، آن شیخ المشایخِ دیار پارس، خاطره سفر حج خود را چنین نقل کرده است:

خواستم به حج روم. چون به بغداد رسیدم، تصمیم به دیدار یکی از بزرگان گرفتم. وارد صحرائی شدم و طناب و دلوی نیز به همراه داشتم. تشنه شدم. چاهی دیدم که آهویی از وی آب می خورد. چون به سر چاه رفتم، آب پایین رفت. گفتم: خداوندا! مرا قدر، از این آهو کمتر است؟ چون این بگفتم آوایی شنیدم که در گوشم گفت: ای مرد! این آهو دلو و طناب نداشت. اعتماد او به ما بود نه به اسباب. دلو و طناب بینداختم و حرکت کردم. آوازی شنیدم که: ابن خفیف! بازگرد و آب خور. بازگشتم. آب بر سر چاه آمده بود. وضو ساختم و آب خوردم و برفتم. (۱)

انبیا در قطع اسباب آمدند

معجزاتِ خویش بر کیوان زدند

جمله قرآن هست در قطع سبب

عزّ درویش و هلاک بولهب

ص: ۲۶

۱- عطار، تذکره الاولیاء، ص ۵۷۲.

همچنین ز آغاز قرآن تا تمام

(رَفَضُ) (۱) اسباب است و عِلَّت و السَّلَام

مولانا

و بالاخره نهایی ترین مرحله فرار به سوی حضرت حق، گریز از آن است که مبادا به غیر از خدا، کس دیگری بر دل او حاکم و مسلط گردد که از این مقام که بعد از فرار نهایی برای وی حاصل می گردد در اصطلاح عرفا به مقام فنای در خداوند و لقاءالله تعبیر می شود و چون در این مقام، انسان سالک، جز خدا چیزی نمی بیند، از آن به مقام فنای در خداوند تعبیر می شود، که تنها در این صورت است که لقا و دیدار با خداوند، با چشم قلب، نصیب سالک می شود.

خلقی که خواهند آمدن از نسل آدم بعد ازین

جان های ایشان بهر تو هم در فنا پا کوفته

اندر خراباتِ فنا شاهنشهانِ محتشم

هم بی کله سرور شده هم بی قبا پا کوفته

مولانا

باری آنکه از همه این وحشت ها گریخت و به پروردگارش پناه آورد، در واقع از «مقرَّبین» درگاه حق تعالی شده است. برای او در این مقام، حتی توجه به اسباب و غفلت از مسبب الاسباب نیز نوعی لغزش و گناه محسوب می شود، در حالی که این حالت برای سالک مبتدی و یا سالکی که در میانه راه است، گناهی نیست. چنانچه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «حَسَنَاتُ الْعَابِرِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ؛ کارهایی که برای نیکوکاران، شایسته و نیکوست، برای مقربان به منزله گناه است» (۲).

ص: ۲۷

۱- از میان بردن.

۲- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۵۶.

طاعتِ عامه، گناه خاصگان

وصلتِ عامه، حجابِ خاصِ دان

برای مثال، آن هنگام که یوسف علیه السلام در زندان به سر می برد، به دوست زندانی خود که قرار بود آزاد شود توصیه کرد که مرا نزد سلطان مصر یادآوری کن تا برای آزادی من اقدام کند. در اینجا چون یوسف علیه السلام از مسبب الاسباب غافل شد و به اسباب توجه کرد، این عمل، برای او که از مقربین بود، نوعی خطا و لغزش به شمار آمد.

به همین علت بود که خداوند در قرآن فرمود: «به سبب این غفلت (یوسف با آنکه بنا بود چند روز بعد آزاد گردد)، سال ها در زندان بماند.

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ (یوسف: ۴۲)

به یکی از آن دو که می دانست رهایی می یابد گفت: مرا نزد صاحب (سلطان مصر) یادآوری کن، ولی شیطان یادآوری او را نزد صاحبش از خاطر وی برد، و به دنبال آن چند سال در زندان باقی ماند.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: «عَجِبْتُ مِنْ أَخِي يُوسُفَ كَيْفَ اسْتِغَاثَ بِالمَخْلُوقِ دُونَ المَخْلُوقِ؛ من از برادرم یوسف در شگفتم که چگونه به مخلوق، و نه به خالق، پناه برد و از او یاری طلبید».^(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

پس از این داستان، جبرئیل نزد یوسف آمد و گفت: چه کسی تو را زیباترین مردم قرار داد؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی، مهر تو را آن گونه در دل پدر افکند؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی قافله را به سراغ تو فرستاد، تا از چاه نجات دهند؟ گفت: پروردگار من. گفت:

ص: ۲۸

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۲۷.

سچہ کسی تو را از چاه رهایی بخشید؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی مکر و حیلہ زنان مصر را از تو دور ساخت؟ گفت: پروردگار من. در اینجا جبرئیل چنین گفت: پروردگارت می گوید: چه چیز سبب شد کہ حاجت را نزد مخلوق بردی و نزد من نیاوردی؟ و بہ همین جهت باید چند سال در زندان بمانی. (۱)

زین سبب فرمود فخر کائنات

طاعت ابرار باشد سیئات

از برای اهل قرب بارگاہ

هست آن را طاعت و این را گناہ

آنچه در بیرون در باشد روا

کی روا باشد بہ بزم پادشاہ

ملا احمد نراقی

تذکر

مسبب الاسباب را از یاد نبردن و تأثیرگذار ندانستن اسباب بہ طور مستقل بہ معنای رها کردن اسباب و در انتظار مسبب الاسباب بودن، نیست، بلکہ آدمی باید برای رسیدن بہ مقصود، از طریق اسبابش وارد گردد؛ چنانچہ در روایت است کہ: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا؛ خداوند، اِبا دارد کہ امور را، بدونِ اسباب بہ جریان اندازد».

بہ تعبیر سعدی:

رزق اگر چند بی گمان برسد

شرط عقلست جُستن از درها

ص: ۲۹

ور چه (کس) بی اجل نخواهد مرد

تو مرو در دهانِ اژدرها

بنابراین، مقصود آن است که آدمی در همان حال که برای نیل به مطلوب خود، از اسباب، مدد می جوید معتقد باشد این اسباب در صورتی می توانند مؤثر باشند که خداوند اراده فرماید و مشیت او بر آن تعلق گرفته باشد.

بنابراین، کسی که مضمون «فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ» را در زندگی خویش، اجرا کند و به راستی از غیر خداوند بگریزد، می تواند به عوالمی وارد شود که پیامبری چون موسای کلیم علیه السلام در آن عوالم گام برمی داشته است و به مواهبی دست یابد که کلیم الله علیه السلام به آن دست یافته است. همان گونه که قرآن از زبان موسی علیه السلام فرموده است:

فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ. (شعراء: ۲۱)

چون از شما (و اعمالتان) بیمناک شدم فرار نمودم، پس پروردگارم مقام خلافت و رسالت را به من، موهبت و ارزانی داشت.

بنابراین، فرار از غیر خداوند می تواند، خلافت و رسالت را نتیجه دهد.

«وَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ مُشِيئَتِكِنَا لَكَ، مُتَضَرِّعًا إِلَيْكَ.» این عبارت در صدد بیان مسکنت و بیچارگی و تضرع در پیشگاه معبود است:

هر که را خواهی ز غم خسته کنی

راه زاری بر دلش بسته کنی

وانکه خواهی از بلایش وا خری

جان او را در تضرع آوری

مولانا

گریه و تضرع، یکی از رموز تسخیر قلب معشوق است و به زودی توجه او را به خود جلب می کند. و همان گونه که در دعای کمیل آمده است، گریه اسلحه مؤمن

ص: ۳۰

است: «وَسِلَاحُهُ الْبُكَاءُ».

گریه و تضرع در ابتدای دُعا _ بلکه در هر حالی _ درهای رحمت و استجابت الهی را می گشاید و اصولاً علامتی نیکو بر فریاد رسی حق تعالی نسبت به بنده اش می باشد:

چون خدا خواهد که مان یاری کند

میل ما را جانب زاری کند

ای خُنکِ چشمی که آن گریان اوست

وی همایون دل که آن بریان اوست

آخر هر گریه آخر خنده ای است

مردِ آخر بین مبارک بنده ای است

هر کجا آبِ روان، سبزه بُود

هر کجا اشکِ روان رحمت شود

مولانا

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «الْبُكَاءُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ مِفْتَاحُ الرَّحْمَةِ وَ عَلَامَةُ الْقَبُولِ وَ بَابُ الْجَابِهِ؛ گریه از خوفِ خدای تعالی کلید رحمت و نشانه پذیرش و درب مستجاب شدن دعا است.»^(۱)

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود:

خدای تعالی به موسی علیه السلام وحی کرد که محبوب ترین اعمالی که بندگان من، به واسطه آنها به من تقرب می جویند سه چیز است. موسی علیه السلام عرض

ص: ۳۱

کرد: پروردگارا، آن سه خصلت کدامند؟ فرمود: زهد در دنیا و پرهیز از گناهان و گریه از خوفِ من. موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! آنکه چنین کند چه پاداشی دارد؟ خدای عزّ و جلّ به او وحی کرد:

ای موسی! امّا پاداش زهد و رزان در دنیا، بهشت است و اما کسانی که از خوف من بسیار می گیرند پس در بالاترین مقام بهشتی هستند و هیچ کس نمی تواند با آنان در آن مقام، شریک باشد، و اما آنان که از گناهان پرهیز دارند، پس من اعمال مردمان را بررسی می کنم، اما اعمال آنها را بررسی نخواهم نمود. (و آنها را خواهم بخشید). (۱)

کسی را که خدا بخشید گریه

بیاموزید راه دلگشایی

به جز این، گریه را نفعی دگر هست

ولی سیرم ز شعر و خودنمایی

مولانا

نکته دیگر درباره اظهار نیاز و زاری در پیشگاه معشوق، اینکه مقام عاشق و معشوق، هر کدام اقتضایی دارد، و شأن هر یک باید متناسب با منزلت آنها باشد. از جمله آنکه چون معشوق در مقام «ناز» می باشد، عاشق باید همواره در مقام «نیاز» باشد. باید چیزی به درگاه معشوق عرضه کرد که فاقد آن باشد و آن را بپذیرد و آن، چیزی جز «نیاز» نمی باشد.

میان عاشق و معشوق فرق بسیار است

چو یار ناز نماید شما نیاز کنید

حافظ

و گرنه، ناز کردن پیش معشوق، به تعبیر شمس تبریزی در کتاب مقالات، زیره به

ص: ۳۲

کرمان بردن است. وی در این باره می گوید:

زیره به کرمان بری، چه قیمت و چه نرخ و چه آبروی آرد؟ چون چنین بارگاهی است، اکنون او بی نیاز است تو نیاز بر، که بی نیاز، نیاز دوست دارد. به واسطه آن نیاز، از میان این حوادث ناگاه بجهی و از خداوند چیزی به تو بیوند که آن عشق است. (۱) و (۲)

پیشِ بالای تو میرم چه به صلح و چه به جنگ

که به هر حال برازنده ناز آمده ای

حافظ

«راجیا لِمَا لَدَيْكَ ثَوَابِي»

امید به خدا

ذکر این فراز از دعا، در واقع، از شگردهای بنده برای جلب توجه معبود به خویش است. یعنی می خواهد عرض کند: من که با هزار امید به تو روی آوردم و به تو دل خوش نمودم، چگونه می پسندی، ناامید از در خانه ات بر گردم.

بنابراین، «امید به خداوند» خود، از کلیدهای گشودن در رحمت و اجابت حضرتش به شمار می رود. چنانچه در دعای ابوحمزه ثمالی چنین آمده است: «وَاعْلَمُ أَنَّكَ لِلرَّاجِي بِمَوْضِعِ اجَابَةٍ؛ و من می دانم که دعای آنان را که به تو امید دارند مستجاب می فرمایی».

همچنین سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیه السلام در دعای شریف عرفه در مقام امیدواری به محبوب خویش، این گونه مناجات می کند: «كَيْفَ تُخَيِّبُ آمَالِي وَ هِيَ

ص: ۳۳

۱- مقالات شمس تبریزی، ص ۶۹.

۲- و نیز آمده است که: «حق تعالی به موسای کلیم علیه السلام وحی فرمود: یا موسی! آیا هرگز تحفه ای به درگاه ما آورده ای که در بارگاه ما نباشد. عرض کرد: الهی آن چیست که لایق بارگاه تو است؟ فرمود: تضرع است که در بارگاه جلال ما نیست» عبدالحسین طهرانی، اسرار الصلوه، ص ۱۸۹.

قَدْ وَفَدْتُ إِلَيْكَ؛ چگونه ناامیدم می فرمایی در حالی که به تو امیدوار شدم».

باری، ناامیدی از دری که همواره به روی بندگان گشوده است، چه معنایی دارد؟!

بی خودی می گفت در پیش خدای

کای خدا آخر دری بر من گشای

«رابعه(۱)» آنجا مگر بنشسته بود

گفت ای غافل کی این در بسته بود؟

عطار

نومید مشو جانا کاومید پدید آمد

امید همه جان ها از غیب رسید آمد

نومید مشو، گرچه مریم بشد از دستت

کان نور که عیسی را بر چرخ کشید آمد

نومید مشو ای جان در ظلمت این زندان

کان شاه که یوسف را از حبس خرید آمد

ای شب به سحر برده در یا رب و یا رب تو

آن یا رب و یا رب را رحمت بشنید آمد

ص: ۳۴

قسمت دوم

اشاره

وَتَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَتَخْبُرُ حَاجَتِي وَتَعْرِفُ ضَمِيرِي وَلَا يَخْفَى عَلَيْكَ أَمْرٌ مُنْقَلَبِي وَ مَثْوَايَ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُبْدِيَنَّ بِهِ مِنْ مَنْطِقِي وَ اتَّقَوْهُ بِهِ مِنْ طَلِبَتِي وَ أَرْجُوهُ لِعَاقِبَتِي. وَ قَدْ جَرَتْ مَقَاءَ دِيرِكَ عَلَيَّ يَا سَيِّدِي فِيمَا يَكُونُ مِنِّي إِلَى آخِرِ عُمْرِي مِنْ سِرِّيرَتِي وَ عَلَانِيَتِي، وَ بِيَدِكَ لَا بِيَدِ غَيْرِكَ زِيَادَتِي وَ نَقْصِي وَ نَفْعِي وَ ضَرِي.

و تو می دانی آنچه را که در دل من است و از نیازم آگاهی و ضمیرم را می شناسی و هیچ امری از امور دنیا و آخرتم بر تو پوشیده نیست؛ و نیز می دانی آنچه را که می خواهم بر زبان آورم، و به آن دهان بگشایم، و آگاهی به آنچه که برای عاقبتم امیدوارم. و به درستی که آنچه در ظاهر و باطن من تا آخر عمر از من سر خواهد زد، از تقدیر تو گذشته است و کمی و زیادی و سود و زیان من به دست تو است، و در دست هیچ کس جز تو نیست.

نکاتی از این فراز

۱. آگاهی خداوند به تمام اسرار بندگان؛
۲. تقدیر الهی بودن تمامی امور در زندگی بنده؛
۳. در اختیار داشتن سود و زیان در زندگی تمامی مردم.

توضیح این نکات

اشاره

«وَتَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَتَخْبُرُ حَاجَتِي...»

علم الهی به اسرار بندگان

علم الهی به اسرار بندگان

خداوند به آنچه در قلب‌ها می‌گذرد آگاه است و بالاتر از آن، اینکه بر هر چیزی در جهان هستی، علمی کامل دارد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ. (یونس: ۶۱)

و پنهان نمی‌ماند از پروردگارت، حتی به اندازه ذره‌ای در زمین و آسمان.

برو علم یک ذره پوشیده نیست

که پیدا و پنهان به نزدش یکی است

بر احوال نابوده، علمش بصیر

به اسرار ناگفته لطفش خبیر

سعدی

همچنین می‌فرماید: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ؛ او به خیانت چشم‌ها و به آنچه در سینه‌ها پنهان است عالم است» (غافر: ۱۹)

هم قصه نانموده دانی

هم نامه نانوشته خوانی

نظامی

ذکر این عبارات از دعا در اول نیایش و حق تعالی را آگاه دانستن به نیازهای درونی خویش، هم به معنای ستایش از محبوب است که خود یکی از آداب دعاست و هم گلگشتی است سریع در یکی از زیباترین منازل عالی‌ه عرفانی.

توضیح آنکه، اولیای الهی در عین حال که اهل دعا و خواستن می‌باشند، گاهی نیز در اوج احوال روحانی خویش و در ورود به یکی از مراحل والای سیر و سلوک خویش، دست از دعا نمودن بر می‌دارند؛ به این زبان حال که «عِلْمُهُ بِحَالِي حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي؛ علم او به حال من، مرا کافی است که از او در خواستی نمایم». چنانچه در داستانی از ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام نقل شده است:

ص: ۳۶

آن گاه که او را به سوی آتش پرتاب نمودند، جبرئیل به ملاقات او آمد و به او گفت: آیا حاجتی داری تا برآورده سازم؟ ابراهیم علیه السلام گفت: اما به تو حاجتی ندارم. در این هنگام، جبرئیل به او پیشنهاد کرد و گفت: پس نیازت را از خدا بخواه. ابراهیم علیه السلام در جواب گفت: «عِلْمُهُ بِحَالِي حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي؛ همین اندازه که او از حال من آگاه است، کافی است.» (۱)

خدا داند که حافظ را غرض چیست

وَ عِلْمُ اللَّهِ حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي

حافظ

ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست

در حضرت کریم تمنا چه حاجت است

حافظ

غرض آنکه حضرت در این فراز از دعا، خواستند از این حقیقت عالی و زیبا، حظی برده و از این خرمن خوشه ای برداشته و در این عالم روحی نیز گامی بردارند و آن اینکه «عِلْمُهُ بِحَالِي حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي».

«وَ قَدْ جَرَتْ مَقَادِيرُكَ عَلَيَّ يَا سَيِّدِي فِيمَا يَكُونُ مِنِّي إِلَى آخِرِ عُمْرِي مِنْ سَرِيرَتِي وَ عَلَانِيَتِي»

تقدیر الهی

اشاره

گرچه بحث از «قضا و قدر»، از پیچیده ترین مباحث علم کلام است، ولی به مناسبت این فراز از دعا، که از تقدیر سخن گفته شده است، بهتر دیدیم که به طور مختصر و به دور از پیچیدگی، اشاره ای به آن گردد.

ص: ۳۷

شاید نخستین سؤالی که با شنیدن نام «قضا و قَدَر» به ذهن آدمی خطور می کند این است که: اگر بنا باشد، هر آنچه که در زندگی آدمی پیش می آید و اتفاق می افتد، بر طبق قضا و قدر الهی باشد، پس چه فایده ای برای دعا می توان تصور کرد و اساساً تلاش در زندگی بشر چه سودی می تواند داشته باشد؟

در پاسخ به این سؤال مهم، آن هم به اجمال باید گفت:

اولاً _ قضا و قدر همانند درختی با شاخه های انبوه است.

از جمله شاخه های آن این است که: دعا نمودن و به دنبال آن، استجاب دعا، خود از مصادیق قضای الهی است؛ یعنی قضا و تقدیر الهی بر آن تعلق گرفته است که در زندگی آدمی، دعایی باشد و اجابتی.

همچنین خداوند این گونه اراده فرمود و این گونه قضا و قدر خویش را جاری ساخت که هر که در زندگی، اهل تلاش باشد، به آرزوهایش خواهد رسید و مقدر فرمود که هر که تقوا پیشه کند، رستگار خواهد شد.

ثانیا _ در مورد دعا، مطلب بالاتر از این حرف هاست؛ یعنی تأثیر دعا تا آنجاست که می تواند قضای الهی را نیز تغییر دهد؛ همان گونه که از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است که: «الْذُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَ قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَاهِيمَ؛ دعا، قضای الهی را تغییر می دهد، اگرچه آن قضا، کاملاً محکم شده باشد»؛^(۱) یعنی در واقع، بنده توسط قضای الهی _ که دعا باشد _ می تواند قضای دیگری را رفع کند و این یکی از شگفتی های این شاهکار خلقت، یعنی انسان است که تا این حد می تواند در جهان هستی _ به اذن الهی _ تأثیر گذار باشد.

در اینجا مناسب است سخنی شیوا و دقیق از استاد شهید مرتضی مطهری در تبیین سخنی که ذکر شد، بیان گردد. ایشان چنین می گوید:

ص: ۳۸

۱- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۱۶۴۸.

زمانی که با اراده یک پیغمبر یا ولی خدا، کاری خارق العاده انجام می گیرد، شرایط عوض می شود. یعنی یک روح نیرومند و پاک و متصل به قدرت لایزال الهی، شرایط را تغییر می دهد، و به عبارت دیگر، عامل و عنصر خاصی وارد میدان می شود. در مورد تأثیر دعا و صدقه در دفع بلاها و غیره نیز جریان از همین قرار است. در حدیث آمده است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد با وجود اینکه هر حادثه ای که در جهان رخ می دهد به تقدیر الهی و قضای حتمی او است، دعا و دوا چه اثری می تواند داشته باشد؟ در پاسخ فرمودند: دعا نیز از قضا و قدر است. (۱)

ایشان همچنین می گوید:

آیا ممکن است عالم انسانی، در نظام علوی (یعنی عوالم بالا-) و علمی اثر بگذارد و سبب تغییراتی بشود؟ آیا علم - خدا تغییرپذیر است؟! آیا حکم خدا قابل نقض است؟! آیا دانی می تواند در عالی اثر بگذارد؟! جواب همه اینها مثبت است. بلی، علم خدا تغییرپذیر است، یعنی خدا علم قابل تغییر هم دارد. حکم خدا قابل نقض است، یعنی خدا حکم قابل نقض هم دارد. بلی دانی می تواند در عالی اثر بگذارد، نظام سفلی - و پایین تر -، و مخصوصا اراده و خواست و عمل انسان، بلکه اختصاصا اراده و خواست و عمل انسان، می تواند عالم علوی - و بالاتر - را تکان دهد و سبب تغییراتی در آن بشود، و این عالی ترین شکل تسلط انسان بر سرنوشت است. اعتراف می کنم شگفت آور است اما حقیقت است. (۲)

سخن آخر درباره مبحث قضا و قدر، موضوع «بِداء» است که در واقع، ارمغانی بزرگ از ناحیه اهل بیت علیهم السلام برای انسان هاست.

بِداء به زبان ساده یعنی «اصل تغییرپذیری تقدیرات الهی و اینکه هیچ یک از امور

ص: ۳۹

۱- مرتضی مطهری، عدل الهی، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۲- مرتضی مطهری، انسان و سرنوشت، ص ۶۴ و ۶۵.

عالم جز به تقدیر خداوند تحقق نمی یابد، و البته این تقدیر، حتمی نیست.»

ناگفته نماند که «بداء» از آن دسته از اسرار الهی است که احدی را جز خدا، بدان راه نیست. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا خداوند را دو علم است: ۱. علم نهفته و در خزانه که جز او کسی نداند و بداء از این علم است.

۲. علمی که خداوند به ملائکه و رسولان و پیغمبرانش تعلیم داده که ما آن را می دانیم.» (۱)

و در قرآن نیز که فرمود: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ؛ خداوند هرچه را که بخواهد محو می کند (گرچه ثبت شده بود) و هرچه را بخواهد ثبت می کند _ گرچه قبلاً ثبت نشده بود _ و اصل و کتاب مادر، منحصر نزد اوست». (رعد: ۳۹) اشاره به همین مسئله بداء دارد. (۲)

حاصل سخن آنکه، با وجود «بداء» موضوع ناامیدی و افسردگی از میان می رود و منتفی می شود و همواره آنچه در جلوه است، ستاره امید است؛ چون همواره، احتمال تغییر شرایط موجود می رود.

چنانچه حضرت سیدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه این گونه زیبا و دل نشین به این موضوع اشاره فرموده که:

إِلَهِي إِنَّ اخْتِلَافَ تَدْبِيرِكَ وَ سُرْعَةَ طَوَاءِ مَقَادِيرِكَ مَنَعَا عِبَادَكَ الْعَارِفِينَ بِكَ عَنِ السُّكُونِ إِلَى عَطَاءٍ وَ الْيَأْسِ مِنْكَ فِي بَلَاءٍ.

خدای من! به درستی که اختلاف و دگرگونی تدبیرات و سرعت تحول

ص: ۴۰

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲- ملاصدرا نیز در اسفار، ج ۶، ص ۳۹۶ چنین می گوید: «هرچه خداوند در الواح سماوی و صحیفه های قدری، یعنی همان قلوب ملائکه تاثیرگذار و نفوس تدبیر کننده عوالم بالا «نقش زده است، همه، کتاب محو و اثبات است و قابل تغییر است.»

تقدیرات تو، بندگان عارف تو را از توقف در عطا و یأس و ناامیدی در بلا باز می‌دارد.

وَ يَدِّكَ لَا يَبْدُ غَيْرُكَ زِيَادَتِي وَ نَقْصِي وَ نَفْعِي وَ ضَرِّي.

در اختیار داشتن سود و زیان مردم از سوی خداوند

خداوند نه تنها «زیادت» و «نفعی» را که نصیب آدمی می‌گردد از سوی خود می‌داند، بلکه «نقصان» و «ضرر» و «مصایبی» نیز که به انسان وارد می‌شود به خود، منتسب می‌داند؛ همان گونه که در قرآن، بدان اشاره فرموده است که:

وَ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ. (حدید: ۲۲)

هیچ مصیبتی در زمین و در شما اصابت نمی‌کند، مگر آنکه قبل از ایجادش در کتابی ثبت است، به درستی که این کار بر خداوند، آسان است.

و نیز در آیه دیگر می‌فرماید: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ؛ هیچ مصیبتی رُخ نمی‌دهد مگر به اذن خدا». (تغابن: ۱۱)

و بالاخره در آیه دیگر می‌فرماید: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا؛ بگو! من مالکِ نفع و ضرر خویش نیستم». (یونس: ۴۹)

همه از صنْع اوست کَوْن و فساد

خلق را جمله مَبْدَأ است و معاد

همه از او و بازگشت بدو

خیر و شرّ جمله سرگذشت بدو

اختیار آفرین نیک و بد اوست

باعث نفس و مُبدع خرد اوست

سنایی

ص: ۴۱

به گفته خواجه شیراز:

گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم

نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند

حافظ

بنابراین، نفع و یا ضرری که به گمان ما از دیگران به ما می رسد، در واقع از طرف خداوند و به اذن و مشیت او است.

گر گزندت رسد ز خلق مرنج

که نه راحت رسد ز خلق نه رنج

از خدا دان خلاف دشمن و دوست

کین دل هر دو در تصرف اوست

گر چه تیر از کمان همی گذرد

از کماندار بیند اهل خرد

سعدی

از ابن عباس نقل است که گفت: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود:

ای نو رسیده! کلماتی به تو می آموزم _ و آن اینکه _ حریمِ خدای تعالی را حفظ کن که خدای تعالی حفظت کند. اگر مسئله داری از خدای تعالی مسئله کن، و اگر استعانت می جویی از خدای تعالی استعانت جوی و بدان که اگر همه امت اجتماع کنند تا نفعی به تو رسانند، نخواهند توانست، مگر آنکه خداوند مقدر نموده باشد. و اگر جملگی هم دست شوند تا ضرری به تو رسانند، قادر به این کار نخواهند بود، مگر آنکه خداوند اراده فرماید. (۱) و (۲).

ص: ۴۲

۱- ابن قیم جوزیه، شفاء العلیل، ص ۱۳.

۲- «آدم به حَسَب ظاهر می گوید همه چیز با خداست. اما وجدان و درک این مطلب که هیچ ضرری به ما نمی رسد الا دست اوست، هیچ منفعتی نمی رسد الا به دست اوست، اوست ضارّ و نافع، اینها چیزهایی است که دست ماها از آن کوتاه است.» امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۶۵.

فلسفه نقصان و ضرر بنده از طرف خدا

خداوند، حکیم است و آنچه از او به ظهور می رسد از سرچشمه حکمت و مصلحت جاری می شود. بنابراین اگر نقصان و ضرری نیز متوجه انسان می گردد، از حکمت و مصلحتی پنهانی برخوردار است، گرچه آدمی به سبب علم اندکش از آن مصالح بی خبر است.

گفت «بابا فرج» که بد خود نیست

وانچه بد دیده ای تو آن بد نیست

از حکیم ای عزیز بد ناید

هر چه او کرد آنچه‌ان باید

شبستری

بنابراین، «نقصان» نیز همانند «زیادت» و «ضرر» نیز مانند «نفع» از طرف خدا بوده و همه در مسیر خدمت انسان و به خاطر مصالحی و برای پرورش او و سیر او به طرف تکامل است.

ص: ۴۳

هرچه در خلق، سوزی و سازی است

اندر آن مر خدای را رازی است

ای بسا شیر، کان تو را آهوست

وی بسا درد کان تو را داروست

حکم و تقدیر او بلا بُود

هر چه آید به جز عطا بُود

سنایی

به قول وین دایر:

اگر معتقد باشید که خدا، هنگام مصیبت و گرفتاری به یاریتان خواهد شتافت، و یا اینکه هر درد و رنج به اندازه سرور و شادمانی منشأ الهی دارد، در این صورت، درد و رنج و یأس و نومیدی از شما دور خواهد گشت.

ویلیام بلیک در عبارت زیر در وصف شناخت خدا و اینکه چگونه ذهن کیهانی در هنگام بحران و مصیبت به یاری مان می شتابد می گوید:

گیل وجود انسان را از غم و شادی سرشته اند و وقتی این واقعیت را به درستی بشناسیم از بحران های زندگی به سلامت خواهیم گذشت. دست طبیعت رشته های غم و شادی را در هم تنیده است، تا جامه ای برای روح عالی و متعالی ما فراهم کند. (۱)

ویل دورانت نیز در این باره چنین می گوید:

آنکه تمام اشیا را در سیر خود مجبور می بیند، لب به شکایت نمی گشاید؛ زیرا او اشیا را از نظر ابدیت نگاه می کند، و می داند که بدبختی های او در

ص: ۴۴

نظام کلی عالم، بدبختی نیستند، زیرا ترکیب و تتابع ابدی عالم را صحیح می داند. با این افکار و تصورات، شخص، خود را از لذات متغیر و ناپایدار دور می سازد و به سکوت و آرامش برتری می رسد که در آن، تمام اشیا را اجزاء یک نظم ابدی می بیند، یاد می گیرد که چگونه بر ناملایمات بخندد و خواه در حال و خواه در هزار سال دیگر به حق خود برسد، راضی خواهد بود. (۱)

شکسپیر نیز می گوید:

مصیبت، محاسنی دارد، گرچه زشت صورت و زهرآگین است ولی در مغز خود گوهری را نهفته دارد. (۲)

هرچه بر تو آن کراهیت بود

چون حقیقت بنگری رحمت بود

ص: ۴۵

۱- ویل دورانت، تاریخ فلسفه، صص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۲- شکسپیر، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۶۳۵.

اشاره

إِلَهِي إِنْ حَرَمْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْزُقُنِي؟ وَإِنْ حَذَلْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُنِي؟ إِلَهِي أَعُوذُ بِكَ مِنْ غَضَبِكَ وَحُلُولِ سَخَطِكَ.

معبود من! اگر تو محروم کنی، کیست که روزیم دهد؟ و اگر تو خوارم نمایی چه کسی یاریم خواهد کرد. معبود من! از غضب تو و فرود آمدن خشم تو به تو پناه می برم.

نکاتی از این فراز

۱. خداوند، تنها روزی رسان بنده است.

۲. عزت به دست خداست.

۳. بهترین پناه از غضب خدا، خود خداوند است.

إِلَهِي إِنْ حَرَمْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْزُقُنِي؟

خداوند صاحب روزی

اشاره

رزق به دو گونه است:

رزق مادی و رزق معنوی. رزق مادی همانند: آب، خاک، غذا، لباس، خانه، بهره داشتن از زیبایی ظاهر و همانند آنها و رزق معنوی همانند: علم، تقوی، عرفان، آبرو، عزت در میان اجتماع و همانند آنها.

در این فراز از مناجات نیز که در واقع جلوه ای از توحید ناب، متجلی شده است، تمامی رزق ها، به حق تعالی منتسب شده و اینکه روزی تنها به دست اوست، تا آنجا که اگر او بنده را از روزی محروم سازد، هرگز کسی دیگر نمی تواند به او روزی برساند.

در قرآن کریم این گونه به این امر، اشاره شده است:

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ. (یونس: ۳۱)

بگو! چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟ چه کسی است که به شما چشم و گوش عطا می کند؟ چه کسی، از مرده زنده و از زنده مرده بر می انگیزد؟ و چه کسی تدبیر امور را به عهده دارد؟ خواهند گفت: خداوند. پس بگو! چرا تقوی پیشه نمی کنید.

و در جای دیگر نیز می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ؛ همانا روزی دهنده، تنها خداست که صاحب قدرت و اقتدار ابدی است.» (ذاریات: ۵۸)

چنان پهن خوانِ کرم گسترَد

که سیمرغ در قاف قسمت خورد

مهیا کنِ روزیِ مار و مور

اگر چند بی دست و پایند و زور

سعدی

و عارف شوریده همدان، باباطاهر نیز چنین سروده است:

کریمی که مکانش لامکان بی

صفا بخش تمام گلرخان بی

نگه دارنده روز و شبِ خلق

به هر جنبنده ای روزی رسان بی

گرچه مراد از رزق در آیات فوق، می تواند شامل مادی و معنوی باشد _ که فقط به دستِ خداوند است _ اما مناسب است در غالب دو آیه دیگر، به دو نوع از رزق معنوی

نیز اشاره شود که آنها نیز، تنها در اختیار خداوند بزرگ بوده و پروردگار، آنها را نیز از ناحیه خود می داند.

در آیه اول، حق تعالی، نعمت و روزی معنوی بزرگ تزکیه نفس را، که نصیب بنده ای می شود، از عنایات خود، در حق بنده دانسته و چنین می فرماید:

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (نور: ۲۱)

و اگر فضل و رحمت و عنایت خداوند، نصیب شما نمی شد، احدی از شما به تزکیه نفس و آراسته شدن به تقوی موفق نمی شدید، ولی این خداست که هر که را خواهد مُهَدَّب می سازد، و خداوند شنوا و داناست.

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید

هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند

حافظ

و در آیه دیگر، رزق علمی را نیز که از روزی های معنوی است، این گونه به خود منتسب می داند: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؛ خداوند، عالم نمود انسان را آنچه را که نمی دانست» (علق: ۵) و نیز در آیه دیگر خطاب به پیامبرش می فرماید «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ؛ و خداوند، آنچه را که نمی دانستی به تو تعلیم داد.» (نساء: ۱۱۳)

غرض آنکه تمامی رزق و روزی _ چه مادی و چه معنوی _ به دست پروردگار و به اذن اوست، و اگر او کسی را از این رزق محروم سازد، روزی دهنده دیگری وجود ندارد.

وَإِنْ خَدَلْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُنِي

خداوند صاحب عزت

چون عزت از ناحیه خداست، اگر او دریغ فرماید، بنده به جز از خداوند صاحب عزت از چه راهی می تواند، کسب عزت نماید.

عزیزی که هرگز درش رو بتافت

به هر در که رفت هیچ عزت نیافت

و چون ذلت و خواری نیز از سوی اوست، اگر او بنده ای را ذلیل نماید، چه کسی جز او می تواند، بنده را یاری رساند:

گر ز چشم همه خلق بیفتم سهل است

تو مینداز که مخدول تو را ناصر نیست

حافظ

چاره ما ساز که بی چاره ایم

گر تو برانی به که روی آوریم

نظامی

حکایت

مورخان نوشته اند: در تاریخ خلفای عباسی، الْقَاهِرُ بِاللَّهِ برادر الْمُقْتَدِرِ بِاللَّهِ، تنها دو سال سلطنت کرد که خلافتش شامل سرزمین های ایران و عراق و حجاز و مصر و سوریه و غیره می شد.

گروهی از اتراک ریختند، او را کور کردند و از خلافت عزلش کرده و اموالش را هم بردند. روزی در مسجد جامع بغداد، او را دیدند که به واسطه کوری عصایی به دست گرفته و در صف جماعت، می گردد و می گوید: رحم کنید بر کسی که دیروز بر شما حکومت می کرد و امروز به کمک شما نیازمند است (۱). چه نیکو در قرآن آمده است:

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ

ص: ۴۹

مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعْزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدَلِّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (آل عمران: ۲۶)

بگو! بار خدایا ای پادشاهِ مُلْکِ هستی، تو هر که را که خواهی مُلْک و سلطنت عطا می کنی و از هر که خواهی، سلطنت را می گیری، و هر که را خواهی عزت دهی و هر که را خواهی خوار می کنی. تمام خیر، تنها به دستِ توست. به درستی که تو بر هر چیزی توانایی.

مرو را رسد کبریا و منی

قدیم است و ذاتش غن

یکی را به سر بر نهد تاجِ بخت

یکی را به خاک اندر آرد ز تخت

کلاه سعادت یکی بر سرش

گلیمِ شقاوت یکی بر درش

گر آن است، منشور احسان اوست

ور این است، توفیق فرمان اوست

سعدی

إِلَهِي أَعُوذُ بِكَ مِنْ غَضَبِكَ وَ حُلُولِ سَخَطِكَ.

پناه بردن به خدا از غضب الهی

پناه بردن به خدا از غضب الهی

چنان به مهر همی پرورد که مروارید

دگر به قهر چنان خورد کند که سُفال

سعدی

معنای غضب خداوند

اشاره

غضب در انسان ها، نوعی حالت نفسانی است که اثر آن معمولاً در صورت و

ص: ۵۰

چشمان آدمی پدیدار می‌گردد. در این حالت، خون، حالتی فورانی پیدا کرده و به نقاط بالای بدن می‌رود. در این زمان، خون در رگ‌ها، انتشار می‌یابد. بدین گونه، معمولاً متورم شدن رگ‌ها را نیز در پی دارد. در حال غضب رنگ چهره آدمی نیز غالباً سرخ و برافروخته می‌گردد.

البته نوع دیگری از غضب وجود دارد که در برابر افراد قوی و قدرتمند رخ می‌دهد، که در این صورت چون غضب به همراه ترس و تشویش می‌باشد، خون از پوست به سوی قلب جریان بیشتری می‌یابد و در نتیجه چهره، رنگ زرد به خود می‌گیرد.

به طور کلی غضب به معنایی که ذکر شد، یعنی تغییر حالت نفسانی، در ذات احدیت الهی محال است. چون در ذات او اساساً تغییر حالت غیر ممکن است، بلکه معنای غضب خداوند، همان عقاب و عذاب او می‌باشد؛ آن هم به سبب گناهان خود آدمی، که البته چون خداوند، رحمت محض است، گاهی امکان دارد که انسان به دلیل انجام گناهان و غوطه ور شدن در خطاها، سبب قطع نور رحمت الهی گردد. در اینجا، غضب همان خاموش شدن چراغ رحمت خداوند است که آدمی به این ترتیب در ظلمت عقاب و بلا و عذاب گرفتار می‌شود.

اکنون برای اثبات این نکته که منظور از غضب الهی همان عقاب و عذاب اوست به ذکر دو روایت، در ذیل یکی از آیات قرآنی اکتفا می‌کنیم. در قرآن کریم این گونه آمده است:

وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ. (طه: ۸۱)

در روی زمین طغیان نکنید تا خشم من بر شما فرود آید و هر کس مورد غضب من باشد سقوط خواهد کرد.

راوی می‌گوید:

در محضر امام باقر علیه السلام بودم که عمرو بن عبید وارد شد. گفت: فدایت

شوم، معنی غضب در آیه «وَمَنْ يَحْتَلِ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى» چیست؟ امام علیه السلام فرمود: غضب، همان عقاب و عذاب خداست و ادامه داد: هر کس پندارد که خداوند از حالی به حالی در می آید، او را همانند مخلوقاتش قرار داده و صفت آفریده ها را برای او آورده است. همانا خداوند را چیزی تحریک نمی کند تا او را تغییر دهد. (۱)

همچنین از امام صادق علیه السلام نیز روایتی در این باره رسیده است:

رضای خداوند، همان ثواب او و غضب او، همان عقاب و عذاب اوست؛ بدون آنکه چیزی در او نفوذ کند تا اینکه موجب هیجان او گشته و او را از حالی به حال دیگر تغییر دهد. (۲)

به هر حال، غضب خداوند برای همگان دردناک و غیر قابل تحمل است و همه اولیای الهی، همواره از خدا، رهایی از غضبش را می خواستند، چنانچه حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام در مناجات عرفه این گونه از خدا می خواهد:

إِلَهِي فَلَا تُخَلِّلْ عَلَيَّ غَضَبَكَ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ غَضِبْتَ عَلَيَّ فَلَا أُبَالِي سِوَاكَ.

معبود من! مبادا خشم تو بر من فرود آید، من تنها از آن می ترسم و اگر خشم تو نباشد و از آن آسوده باشم، از خشم دیگران ترسی ندارم.

ناامید از در لطف تو کجا شاید رفت

تاب قهر تو نیاریم خدایا زنهار

سعدی

در جای دیگر، از دعای عرفه آن میوه دل رسول و آن نازنین یگانه دوران ها، در مقام خوف از دوزخ که جلوه عینی غضب خداست، این گونه مناجات می کند:

أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ حَاجَتِي الَّتِي إِنْ أَعْطَيْتَنِيهَا لَمْ يَضُرَّنِي مَا مَنَعْتَنِي وَ

ص: ۵۲

۱- شیخ صدوق، توحید، ص ۱۶۴.

۲- همان، ص ۱۶۵.

إِنْ مَنَعْنِيهَا لَمْ يَنْفَعْنِي مَا أَعْطَيْتَنِي أَسْأَلُكَ فَكَأَنَّكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ.

از تو مسئلت می کنم ای خدا آن حاجتم را که اگر (عطایم) کنی، دیگر از هر چه محرومم کنی، زیان نخواهم دید، و اگر آن حاجتم را روا نسازی، دیگر هر چه عطایم کنی، نفعی به حالم ندارد. و آن حاجتم این است که از دوزخ، رهایم بخشی.

یا دولتاه اگر به عنایت کنی نظر

واخجلتاه اگر به عقوبت دهی جزا

سعدی

نکته آخر پیشی گرفتن رحمت خداوند بر غضب او

نکته آخر پیشی گرفتن رحمت خداوند بر غضب او

در دعای جوشن کبیر می خوانیم: «یا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ؛ ای آنکه رحمت او بر غضبش مقدم می باشد».

لطف تو سابق می شود، جذاب عاشق می شود

بر قهر، سابق می شود، چون روشنایی بر ظلم

در توضیح کوتاه این عبارت باید گفت که خداوند، رحمت محض است و هیچ چیز در دایره هستی خارج از پوشش رحمت او نمی باشد؛ حتی خشم و غضب او نیز از سرچشمه رحمت او می جوشد. از همین رو در دعا آمده است که رحمت او بر غضبش مقدم می باشد. توضیح بیشتر آنکه گاهی ذات احدیت، در عالم هستی خود را به صفات قهریه جلالیه، که همان غضب باشد، ظاهر می سازد. این ظهور در عالم دنیا به صورت حوادث، بلاها و غم ها و بیماری ها و در جهان آخرت به شکل دوزخ آشکار می شود؛ اما چون همه این موارد، در واقع ریشه در رحمت خداوندی دارد، به همین سبب در نهان همه آنها خیر و رحمت نهفته است. از جمله آنکه بلاها و حوادث و بیماری ها، از

عوامل مهم بیداری انسان ها از خواب غفلت و متذکر ساختن آنها به عوالم بالا و سوق دادن آنها به سمت پروردگارشان می باشد.

از هر جهتی تو را بلا داد

تا باز کشد به بی جهات

مولانا

و نیز:

از برای کشش ما و سفر کردن ما

پیک بر پیک همی آید از آن اصل وجود

هر غم و رنج که اندر تن و در دل آید

می کشد گوش شما را به وثاق موعود

مولانا

تاج الدین خوارزمی نیز در شرح فصوص الحکم چنین می گوید:

چون وجود غم ها و محنت ها و رنج ها از غضب بُود و غضب نیز از رحمت الهی برمی خیزد، در نتیجه این غضب و بلا، رابطه وصول به کمالات و واسطه رفعت درجات و آمرزش گناهان، و تصفیه قلب می باشد. (۱)

همچنین از مولانا چنین نقل است که:

میان بنده و حق، دو حجاب است: تندرستی و مال. آن کس که تندرست است می گوید: خدا کو؟ من نمی دانم و نمی بینم. همین که رنجش پیدا می شود، آغاز می کند که: یا الله یا الله و به حق، همراه و همسخن

ص: ۵۴

می گردد.

پس دیدی که صحت، حجاب او بود و حق زیر آن درد، پنهان بود و چندان که آدمی را مال و نواست اسباب مرادات، مهیا می کند و شب و روز به آن مشغول است. همین که بینوایش رو نمود و نفس، ضعیف گشت بر گرد حق گردد. (۱)

از اینجاست که بزرگان، از بلاها و مصایب که دارای نشانی از غضب الهی می باشند، با تبسم و خرسندی استقبال می کردند.

در بلا هم می چشم لذات او

مات اویم مات اویم مات او

ای بدی که توکنی در خشم و جنگ

با طرب تر از سماع و بانگ چنگ

ای جفای تو ز دولت خوب تر

و انتقام تو ز جان محبوب تر

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد

ای عجب من عاشق این هر دو ضد

مولانا

و بالاخره به قول شکسپیر:

بر تغییرات موسمی و تحمل سرما و یخبندان و بادهای سوزدار زمستان، که وقتی بر بدنم می وزد آن را فرسوده و مچاله می کند، لبخند می زرم و به خود می گویم: اینها همه مشاورینی هستند که حقیقت وجودم را به من می شناسانند. (۲)

ص: ۵۵

۱- مولانا، فیه ما فیه، ص ۴۹۵.

۲- مجموعه آثار، ج ۱، ص ۶۳۵.

گرچه دوزخ مظهر غضب الهی است، اما در اینجا نیز رحمت حق تعالی بر غضب او پیشی گرفته است و به جز تعداد اندکی از معاندین که برای همیشه در جهنم اقامت دارند.^(۱) برای بقیه دوزخیان، نوعی رحمت محسوب می شود. توضیح آنکه، چنان که از اخبار و کلمات بزرگان استفاده می شود، دوزخ چیزی نیست مگر مکانی برای عطا کردن قابلیت به کسانی که این قابلیت را برای راه یابی به بهشت از دست داده اند. باری کسانی که به واسطه لغزش ها شایستگی برخورداری از بهشت را از کف داده اند و به سبب گرفتاری های دنیوی و برزخی، هنوز آن صفای لازم را به دست نیاورده اند. رحمت الهی به صورت دوزخ آنها را درمی یابد، تا این عذاب های دوزخی کاملاً آنها را پاکیزه و خالص ساخته و به بهشت رهنمونشان سازد.

رحمت بر آنکه عَذْبُ شَمَارِدِ عَذَابِ دُوسْتِ

ز حَمْتِ مَبْرِ عَزِيزِ وَ مَدَارِ اَزْ عَذَابِ بَحْثِ

حافظ

بنابراین، رحمت پروردگار در دوزخ نیز از غضب او سبقت گرفته است و عذاب هایش به انگیزه رحمت حق تعالی بر بندگانش است و می تواند، به نوعی موجب خرسندی نیز باشد، چنانچه دانته شاعر بزرگ و خداشناس قرن سیزدهم میلادی در اثر معروفش کمدی الهی این چنین می گوید: «... سپس آنهایی را خواهید دید که در میان آتش خرسندند، زیرا امید آن دارند که روزی پا به جرگه ارواح مسعود گذارند.»^(۲)

آتشی خوش بر فروزیم از کرم

ص: ۵۶

۱- چنانچه از ابن سینا نقل است: «هلاکت ابدی مال نوعی خاص از جهل و رذیلت اخلاقی است که این در تعداد انگشت شماری از مردم، وجود دارد.» (به نقل از اسفار، ملاصدرا، ج ۷، ص ۱۰۹).

۲- دانته، کمدی الهی، ج ۱، ص ۹۱.

تا نماند جرم و زَلَّتْ بیش و کم

آتشی کز شعله اش کمتر شرار

می بسوزد جُرم و جبر و اختیار

شعله در بُنگاهِ انسانی زنیم

خار را گل زار روحانی کنیم

مولانا

و به تعبیر شیخِ اکبرِ عرفان، محیی الدّین عربی:

«همان گونه که پرتو خورشید با حرارتش، در میوه ها اثر گذارده و آنها را می پزد و از آن جهت که ما را منفعت می رساند، رحمت است، همین طور حرارتِ آتش جهنم، پختنِ میوه های بهشت را سبب می شود»^(۱)

از جامی نیز چنین نقل است که: «... پس، باز گشت همه به رحمت سابقه حق سبحانه و تعالی باشد. از مُجرِمِ عاصی، غرامت به عذاب و ملامت بستانند تا از چرکِ گناهان، او را پاک گردانند و به رحمتِ جَنّت و نعمت باز رسانند»^(۲)

این بخش از مطالب را به اشعاری نغز از حکیم آقا محمدرضا صهبای قمشه ای به پایان می بریم:

آنِ خدای دان همه مقبول و ناقبول

مِنْ رَحْمَةٍ بَدَا وَ إِلَى رَحْمَةٍ يُوْوَلُ^(۳)

خلقان همه به فطرتِ توحید زاده اند

این شرک، عارضی بُود و عارضی یزول^(۴)

ص: ۵۷

۱- محیی الدّین عربی، فتوحات مکّیه، باب هشتاد و هفتم.

۲- جامی، نَقْدُ النَّصُوصِ فِي شَرْحِ نَقْشِ الْفُصُوصِ، ص ۱۸۹.

۳- همه چیز را از رحمت آغاز کرد و به رحمت برمی گرداند.

۴- از بین می رود

از رحمت آمدند و به رحمت روند خلق

این است سرّ عشق که حیران کند عَقول

ص: ۵۸

إِلَهِي إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَأْهِلٍ لِرَحْمَتِكَ فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيَّ بِفَضْلِ سِعَتِكَ؛ إِلَهِي كَأَنِّي بِنَفْسِي وَاقْفَهُ بَيْنَ يَدَيْكَ وَقَدْ أَظَلَّهَا حُسْنُ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ فَقُلْتَ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَتَعَمَّدْتَنِي بِعَفْوِكَ.

معبود من! اگر من شایستگی دریافت رحمت تو را ندارم، از تو سزاوار است که با گشایش پهناورت بر من ببخشایی؛ معبود من! می بینم که نزدیک است نفس من در محضرت و رو در روی تو قرار گیرد، در حالی که بر نفس من نیکویی تو کلم بر تو، سایه افکنده است. تو هر آنچه که سزاوار است می گویی و مرا در عفو و چشم پوشی خود غرق می کنی.

نکاتی از این فراز

۱. شایستگی نداشتن بندگان برای کسب رحمت الهی؛

۲. توکل و تکیه بر خدا و غرق شدن در دریای عفو او.

«إِلَهِي إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَأْهِلٍ...».

مشروط نبودن قابلیت برای دریافت رحمت الهی

از میان آنچه اهل بیت علیهم السلام در مناجات هایشان مطرح کرده اند این بوده است که از پروردگارشان، می خواستند که با آنها آن گونه که سزاوار خداوندی اوست رفتار کند، نه آن چنان که در خور آنها است؛ یعنی خداوند به فضل و بزرگواری و کبریایی خود نظر افکند نه به اعمال ناقص و ناچیز و اندک بندگان.

برای نمونه، در دعای پر فیض سمات این عبارت دو بار ذکر شده است: «وَأَفْعَلُ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَلَا تَفْعَلُ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ؛ پروردگارا! با من آنچه سزاوار توست رفتار نما و آن گونه که لیاقت من است رفتار منما».

و نیز در دعای کمیل می خوانیم: «وَأَفْعَلُ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ؛ خدایا! با من، آن گونه که تو اهل آنی معامله فرما.»

آنچه از مطلب فوق استفاده می شود این است که امام علیه السلام می خواهد بگوید: اگر من، سزاوار دریافت رحمت نمی باشم، تو اهل جود و رحمتی _ و از این طریق مرا مشمول رحمت خواهی نمود _ . از این عبارت، نکته دیگری نیز می توان استفاده نمود و آن اینکه: ناچیز شمردن خویش و اعمال نیک خود و چشم دوختن به جود و رحمت خداوندی، از جمله معارفی است که در جای جای ادعیه اهل بیت علیهم السلام مشهود و سایه گستر می باشد. همان گونه که سید الساجدین در دعای ابوحمزه ثمالی این گونه به خداوند خویش عرضه می دارد:

وَمَا أَنَا يَا رَبِّ وَ مَا خَطَرِي هَبْنِي بِفَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ.

من که می باشم ای پروردگار من! و چه مقامی نزد تو دارم؟ مرا به فضل و کرمت ببخش و به عفو رحمت بر من منت گذار.

و در جای دیگر می فرماید:

مَوْلَانَا فَقَدْ عَلِمْنَا مَا نَسْتَوْجِبُ بِأَعْمَالِنَا وَ لَكِنْ عَلِمُكَ فِينَا وَ عَلِمْنَا بِأَنَّكَ لَا تَصْرِفُنَا عَنْكَ وَ إِن كُنَّا غَيْرِ مُسْتَوْجِبِينَ لِرَحْمَتِكَ فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيْنَا وَ عَلَى الْمُذْنِبِينَ بِفَضْلِ سَعَتِكَ فَامْنُنْ عَلَيْنَا بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ.

مولای ما! ما می دانیم که به سبب اعمال ناشایست خود، چیزی جز محرومی از رحمت را مستحق نیستیم، لکن اینکه تو به احوال ما و فقر و بیچارگی ما آگاهی و اینکه می دانیم که از درگاه فیضت محروم باز نمی گردیم، ما را به درگاه کرمت امیدوار می کند و اگر چه مستوجب رحمت تو نمی باشیم، اما تو شایسته آنی که بر ما و گنه کاران به فضل و رحمت وسیعت، جود و بخشش کنی. پس تو به آنچه سزاوار بزرگواری توست بر ما احسان فرما.

حاصل سخن آنکه، عبارت مورد بحث از مناجات، در مقام بیان این نکته است که: بنده به هر حالی شایستگی دریافت رحمت الهی را ندارد، بلکه این خداوند است که فضل و رحمتش بنده اش را در می یابد و او را مورد مهر خود قرار می دهد.

«الهی کانتی بنفسی واقفه بین یدیک...».

توکل بر خداوند

اشاره

توکل بر خداوند بزرگ، یکی از آموزه های قرآنی و وحیانی و از خصلت های بسیار پسندیده ای است که هیچ پیامبر و امام و بزرگی از این صفت بی بهره نبوده است.

در قرآن کریم آمده است: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ؛ هر که به خداوند توکل کند، خدا او را کفایت می کند.» (طلاق: ۳)

در آیه دیگر، توکل را علامت مؤمن بودن شخص دانسته و چنین فرموده است: «وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ اگر مؤمن هستید بر خدا توکل کنید.» (مائده: ۲۳)

و در اخبار نیز از امام صادق علیه السلام وارد شده است که فرمود: «إِنَّ الْغِنَا وَالْعِزَّ يَجُولَانِ فَإِذَا ظَفَرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَا؛ بی نیازی و عزت در حرکتند هنگامی که محل توکل را بیابند، در آنجا وطن می گزینند.» (۱)

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج از پیشگاه خداوند سؤال کرد: پروردگارا! «أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟» چه عملی از همه اعمال، برتر است؟

خداوند متعال فرمود: «لَيْسَ شَيْءٌ عِنْدِي أَفْضَلُ مِنَ التَّوَكُّلِ عَلَيَّ وَ الرِّضَا بِمَا قَسَمْتُ؛ چیزی در نزد من، با فضیلت تر و برتر از توکل بر من، و خشنودی به آنچه قسمت کرده ام نیست.» (۲)

سالک راه توکل ز بلا محفوظ است

ص: ۶۱

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۰۵.

۲- سفینه البحار، ج ۴، ص ۷۴۴. ماده وَكَلَّ.

پیش سیمرخ، ره امن و خطرناک، یکی است

لامع

سنایی نیز گوید:

گر توکل تو را بر اوست همی

خود بدانی که رزق از اوست همی

پس به کوی توکل آور رخت

بعد از آنت پذیره آید بخت

در توکل یک سخن بشنو

تا نمانی به دست دیو، گرو

معنای توکل

به بیانی ساده، معنای توکل اینکه: آدمی در هر اقدام و کاری که انجام می دهد، قبل از هر چیز، به مشیت و خواست خداوند نظر داشته باشد و اعتماد اصلی او در واقع در هر حالی و در هر کاری، به خداوند بزرگ باشد نه چیز دیگر.

و نیز در معنای توکل گفته اند:

«توکل به معنای واگذاری شخص است امور خود را بر مالک خود و اعتماد بر وکالت او، و مالک شخص، کسی است که مقتدر باشد بر مصالح شخص. و بالجمله، توکل، دلبستگی و اعتماد کامل به پروردگار است و این مقام، از کمال معرفت است، زیرا انسان هر اندازه خدا را بهتر بشناسد و از قدرت و رحمت و حکمت او زیادتر آگاه گردد، دلبستگی او به آن ذات بی همتا، زیادتر گردد.

توکل، مقام والایی است که جز خواص از عرفا و موحدان، آن را درک نمی کنند.

ص: ۶۲

به طور کلی، معیار شناختن توکل، اعتماد به حق است و گسستن از غیر» (۱).

چون تو رو از غیر حق برتافتی

نقدِ اسرار توکل یافتی

این بنا را هر که می خواهد ثبات

مرده باید بود او را در حیات

حسینی هروی

همچنین از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: از پیکِ وحیِ خدا، جبرئیل پرسیدم، توکل چیست؟ گفت:

الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ، وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَاسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعِ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ.

توکل، آگاهی و علم به این واقعیت است که مخلوق نه زیان می رساند و نه نفع و نه عطای واقعی به دست آنهاست و نه آنکه منع از عطا در اصل به دست آنهاست. و نیز توکل چشم پوشیدن از خلق است. پس هرگاه، بنده ای به چنین معرفتی دست پیدا نمود، جز برای خدا کار نمی کند و از غیر او امیدی ندارد. پس این است معنای توکل. (۲).

نیست کسبی از توکل خوب تر

چیست از تفویض، خود محبوب تر؟

آنکه او از آسمان باران دهد

هم تواند کو ز رحمت نان دهد

ص: ۶۳

۱- سیدجعفر سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۱۴۵.

۲- بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۴.

آنکه با اسباب روزی داده بود

بی سبب هم می تواند ای عنود

مولانا

باری امام علیه السلام در این فراز از مناجات، با سرمایه نفیس توکل به پیشگاه خداوند می رود، و حداقل ثمره ای که از شجره طوبای «توکل» نصیب خویش می سازد، میوه خوشگوار عفو و غفران الهی می باشد، همانگونه که پس از آن فرمود: «فَقُلْتُ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ تَعَمَّدْتَنِي بِعَفْوِكَ؛ پس تو ای خدا، آنچه سزاوار تو بود گفتمی و مرا در دریای عفو غرق کردی».

توکل بر غیر خدا

اشاره

تمام موجودات جهان هستی، ذاتا فقیرند و از خود چیزی ندارند و اگر هم واجد چیزی باشند، از خودشان نیست، بلکه افاضه خداوند در حق آنان می باشد.

تو چو جانی ما مثال دست و پا

قبض و بسط دست از جان شد روا

تو چو عقلی ما مثال این زبان

این زبان از عقل دارد صد بیان

تو مثال شادی و ما خنده ایم

که نتیجه شادی فرخنده ایم

روز و نور و مکسب و تابم تویی

شب قرار و خلوت و خوابم تویی

مولانا

چنانچه در قرآن نیز آمده است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ؛ ای مردم! همه

شما فقیر و محتاجید به خدا، و خدا بی نیاز و ستوده صفات می باشد». (فاطر: ۱۵)

زانکه محتاجند این خلقان، همه

از گدایی گیر تا سلطان همه

مولانا

بنابراین، چون مخلوقات، ذاتا فقیر بوده و چیزی از خود ندارند؛ هر که در گرفتاری ها خدای خویش را که تمام حاجت ها به دست او و تمام نیکی ها در خانه اوست فراموش کند، و به آستانه غیر او که در واقع، فقیر و بی نوا می باشند پناه آورد، تهی دست و فقیر و مسکین، باز خواهد گشت.

در این رابطه، روایتی دل نشین وجود دارد، که ذکر آن، زینت این نوشتار خواهد بود:

امام صادق علیه السلام فرمود: که خدای تبارک و تعالی می فرماید:

«به عزت و جلالم سوگند آرزوی هر کس را که به غیر من امید بندد، به نومیدی قطع می کنم و نزد مردم بر او جامه خواری می پوشم، و او را از تقرب خود می رانم و از فضل دور می کنم. او در گرفتاری ها به غیر من آرزو می بندد، در صورتی که (رفع) گرفتاری ها به دست من است و به غیر من امیدوار می شود و در فکر خود در خانه جز مرا می کوبد، با آنکه کلیدهای همه درهای بسته نزد من است و در خانه من برای کسی که مرا بخواند باز است.

کیست که در گرفتاری های خود به من امید بندد و من امیدش را قطع کرده باشم؟ کیست که در کارهای بزرگش به من امیدوار گشته و من امیدش را از خود بریده باشم.

مگر آن بنده نمی داند که چون حادثه ای از حوادث من، او را بکوبد، کسی جز به اذن من آن را از او برندارد؟ اگر همه اهل آسمان ها و زمین به من امید بندند، و به هر یک از آنها به اندازه امیدواری همه دهم، به قدر عضو مورچه ای از مُلک من کاسته

ص: ۶۵

نشود» (۱).

در این بازار عطاران مرو هر سو چو بیکاران
به دُکان کسی بنشین که در دُکان شکر دارد
نه هر کلکی شکر دارد نه هر زیری زبر دارد
نه هر چشمی نظر دارد، نه هر بحری گهر دارد

مولانا

نکته آخر

توکل کردن بر خدا به معنای رها نمودن اسباب و ترک تلاش نیست، بلکه مقصود این است که آدمی هر کاری را از راه اسبابش انجام دهد و در حدّ توان، بکوشد، ولی نتیجه را به مسبّب الاسباب یعنی خداوند واگذارد و از او خواهان باشد.

علامه مجلسی در این باره می گوید:

«معنای توکل، ترک تلاش نیست و نیز معنای آن دست یازیدن به امور خطرناک به هوای توکل بر خداوند، نمی باشد، بلکه شخصی باید به وسایل و اسباب، برای وصول به مقصودش متوسل شود، بدون حرص و هرگونه افراط کاری. چیزی که هست اینکه اعتماد اصلی و واقعی او به سعی و تلاش و اسباب نباشد، بلکه اعتماد او بر مسبّب الاسباب باشد» (۲).

چنانچه در حکایتی آمده است: «مردی به همراه شترش، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! می خواهم شترم را رها کنم و بر خدا توکل کنم که از آن محافظت کند تا من برگردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این سخن ناصحیح است، بلکه تو باید ابتدا

ص: ۶۶

۱- اصول کافی، ج ۳، صص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۲- سفینه البحار، ج ۴، ص ۷۴۴.

شتر را ببندی و آن گاه بر خدا توکل کنی» (۱).

گفت آری گر توکل رهبرست

این سبب هم سنت پیغمبرست

گفت پیغمبر به آواز بلند

با توکل زانوی اُشتر ببند

رمزِ الکاسبِ حبیّبِ الله شنو

از توکل، در سبب کاهل مشو

مولانا

ص: ۶۷

إِلَهِي إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلَى مِنْكَ بِذَلِكُمْ وَإِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِي وَ لَمْ يُدْنِنِي مِنْكَ عَمَلِي فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسَيَلْتِي.

معبود من! اگر از من درگذری چه کسی از تو شایسته تر به گذشت می باشد و اگر عمرم به سر رسیده باشد و هنوز معلم موجب قرب به تو نشده باشد اقرار به گناهانم را نزد تو وسیله و دستاویز قرب به سمت تو قرار می دهم.

تقاضای عفو از خداوند و اعتراف به تقصیر، روح حاکم بر فرازهای فوق است.

«إِلَهِي إِنْ عَفَوْتَ...».

تقاضای عفو

عفو کن زین بندگان تن پرست

عفو از دریای عفو اولی__fe'تر است

عفو کن ای عفو در صندوق تو

سابق لطف همه مسبوق تو

مولانا

تقاضای عفو از خداوند «عَفُو» در جای جای ادعیه اهل بیت علیهم السلام مشهود است و از جمله درخواست هایی است که به فراوانی تکرار شده است. تا آنجا که از آداب قنوت وتر، در نماز شب، آن است که ذکر «الْعَفْو» را سی صد بار تکرار کند.

به هر حال، نکته قابل ذکر اینکه تا پهنه جان آدمی به آب حیات «عفو» شست و شو نگردد، صفای قدم یار، در آن پهنه، پدیدار نخواهد شد، و تا آینه دل از غبار معاصی و کدورت ها، صیقلی نیابد، جمال یار، در آن تابان نخواهد گشت.

آینه شو جمالِ پری طلعتان طلب

جاروب کن خانه را و سپس میهمان طلب

حاصل سخن آنکه، در واقع، تقاضای عفو از خداوند، مقدمه است برای دریافت فیوضات سرشار الهی و راهی است به سوی بارگاه لایزال پروردگار جهان.

دارم امید عاطفتی از جناب دوست

کردم جنایتی و امیدم به عفو اوست

دانم که بگذرد ز سر جرم من که او

گرچه پریوش است ولیکن فرشته خوست

پروردگارا! چشمان خود را به عفو دوختیم، و دل های خود را به رحمت بشارت دادیم. در چشمان ما برق شادی دریافت عفو را بنشان و در صحرای دل هامان، باران پر طراوت رحمت را نازل فرما.

«وَإِنْ كَانَ قَدْ ذُنَا أَجَلِي...».

اعتراف به تقصیر

اشاره

اعتراف به تقصیر

زیر فصل ها

دو نکته از این فراز

دو نکته از این فراز

الف) اقرار به گناهان از طرف بنده _ البته نزد معبود خویش _ از خصال پسندیده و نیکو می باشد. زیرا هیچ بنده ای، هر چه هم اهتمام ورزد، نخواهد توانست حق پروردگارش را آن گونه که سزاوار اوست ادا نماید. تا آنجا که نبی اکرم صلی الله علیه و آله این گونه به پیشگاه خدای خویش عرضه می دارد:

«أَنَا لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِيكَ؛ مِنْ أَمْرِ عَهْدِهِ ثَنَاءً وَسِتَائِيهِ تَوْبَةً نَحْوَاهُمْ آمَدٌ. تُو هَمَانِ كَوْنَهُ أَيْ كَهْ خُودِ، ثَنَائِتِ نَمُودِي.» (۱)

١- عوالى اللئالى، ج ٤، ص ٧.

به همین سبب و به حکم عقل و وجدان، اعتراف به تقصیر و اقرار به معاصی، در محضر حضرت پروردگار، امری مطلوب می باشد که نفس این عمل، گامی مهم در تثبیت بندگی بنده، در پیشگاه معبودش می باشد. در مناجات ابوحمزه ثمالی نیز می خوانیم:

إِلَهِي إِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِي وَ لَمْ يُقَرِّبْنِي مِنْكَ عَمَلِي فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِعْتِرَافَ إِلَيْكَ بِذُنُوبِي وَسَائِلَ عَلَيَّ

خدایا! اگر اجلم نزدیک شده باشد ولی عمل من موجب قُرب تو نشده باشد، پس من اعتراف به تقصیر را وسیله قُرب به تو قرار می دهم.

و در روایتی نیز از امام موسی بن جعفر علیه السلام وارد شده است که به فرزندش فرمود:

يَا بُنَيَّ عَلَيْكَ بِالْجِدِّ لَا تُخْرِجَنَّ نَفْسَكَ مِنْ حَدِّ التَّقْصِيرِ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ طَاعَتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُعْبَدُ حَقَّ عِبَادَتِهِ.

ای فرزندم، همواره کوشش کن، ولی خودت را در عادت و طاعت خدای عز و جل بی تقصیر بدان، زیرا، خداوند، چنان که شایسته است، پرستش نشود. (۱)

در حکایتی آمده است: مردی در بنی اسرائیل چهل سال عبادت خدا کرد و سپس قربانی کرد، ولی از او پذیرفته نشد. با خود گفت: فلانی! اعمالِ ناشایستِ تو سبب شد که خداوند قربانی ات را نپذیرد.

در این هنگام آوایی از سوی خداوند شنید که ای مرد عابد، نکوهشی که از خود کردی و اعترافی که به تقصیر خود کردی، از عبادتِ چهل سال بهتر بود. (۲)

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر بدر گاه خدا آورد

ص: ۷۰

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۱۶.

۲- همان، صص ۱۱۶ و ۱۱۷.

ب) چنانچه از این فراز از مناجات استفاده می شود، نفسِ اقرار و اعتراف به تقصیر، نزد بارگاه کبریایی، می تواند، قُرب به پروردگار را نیز به همراه داشته باشد. چنانچه امام علیه السلام این گونه اشاره فرمود که: «اگر در پایان عمر عملم، موجبات قُرب به تو را فراهم نساخت، من، به وسیله اقرار به تقصیر، به تو نزدیک خواهم شد».

این بخش از سخن را با سخنانی از آگوستین قدیس و ویلیام جیمز به پایان می بریم. آگوستین قدیس در کتاب اعترافاتِ خود چنین می گوید:

ای سرچشمه حیات! روزگار ما چنین سپری می شود آن گاه که از تو، ای یگانه خالق راستین هر آنچه بوده و هست، روی بر می تاییم و به جای دل بستن به کُل، مغرورانه به پاره ای از آفرینش تو دل می بندیم. طریق رجعت ما به سوی تو، همانا طریق خضوع و ایمان است. آن گاه که نزد تو به گناهان خویش اعتراف می کنیم. دامان ما را از عادات پلید، پیراسته می گردانی و گناهانمان را می بخشایی (۱). تو ناله درماندگان را می شنوی و از غُل و زنجیری که خود به دست و پای خویش بسته ایم، رهایی مان می بخشی. (۲).

از ویلیام جیمز نیز چنین نقل است:

اعتراف به گناه خویش، یک قسمت از تزکیه نفس است که هر کس، پیش از توجه مستقیم به مقام الوهیت، احتیاج دارد که در خود ایجاد کند.

ص: ۷۱

۱- امام باقر علیه السلام: «وَاللَّهِ مَا يَنْجُو مِنَ الذَّنْبِ إِلَّا مَنْ أَقْرَبَهُ؛ به خدا سوگند، تنها آن کس از گناه می رهد که به آن «نزد

پروردگارش» اعتراف کند.» بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۶.

۲- آگوستین قدیس، اعترافات، ص ۱۰۷.

آن کس که به گناه خود اعتراف می کند، حداقل این است که ریا و تزویر را کنار گذارده، دریچه قلب خود را باز کرده، با اقرار به گناه و تقصیر خویش، رو به درگاه خداوند می آورد. (۱)

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم

از بدِ حادثه اینجا به پناه آمده ایم

لنگرِ حلمِ تو ای کشتی توفیق کجاست

که در این بحرِ کرم غرق گناه آمده ایم

آبرو می رود، ای ابر خطاپوش بیار

که به دیوان عمل نامه سیاه آمده ایم

حافظ

ص: ۷۲

۱- ویلیام جیمز، دین و روان، ص ۱۵۳.

إلهي قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي النَّظَرِ (۱) لَهَا فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا.

الهی لم یزل برک علی ایام حیاتی فلا تقطع برک عنی فی مماتی، الهی کیف آیس من حُسنِ نظَرِک لی بعد مماتی و أنت لم تُولنی الا الجمیل فی حیاتی.

معبود من بر نفس خویش ستم کردم در اینکه برای تکاملش، امروز و فردا نمودم، پس وای به حالش اگر او را نیامرزی.

معبود من، خیر گسترده ات، همواره در ایام حیاتم بر من جریان دارد، این خیر گسترده ات را بعد از موت من، از من دریغ مدار! معبود من! چگونه از احسان تو پس از مرگم ناامید گردم و حال آنکه در زمان حیاتم جز به نیکی رفتار نکرده ای.

نکاتی از این فراز

نکاتی از این فراز

۱. ارتکاب معاصی، ظلم به خود؛

۲. _ برای تکامل نفس _ امروز و فردا نگفتن؛

۳. وای از آمرزیده نشدن ما از جانب خدا؛

۴. تقاضای استمرار نیکی خداوند، تا بعد از مرگ.

«إلهی قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي...».

گناه، ظلم به خویش است

چنانچه از آیات و اخبار استفاده می شود، گناه و خطا، قبل از آنکه، آسیبی به

ص: ۷۳

۱- کلمه نظر گاهی به معنای دیدن و تأمل کردن است و گاهی نیز به معنای انتظار و مهلت دادن است، یعنی همان سهل انگاری و امروز و فردا کردن که معنای دوم متناسب با فراز مذکور می باشد.

دیگران رساند، دامن گیر خود شخص خواهد شد. و در واقع، آدمی با انجام معاصی، به خود ستم کرده است و بنیان سعادت خود را متزلزل ساخته است. در این رابطه، مناسب است به چند شاهد مثال اشاره شود.

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ. (اعراف: ۲۳)

آن دو گفتند: پروردگارا! «به واسطه ارتکاب گناه، به خویشتن ستم کردیم، و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی، البته از زیان کاران خواهیم بود.

وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَزَمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ. (نحل: ۱۱۸)

برای کسانی که یهودی شده اند، آنچه را از پیش برای تو نقل کردیم، حرام کرده ایم. ما در حق آنها ستم روا نداشتیم، بلکه آنها خود به خویشتن ستم می کردند.

در فتاد اندر چهی کو کنده بود

زانکه ظلمی بر سرش آینه بود

اینکه تو از ظلم چاهی میکنی

از برای خویش دامی می تنی

مولانا

در اخبار نیز از نافرمانی ها، به عنوان ظلم در حق خویش یاد شده است، همان گونه که از حضرت علی علیه السلام نقل است که:

«ظَلَمَ نَفْسَهُ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَ أَطَاعَ الشَّيْطَانَ؛ آنکه خدا را نافرمانی نماید و از

ص: ۷۴

شیطان اطاعت کند، در حق خویش، ستم نموده است.» (۱) و (۲)

و باز از آن حضرت است که:

«مَنْ أَهْمَلَ الْعَمَلَ بِطَاعَةِ اللَّهِ ظَلَمَ نَفْسَهُ؛ هر که طاعت خدا را فروگذارد، به خود ستم کرده است.» (۳)

و در حکایت است که:

«مردی به ابوذر نوشت: ای اباذر مرا بهره ای از تازه های دانش بخش، ابوذر به او نوشت: در حق کسی که دوستش داری، بدی مکن. مرد به او گفت: مگر کسی به کسی که دوستش دارد، بدی می کند؟ ابوذر گفت: آری. تو خودت را بیش از همه دوست داری و اگر خدا را نافرمانی کنی، به خودت بدی کرده ای.» (۴)

همچنین در حکایتی دیگر آمده است که:

درویشی در راه می رفت و می گفت:

هر چه کنی به خود کنی

گر همه نیک و بد کنی

ص: ۷۵

-
- ۱- غرر الحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۲۷۶.
 - ۲- آگوستین نیز در کتاب اعترافات خود، ص ۱۰۷ می گوید: «اگرچه آدمیان، در انجام گناه، علیه خدا می شورند، ولی در واقع جان های خود را می آزارند و در این بدخواهی علیه خود قیام می کنند.»
 - ۳- همان، ج ۵، ص ۳۱۶.
 - ۴- میزان الحکمه، ج ۷، ص ۳۳۸۹.

پیرزنی این گفته را شنید و گفت: من به این درویش ثابت می‌کنم که این حرف، درست نیست. پیرزن، نانی پخت و در آن زهر ریخت. هنگامی که درویش به خانه آمد، نان را به او داد. درویش نان را گرفت و روانه شد.

نزدیک خانه پیرزن، پسری به درویش رسید و گفت: من از راه دور آمده‌ام، گرسنه‌ام.

درویش، نان را به پسر داد. پسر تا لقمه‌ای از نان را خورد، فریاد زد: سوختم.

مردم از خانه‌ها بیرون ریختند و پیرزن هم بر اثر سر و صدای آنها، داخل جماعت شد و دید، کسی که نان را خورده، پسر اوست که پس از مدت‌ها از سفر آمده بود. پیرزن با مشاهده این صحنه، بی‌اختیار با خویش گفت:

هر چه کنی به خود کنی

گر همه نیک و بد کنی (۱)

از دست دادن فرصت: ظلم به خویشان

امام علیه السلام در فرازی که ذکر شد در مقام اهتمام به فرصت‌ها به خدایش عرض می‌کند: «من با امروز و فردا کردن و از دست دادن فرصت‌ها، در حق خویش ظلم نمودم».

از این عبارت معلوم می‌شود که ضایع نمودن فرصت‌ها نیز، نوعی ستم در حق خویشان است. در توضیح باید گفت:

آنها که به جایی رسیده‌اند و به آرزوهایشان دست یافتند، از سلسله قوانینی پیروی کردند که در راه ماندگان و ناکامان در آرزوها، آن قوانین را زیر پا گذاشتند. از جمله آن قوانین، در یافتن فرصت‌ها و استفاده کامل از آنها می‌باشد.

در قاموس انسان‌های بزرگ و موفق، چیزی به نام «هنوز فرصت هست»، و واژه

ص: ۷۶

نامانوسی به نام «امروز و فردا کردن» وجود ندارد. آنها با تمام وجود دریافتند که:

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند

بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم

حافظ

انسان های ناموفق و ملت ناکام کسانی هستند که فرصت ها را یکی پس از دیگری از کف داده و در نتیجه یا دوباره، روی فرصت را ندیدند و یا توانی برای استفاده از فرصت ها برایشان نمانده است.

باری:

هر وقت خوش که دست دهد مغنم شمار

کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

حافظ

عزیز الدین نَسَفی در کتاب الْاِنْسَان الْکَامِل چنین می گوید:

حیات را به غنیمت دار، و صحت را به غنیمت دار، و فراغت و یاران موافق و دوستان مشفق را به غنیمت دار، که هر یک نعمتی عظیمند، و مردم از این نعمت ها غافلند و هر که نعمت را نشناسد، از آن نعمت برخوردار نیابد. و این نعمت ها هیچ بقا و ثبات ندارند، اگر در نیابی خواهند گذشت. و چون بگذرد، هر چند پیشیمان شوی، سود ندارد. امروز که داری، به غنیمت دار، و هر کار که امروز می توانی کردن، به فردا مینداز، که معلوم نیست که فردا چون باشد. (۱)

سهل انگاری و ضایع نمودن فرصت ها یکی پس از دیگری تا آنجا می تواند خطرناک باشد که در نهایت، آدمی را از ره یابی به بهشت ابدی محروم سازد. ملامهدی نراقی در کتاب جامع السعادات چنین می گوید:

ص: ۷۷

«قَدْ وَرَدَ أَنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ صَيَّاحُهُمْ مِنْ سَوْفٍ، يَقُولُونَ وَأَحْزَنَاهُ مِنْ سَوْفٍ؛ رَوَيْتَ شَدِيدَةً نَالَهُ بِيَشْتَرِ أَهْلَ جَهَنَّمَ مِنْ فَرْدَا كَفْتَنَ وَبِهِ تَأْخِيرُ انْدَاخْتِنَ فَرَصْتِهَا هِيَ وَصَدَايَ وَأَحْزَنَاهُ مِنْ سَوْفٍ بِخَاطِرِ انْدَاخْتِنِهَا بِسَهْلِ انْدَاخْتِنِهَا بِسَهْلِ انْدَاخْتِنِهَا» (۱).

صوفی ابن الوقت (۲) باشد ای رفیق

نیست فردا گفتن از شرط طریق

مولانا

در این قسمت مناسب است که چند روایت نیز درباره غنیمت شمردن فرصت ذکر کنیم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«مَنْ فُتِحَ لَهُ بَابُ خَيْرٍ فَلْيَنْتَهِزْهُ، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَتَى يُعْلَقُ عَنْهُ؛ كَسَى كَإِنْ دَرِ نِيكِي وَخَيْرِي بِرَأْسِ الْغَشْوَةِ شُدَّ، بَايَدَ أَنْ رَا غَنِيمَتِ شَمَارِدْ، زِيرَا نَمِي دَانْدَ كَه چَه وَقْتِ بَرِ رَوِي أَوْ بَسْتَه خَوَاهِدِ شُدَّ» (۳).

چو بر روی زمین باشی توانایی غنیمت دان

که دوران، ناتوانی ها بسی زیر زمین دارد

حافظ

امام علی علیه السلام فرمود:

«مَاضِي يَوْمِكَ فَائِتٌ وَآتِيهِ مَتَّهْمٌ، وَوَقْتُكَ مُغْتَنَمٌ فَبَادِرْ فِيهِ فُرْصَةَ الْأَمْكَانِ! وَإِيَّاكَ أَنْ تَتَّقَ بِالزَّمَانِ» (۴).

دیروزت از دست رفته، و فردایت مشکوک است، و امروزت غنیمت. پس امروزت را دریاب و در بهره برداری از فرصت ممکن شتاب کن، و

ص: ۷۸

۱- ملامهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۳، ص ۳۳.

۲- ابن الوقت کنایه از وقت شناس بودن است.

۳- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۵.

۴- غرر الحکم و درر الکلم، ج ۶، ص ۱۴۰.

از اطمینان کردن به روزگار بپرهیز.

سعدیا! دی رفت و فردا همچنان موجود نیست

در میان این و آن فرصت شمار امروز را

سعدی

این بخش را با ذکر اشعاری نغز از شاعر شیرین سخن، پروین اعتصامی به پایان می بریم:

جوانی چنین گفت روزی به پیری

که چون است با پیریت زندگانی

بگفت: اندرین نامه حرفی است مبهم

که معنیش جز وقت پیری ندانی

تو، به کز توانایی خویش گویی

چه می پرسی از دوره ناتوانی

جوانی نکو دار، کاین مرغ زیبا

نماند در این خانه استخوانی

متاعی که من رایگان دادم از کف

تو گر می توانی، مده رایگانی

هر آن سر گرانی که من کردم اول

جهان کرد از آن بیشتر، سر گرانی

چو سرمایه ام سوخت، از کار ماندم

که بازی است، بی مایه بازارگانی

از آن بُرد گنج مرا، دزد گیتی

که در خواب بودم گه پاسبانی

وای بر نفسِ مان اگر خداوند او را نبخشد

اشاره

گرچه ظلم بر نفس و از دست دادن فرصت ها، خسارتی بزرگ است، ولی کدام خسارت و بیچارگی است که اگر مشمول عفو و غفران الهی شود، جبران نشود. به قول شیخ محمود شبستری:

گدایی گردد از یک جذبه، شاهی

به یک لحظه دهد کوهی به کاهی

به هر حال امام علیه السلام در فراز مذکور از دعا به طور ضمنی غفران الهی را، موجب جبران گناهان و ستم بر خویشان می داند؛ و این خود، بشارتی بزرگ است که آدمی تا خدایی دارد در سایه رحمت و کرم او می تواند، تمام شکستگی های حاصل از معاصی را جبران و ترمیم نماید. چنانچه در مناجات یازدهم از مناجات های خَمْسَه عشر می خوانیم:

إلهی کسری لا یَجْبُرُهُ إِلَّا لَطْفُكَ وَ حَنَانُكَ وَ فَقْرِي لا یُغْنِيهِ إِلَّا عَطْفُكَ وَ إِحْسَانُكَ وَ رَوْعَتِي لا یُمْكِنُهَا إِلَّا أَمَانُكَ وَ ذِلَّتِي لا یُعِزُّهَا إِلَّا سُلْطَانُكَ.

معبود من! شکستگی مرا چیزی جز لطف و عطایت تدارک نمی کند و فقر و بی نوایم را به جز عطف و احسانت، بدل به بی نیازی نمی کند و ترس و اضطرابم را جز امان تو ایمنی نمی بخشد و ذلت و خواریم را غیر از سلطنتت، بدل به عزت نمی کند.

شکسته چنان گشته ام بلکه خُرد

که آبادیم را همه باد بُرد

تویی کز شکستم رهایی دهی

و گر بشکنی مومیایی دهی

نظامی

دل از نظرِ تو جاودانی گردد

غم با لطف تو شادمانی گردد

گر باد به دوزخ برد از کوی تو خاک

آتش همه آب زندگانی گردد

ابوسعید ابوالخیر

ولی اگر در این ظلم بر نفس، نسیم غفران الهی بر چهره گنه کار نوزد، به تعبیر امام علیه السلام، «وای بر او»

خیالت می کنم مو گاهگاهی

مصیبت بی اگر مو را نخواهی

باباطاهر

برای چنین بنده ای، در چنین حالی، هیچ پناهگاهی نخواهد بود:

یا رب قبول کن به بزرگی و فضل خویش

کان را که رد کنی نبود هیچ مُلتجا

حاصل سخن آنکه:

یا دولتاہ اگر به عنایت کنی نظر

واخجلتاہ اگر به عقوبت دهد جزا

«الهی لَمْ یَزَلْ بِرُکِّ عَلَیَّ...».

در عالم دیگر نیز ما را دریاب

از آنجا که خداوند، «دائم الفضل» است، و همواره فیض او به طرف بندگانش جاری و ساری می باشد، و از آنجا که در عالم دنیا، جز نیکی و خوبی از او مشاهده نشده است، چگونه می شود که ناگهان، در جهان دیگر، بارش رحمت او کاهش یابد و

مهر خویش را از بندگانش دریغ ندارد؟! و به تعبیر امام علیه السلام در این فراز از مناجات:

چگونه می شود که از رفتار نیک تو در جهان دیگر، مأیوس شوم، در حالی که تو در این جهان، جز به زیبایی و خوبی با من معامله نکردی؟!

باری، آنکه کریم است، همواره کریم است و آنکه بزرگوار است، همواره بزرگوار خواهد ماند. از این سخن که بگذریم، خداوند، اصل رحمت و عمده آن را برای جهان دیگر ذخیره نموده است، بر این اساس پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

إِنَّ لِلَّهِ مِائَةَ رَحْمَةٍ أَنْزَلَ مِنْهَا رَحْمَةً وَاحِدَةً بَيْنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ وَالْبَهَائِمِ وَالْهَوَامِّ فِيهَا يَتَعَاطَفُونَ وَبِهَا يَتَرَاحُمُونَ، وَأَخَّرَ تِسْعًا وَتِسْعِينَ رَحْمَةً يَرْحَمُ بِهَا عِبَادَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

خداوند، از صد قسمت رحمتش، فقط یک قسمت را در دنیا به جن و انس، پرندگان، حیوانات و حشرات عطا کرده است، تا بین خود با محبت و مهربانی زندگی کنند و نود و نه قسمت دیگر را در آخرت به بندگان خویش اختصاص خواهد داد. (۱)

چو ما را به دنیا تو کردی عزیز

به عقبی همین چشم داریم نیز

سعدی

ص: ۸۲

إِلَهِي تَوَلَّ مِنْ أَمْرِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَعُدَّ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ عَلَيَّ مُذْنِبٌ قَدْ غَمَرَهُ جَهْلُهُ.

معبود من تدبیر امورم را آن گونه که شایسته توست به انجام رسان، و فضل خود را به گنہکاری که غریقِ امواجِ جهالت است، بازگردان.

نکاتی از این فراز

۱. واگذاری امور به خداوند

۲. تقاضای دریافت فیض از حق تعالی.

«إِلَهِي تَوَلَّ مِنْ أَمْرِي...».

واگذاری امور به خداوند

واگذاری امور به خداوند

کار خود گر به خدا بازگذاری حافظ!

ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی

علم آدمی بسیار ناچیز و اندک است، به همین سبب، هرگز به طور جامع و کامل، به مصالح و مفسد خویش آگاه نمی باشد. گرچه او مأمور به سعی و تلاش و همت ورزی می باشد و باید وظایفش را به درستی ادا نماید، ولی به هر حال، آگاهی درست از اینکه خیر و صلاح واقعی او، چه می باشد و اینکه چه مقامی و مکانی شایسته وقوف او و چه احوالی مناسب وجود اوست، از عهده وی خارج است، به همین جهت، مصلحت و خیر بنده در این است که امور زندگی خویش را به پروردگارش واگذار نماید؛ آن گونه که حضرت سیدالشهداء علیه السلام واگذار نموده و به این شکل در دعای عرفه به مناجات نشسته است که:

«إِلَهِي أَعْنِي بِتَدْبِيرِكَ عَنْ تَدْبِيرِي وَبِاخْتِيَارِكَ عَنْ اخْتِيَارِي؛ معبود من! تدبیرت را جایگزین تدبیرم نما! و بدین گونه بی نیازم فرما! و اختیار خودت را به جای اختیارم

باری، سعادت واقعی بنده، در واگذاری تدبیر امور به پروردگارش می باشد، زیرا او به خیر و صلاح بنده از همگان آگاه تر است و جز خیرخواهی، اراده دیگری در حق بنده خود ندارد.

نه من چاره خویش دانم نه کس

تو دانی چنان کن که دانی و بس

نبینم من آن زهره در خویشتن

که گویم تو را این و آن ده به من

نظامی

از عزیزالدین نسفی در کتاب *الإنسان الكامل* چنین نقل است که:

«ای درویش! دانیان در دنیا، هرگز چیزی نخواسته اند، به هر چه پیش آمده است راضی و تسلیم بوده اند، از جهت آنکه دانسته اند که آدمی نداند که خیر او در چیست.

عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ. (بقره: ۲۱۶) (۱)

و به یقین دانسته اند که خدای، مصلحت کار بنده دارند. پس تدبیر و تصرف خود و ارادت و اختیار خود، از میان برداشته اند و کار به خدای بگذاشته اند. (۲)

او هر چه می کند چو صلاحست و محض خیر

پس ما چرا حدیث ز چون و چرا کنیم

ص: ۸۴

۱- چه بسا از اموری کراهت دارید و حال آنکه خیر شما در آن است و چه بسا اموری خوشایند شماست و حال آنکه برای

شما شر است. لیک لطفی، قهر در پنهان شده یا که قهری در دل لطف آمده مولانا

۲- عزیزالدین نسفی، *الانسان الكامل*، ص ۳۳۴.

نقل سخنی از علامه حلی نیز در این مورد، خالی از لطف نمی باشد. وی در کتاب «أَوْصَافُ الْأَشْرَافِ» می نویسد:

چون بنده را یقین باشد که خدای تعالی از او داناتر است و تواناتر، کار خود به او واگذارد، تا چنان که تقدیر اوست، آن کار را بسازد، و به آنچه او تقدیر کند و کرده باشد خرسند و راضی باشد و خرسندی او به آنچه خدا کند و سازد، به آن حاصل شود که نظر کند در حال گذشته خود که او را به وجود آورد و چندین حکمت در آفرینش او اعمال کرد که به همه عمر خود هزار یک آن را نتواند شناخت و بی التماس بنده، او را از نقصان به کمال آورد ... پس بر او اعتماد کند و او را یقین حاصل شود که آنچه باید و آنچه شایسته است، خدا انجام خواهد داد. و حقیقتِ «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؟» آیا خدا بنده اش را کافی نیست» (آل عمران: ۱۵۹) را درخواهد یافت.

باری آنکه هم زمان با سعی و تلاش، به راستی تدبیر امورش را به خدای خویش واگذار کند و به او پناه برد و او را چاره و پناه خویش در زندگی بداند، هرگز بیچاره و درمانده نخواهد گشت، چون، خداوند، هرگز بنده ای را که از او چاره جویی می کند و استمداد می طلبد رها نخواهد کرد:

آن را که منم خرقه، عریان نشود هرگز

وان را که منم چاره، بیچاره نخواهد شد

آن را که منم منصب، معزول کجا گردد

آن خاره که شد گوهر او خاره نخواهد شد

آن قبله مشتاقان ویران نشود هرگز

وان مُصَحِّفِ خاموشان سی پاره نخواهد شد

«وَعُدُّ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ...».

جهل، عذری برای دریافت فضل

الطاف حق تعالی به قدری وسیع و فراگیر است که با هر بهانه ای آدمی را مشمول رحمت و عنایت خود می سازد؛ به عنوان نمونه همانگونه که از مناجات حضرت امام علی علیه السلام در مسجد کوفه استفاده می شود:

نفس عبد بودن آدمی در مقابل مولایش، ذلیل بودن آدمی در برابر خدای عزیز، ضعیف بودن انسان در مقابل خدای قوی، گمراه بودن آدمی در برابر خدای هدایت گر و صفاتی از این دست، آدمی را مستحق دریافت رحمت الهی می نماید. در اینجاست که امام علی علیه السلام این گونه به تضرع می نشیند:

«مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْمَوْلَى وَ أَنَا الْعَبْدُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْعَبْدَ إِلَّا الْمَوْلَى؛ مولای من تو مولایی و من عبد، و چه کسی جز مولی بر عبد خویش ترحم می نماید».

«مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْعَزِيزُ وَ أَنَا الذَّلِيلُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الذَّلِيلَ إِلَّا الْعَزِيزُ؛ مولای من! تو عزیزی و من ذلیل، و جز عزیز، چه کسی به ذلیل رحم خواهد کرد».

«مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْقَوِيُّ وَ أَنَا الضَّعِيفُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الضَّعِيفَ إِلَّا الْقَوِيُّ؛ مولای من! تو قوی هستی و من ضعیف و ناتوان، و آیا جز قوی، کس دیگری به ضعیف رحم خواهد کرد».

«مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْهَادِي وَ أَنَا الضَّالُّ وَ هَلْ يَرْحَمُ الضَّالَّ إِلَّا الْهَادِي؛ مولای من! تو هادی و من گمراهم و بر گمراه، جز هادی، چه کس رحمت خواهد کرد».

باری:

من اگر بی هنر و بی خردم

خواجه با خردی می خردم

و در فراز مذکور از مناجات، «جهل» و جاهل بودن بنده نیز از عواملی به شمار آمده که آدمی را مستحق دریافت فضل و کرم الهی می نماید، همان گونه که امام علیه السلام

می گوید: معبود من! فضل خود را به گنهکاری که غریق امواج جهالت است باز گردان».

سهو و نسیان را مبدل کن به علم

من همه جلهم مراده صبر و حلم

کار تو تبدیل اعیان و عطا

کار ما سهو است و نسیان و خطا

در دعای ابوحمزه ثمالی نیز آمده است که: «وَأَيُّ جَهْلٍ يَا رَبِّ لَا يَسِيغُهُ جُودُكَ؛ و کدام جهل است، که جود تو آن را فرا نگیرد».

ناگفته نماند که مقصود از «جهل» تنها بی اطلاعی نسبت به حرام و گناه نمی باشد، بلکه چه بسا، دایره جهل وسیع تر از این باشد. یعنی می توان به افرادی که حتی به عواقب گناهان آگاهی دارند ولی باز مرتکب آن گناهان می شوند نیز نسبت جهل داد؛ به این بیان که اگر آنها آگاهی واقعی به آثار نکبت بار و خواص زهرگونه معاصی داشتند و آنها را به چشم قلب، مشاهده و ادراک می نمودند، قطعاً از لغزش ها اجتناب می کردند. از این رو می توان گفت این گروه نیز در واقع از نوعی جهل برخوردار بوده و مستحق ترحم و دریافت رحمت پروردگار می باشند. به هر حال، به تعبیر حکیم نظامی گنجه ای، خداوند، تنها، نوازشگر خردمندان نمی باشد، بلکه، چاره ساز ناخردمندان نیز هست.

خدایِ خردبخشِ بخرَد نواز

همان، ناخردمند را چاره ساز

نظامی

ص: ۸۷

إلهي قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا وَ أَنَا أَحْوَجُ إِلَى سِتْرِهَا عَلَيَّ مِنْكَ فِي الْآخِرَى إِذْ لَمْ تُظْهِرْهَا لِأَخِيذٍ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ فَلَا تَفْضُخْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ.

معبود من! همانا گناهانم را در دنیا پوشانیدی و من به این پرده پوشی، در آخرت محتاج ترم. همانا در دنیا، حتی نزد بندگان شایسته ات نیز، گناهانم را فاش نکردی، پس در روز قیامت، نزد آنها که شاهد می باشند رسوایم مفرما! .

نکاتی از این فراز

اشاره

۱. خداوند، ستار العیوب؛

۲. مهم تر بودن پرده پوشی از گناهان در آخرت.

«إلهي قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبًا...».

خداوند ستار العیوب

یکی از عنایت های خداوند مهربان در حق بندگان، موهبت پرده پوشی او از گناهان و زشتی های آنان می باشد. در واقع هر انسانی، آبرو و عزت خویش در میان جامعه را مدیون پوشانده ماندن لغزش هایش از جانب خداوند کریم می باشد. مهرورزی پروردگار در حق آدمیان سبب شده است که تا آخرین حد ممکن، با پرده پوشی از معاصی او، عزت و اعتبار آنها را در برابر دیگران محفوظ بدارد.

از جمله نکاتی که در دعاهای اهل بیت علیهم السلام مورد توجه آنها بوده است، صفت «ستاریت» خداوند می باشد که به طور مکرر و بارها، پروردگار خود را به این صفت حمیده و زیبا ستوده اند. در اینجا به عنوان نمونه، به برخی از این فرازهای دل نشین اشاره

می نمایم:

أَيُّ رَبِّ جَلَلْتَنِي بِسِتْرِكَ، فَلَوْ اطَّلَعَ الْيَوْمَ عَلَى ذَنْبِي غَيْرُكَ مَا فَعَلْتَهُ وَ لَوْ خِفْتُ تَعْجِيلَ الْعُقُوبَةِ لَا جَتَبْتُهُ لَا لِإِنَّكَ أَهْوَنُ النَّاطِرِينَ وَ
أَخَفُ الْمُعْطَلِينَ بَلْ لِإِنَّكَ يَا رَبُّ خَيْرُ السَّاتِرِينَ. (۱)

پروردگارا! کردار زشتم را در پرده دار. اگر بر گناهم کسی غیر از تو آگاه می شد، آنرا مرتکب نمی شدم و نیز اگر از تعجیل عقوبت می ترسیدم باز هم از خطا اجتناب می کردم.

و این حیا نمودن از مردم و عدم حیا از تو، نه بدان سبب است که قدر و اهمیت تو از دیگران کمتر است و آگاهی تو از گناهانم نسبت به سایرین پایین تر است، بلکه بدان خاطر است که تو ای پروردگارم، بهترین پوشاننده گناهی.

در جای دیگر از دعای ابوحمزه ثمالی می خوانیم:

«الهِ فِجْلِمِكَ اَمَهْلَتْنِي وَ بِسِتْرِكَ سَتَرْتَنِي حَتَّى كَانَتْكَ اَغْفَلْتَنِي؛ معبود من! به سبب حلمی که ورزیدی مهلتم دادی، و چون ستار بودی، پرده بر لغزش هایم کشیدی تا آنجا که گویا از کارهایم غافل بودی و نمی دیدی.»

همچنین سیدالساجدین علیه السلام در دعای شانزدهم صحیفه سجّادیه، این گونه، پروردگارش را به پرده پوشی می ستاید:

يَا إِلَهِي فَلَكَ الْحَمْدُ، فَكَمْ مِنْ عَائِيهِ سَتَرْتَهَا عَلَيَّ فَلَمْ تَنْفُضْخَنِي، وَ كَمْ مِنْ ذَنْبٍ غَطَّيْتَهُ عَلَيَّ فَلَمْ تَشْهَرْنِي وَ كَمْ مِنْ شَائِبَةٍ أَلَمَمْتُ بِهَا فَلَمْ تَهْتِكْ عَنِّي سِتْرَهَا، وَ لَمْ تُقْلِدْنِي مَكْرُوهَ سَنَارِهَا وَ لَمْ تُبَدِّ سَوْءَاتِهَا لِمَنْ يَلْتَمِسُ مَعَايِبِي مِنْ جِيرَتِي وَ حَسَدِهِ نِعْمَتِكَ عِنْدِي.

ص: ۸۹

۱- مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

ای معبود من! شکر و سپاس تو را که چه بسیار عییم را پوشاندی و رسوایم نکردی و چه فراوان گناههم را پنهان کردی و در گناهان، مشهورم نساختی و چه بسیار، زشتی‌ها که انجام دادم و پرده _ آبرویم _ را ندریدی و طوق زشت آن را بر گردنم نیفکندی و بدی‌های آن را بر همسایگان که در جستجویِ عیب‌هایم هستند و بر حسودانی که تحمل دیدن نعمت‌هایت را ندارند، آشکار نساختی.

این همه پرده که بر کرده ما می‌پوشی

گر به تقصیر بگیری نگذاری دَیَّار(۱)

فعل‌هایی که ز ما دیدی و نپسندیدی

به خداوندی خود پرده پوش ای ستار

سعدی

نکته دیگر اینکه خداوند مهربان، نه تنها خود «سِتَّارُ الْعُیُوبِ» است، بلکه از بندگانش خواسته که آنها نیز در این صفت زیبا، آینه پروردگارشان باشند و آنها نیز از لغزش‌های یکدیگر چشم‌پوشی و پرده‌پوشی کنند و بدین‌گونه آبروی یکدیگر را محفوظ بدارند. در روایتی از حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حَيَّيٌّ سَتِيْرٌ يُحِبُّ الْحَيَاءَ وَ السُّتْرَ؛ به درستی که خدای عزّ و جلّ، بسیار باحیا و پرده‌پوش است و حیا و پرده‌پوشی را (نیز در دیگران) دوست می‌دارد». (۲)

باری خداوند، نه تنها زشتی‌ها را می‌پوشاند بلکه به همان نسبت، زیبایی‌های دیگران را نیز آشکار می‌سازد، در دعای جوشن کبیر می‌خوانیم: «يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيْلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيْحَ؛ ای آنکه زیبایی را آشکار می‌سازی و زشتی را می‌پوشانی».

در تفسیر این عبارت از دعا، روایتی دل‌نشین از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

ص: ۹۰

۱- جنبنده.

۲- سُنَنُ ابُو دَاوُوْد، ج ۴، ص ۴۰.

هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در عرش، صورتی دارد شبیه به صورت او در زمین، پس هرگاه کارهای نیکی چون رکوع و سجود و دیگر افعال نیکو از او صادر شود، صورت این اعمال نیکویش در عرش ظاهر می شود، و ملایکه آن را می بینند و بر او درود می فرستند و برایش استغفار می کنند، ولی اگر معصیتی از او سرزند، خداوند، حجابی بر آن می نهد تا ملایکه بر آن مطلع نگردند، و این است تأویل: «يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ» (۱).

«وَ أَنَا أَخْوَجُ إِلَى سِتْرِهَا...».

مهم تر بودن پرده پوشی خداوند در آخرت

آن گونه که امام علیه السلام اشاره کرد: احتیاج آدمی به ستاریت حق تعالی در جهان دیگر بیشتر است تا این جهان مادی.

در اینجا می توان در بیان دلیل این امر، گفت: از آنجا که این دنیا، سرای گذرا و فریب و فراموشی و غفلت و بی توجهی و نیستی و نابودی است، اگر انسان، در این دنیا، رسوا شود، گذر زمان و گردش روزگار، فراموشی ها، فرصت جبران، تغییر آدمیان و مشغول بودن آنها به زر و زیور دنیوی، باعث می شود که رسوایی از یاد دیگران برود و یا بسیار کم رنگ گردد.

ولی در قیامت که همه این امور، منتفی است، مصیبت رسوایی آن روز بسیار بزرگ تر از مصیبت رسوایی عالم دنیا است، علاوه بر اینکه رسوایی در آن روز، بسیار گسترده تر و در برابر دیدگان همه آفریدگان می باشد. از اینجا است که امام علیه السلام مسئلت می کند که: «من به پرده پوشی تو ای خدا، در آخرت، محتاج ترم تا عالم دنیا».

یا رب به لطف خویش گناهان ما بپوش

ص: ۹۱

۱- حکیم حاج ملاهادی سبزواری، شرح جوشن کبیر، صص ۲۷۹ و ۲۸۰.

روزی که رازها فتد از پرده برملا

سعدی

و به قول ابوسعید ابوالخیر:

افعال بدم ز خلق پنهان می کن

دشوار جهان بر دلم آسان می کن

امروز خوشم بدار و فردا با من

آنچ از کرم تو می سزد آن می کن

دو نکته و پایان سخن

نخست آنکه اگر خداوند، «ستار العیوب» نمی بود و در نتیجه، آدمی با ارتکاب هر گناهی، خود را رسوا و یا در معرض رسوایی می دید، در این صورت، رمز برتری انسان بر ملائکه که همان «اختیار» باشد از بین می رفت.

توضیح آنکه آنچه در واقع سبب شده است که آدمی را از فرشتگان نیز برتر ساخته و او را صدرنشین ملک نماید، همچنین رمز آن همه شگفتی و عظمت انسان در آن است که او ابتدا در مقام اختیار بین سعادت و شقاوت بوده و سپس با میل و اراده خویش و آزادانه، راه (سعادت) را بییماید، تا سپس به آن همه عظمت و شگفتی که ملائکه را وادار به سجده در برابر خویش نمود، دست یابد. حال اگر بنده ای، بدانند به محض ارتکاب معصیت، رسوا خواهد شد و آبرویش از میان خواهد رفت، در اینجا به نوعی، «اختیار» در ترک معاصی از او سلب شده و او به گونه ای «جبر» در ترک گناهان مبتلا خواهد شد که آن جبر، خوف از بی آبرویی بعد از هر لغزش می باشد. در این حال، آدمی اگرچه با این انگیزه نیز ترک معصیت نماید، امری نیکو و پسندیده است، ولی رمز عظمت و شکوه انسان که او را معلم فرشتگان نموده بود، از بین رفته و او را از آن اوج به مقام فرشته شدن تنزل می دهد.

بنابراین «ستار العیوب» بودن حق تعالی، ریشه در «رَبُّ الْعَالَمِينَ» بودن او و اینکه او

پرورش دهنده جهانیان بر طبق آنچه استعدادشان تقاضا می کند، (دارد)، و اینکه اگر «رَبُّ الْعَالَمِينَ» بخواهد آدمی را پرورش داده تا آنجا که آینه تمام نمای خداوند خویش گشته و حیرت ملایکه را در پی داشته باشد، باید از پرتو «سِتَّارِ الْعُيُوبِ» بودن بهره گیرد، تا قبل از هر چیز مقام «اختیار» از انسان، سلب نگردد.

نکته دیگر اینکه اساساً سِتَّارِیت از رموز دلبری جاودانه خداوند می باشد و از همین دست صفات زیبای حق تعالی است که شیدایی و حیرانی همواره بندگان عارفش را سبب شده است.

شناسایش بر کس نیست دشوار

و لیکن هم به حیرت می کشد کار(۱)

ص: ۹۳

۱- مراد از حیرت در اینجا، سرگردانی بی حاصل نمی باشد، بلکه حیرت در اینجا، شگفتی فوق العاده حاصل از شناخت خداوند است که آدمی را سرگردان از این شگفتی می سازد.

إِلَهِي جُودُكَ بَسَطَ أَمَلِي وَ عَفْوُكَ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِي، إِلَهِي فَسِّرْ لِي بِلِقَائِكَ يَوْمَ تَقْضَى فِيهِ بَيْنَ عِبَادِكَ.

معبود من! جود و بخشش، آرزویم را گسترش داده است، و عفو تو بر کردار _ زشت _ من برتری یافت. معبود من! مرا به دیدارت، در روزی که میان بندگانت داوری می کنی شادمان کن!

نکاتی از این فراز

۱. جود گسترده خداوند، آرزوی بیشتر بنده؛

۲. «عفو خدا، بیشتر از جرم ماست»؛(۱)

۳. تمنای سرور حاصل از دیدار خداوند در روز قیامت.

«إِلَهِي جُودُكَ بَسَطَ أَمَلِي...».

آرزوهای بی پایان آدمی، جود بی پایان خداوندی

اشاره

از خداوند بزرگ، فراوان خواستن و چیزهای بزرگ را آرزو کردن و درخواست نمودن، از صفات نیک و شایسته یک بنده است که مطلوب حضرت حق نیز می باشد.

پروردگار از بنده ای که در کنار خزاین بی پایانش، از او چیزهایی اندک و ناچیز می طلبد، خشنود نمی باشد. لذا با اندک تأملی در دعاهای اهل بیت علیهم السلام درمی یابیم که آن بزرگواران، هم فراوان می خواستند و هم چیزهای بزرگ، همانند دیدار با خداوند را مسئلت می نمودند.

اینکه چه چیز باعث بسط و گسترش آرزوی یک بنده می شود _ چنانچه در این

قسمت از مناجات، بدان اشاره شد _ «جود و کرم» خداوند می باشد که این چنین آرزویی را می طلبد. در واقع، گویا آن چنان جودی را، این چنین آرزویی مبسوط و بی پایان معنا خواهد داد.

حاصل سخن آنکه، اگر خداوند، از بنده اش بسط و گستردگی آرزو را بخواهد، بدان سبب است که خود از جودی بی پایان برخوردار است و خداوند، جود و کرم و بخشش خود را، بدون مصرف، نمی پسندد.

بانگ می آید که ای طالب بیا

جود محتاج گدایان چون گدا

جود می جوید گدایان و ضِعاف

همچو خوبان کاینه جویند صاف

روی خوبان ز آینه زیبا شود

روی احسان از گدا پیدا شود

پس گدایان آیتِ جود حق اند

وانکه با حقند جود مطلق اند

مولانا

عفو خدا بیشتر از جرم ماست

خداوند، در همه زیبایی ها و صفاتش بی انتهاست، از جمله در صفت «عفو» خویش.

اگر بنده ای هر قدر هم مرتکب معصیت شده باشد، از عفو خداوند خویش مأیوس گردد، معنایش، محدود ساختن و محدود دانستن صفت بی انتهای عفو الهی می باشد؛ و معنای محدود نمودن حق تعالی در صفاتش، شبیه دانستن او به مخلوقات محدودش می باشد، در حالی که خداوند از هر گونه شبیه و مثل و مانند منزّه است.

عفو خدا بیشتر از جرم ماست

نکته سربسته چه دانی خموش

لطف الهی بکند کار خویش

مژده رحمت برساند سروش

رندی حافظ نه گناه‌یست صعب

با کرم پادشاه عیب پوش

حافظ

و در تعقیبات مشترکه هر نماز، دستور رسیده که مستحب است این دعا را بخوانیم:

اللَّهُمَّ إِنَّ مَغْفِرَتَكَ أَرْجَى مِنْ عَمَلِي وَإِنَّ رَحْمَتَكَ أَوْسَعُ مِنْ ذَنْبِي اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ ذَنْبِي عِنْدَكَ عَظِيمًا فَعَفُوكَ أَعْظَمُ مِنْ ذَنْبِي اللَّهُمَّ إِنْ لَمْ أَكُنْ أَهْلًا أَنْ أَبْلُغَ رَحْمَتَكَ فَارْحَمْتِكَ أَهْلًا أَنْ تَبْلُغَنِي وَتَسَعَنِي لِأَنَّهَا وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ (۱)

پروردگارا! به درستی که به آمرزش تو بیشتر امیدوارم تا به عمل خود. خدایا! رحمت تو گسترده تر از گناه می باشد. خداوندا! اگر گناهم نزد تو بزرگ است، عفو تو بزرگ تر از گناهم می باشد. پروردگارا! اگر من شایسته دریافت رحمت نیستم، ولی رحمت تو، سزاوار است که مرا دریابد، چون رحمت تو همه چیز را فرا گرفته است. به حق رحمت ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

سرور قلب با دیدار خدا در قیامت

بلند همتی امام علیه السلام سبب شده است که در بلوا و آشوب روز قیامت که دل ها نگران و اندوهگین می باشد، سرور قلبی خویش را بدون هیچ گونه توجهی به بهشت و

ص: ۹۶

نعمت های خیره کننده آن، تنها با دیدار خداوندش مطالبه نماید.

باری:

گر خمرِ بهشت است بریزید که بی دوست

هر شربتِ عَذبم (۱) که دهی عین عذاب است

حافظ

بندگان خاص خدا، در میان هیاهو و غوغای روز محشر، از محبوبشان مطالبه نمی کنند که ماس را به مکانی امن ببر تا آسوده باشیم، بلکه مسألت می کنند که با ما باش و دیدارت را برای ما میسر فرما تا آسوده باشیم و در عیش و امنیتِ کامل به سر بریم.

در آن نَفَس که بمیرم، در آرزوی تو باشم

بدان امید دهم جان که خاکِ کوی تو باشم

به وقت صبح قیامت که سر ز خاک بر آرم

به گفت و گوی تو خیزم، به جست و جوی تو باشم

حدیث روضه نگویم، گل بهشت نبویم

جمال حور نجویم، دوان به سوی تو باشم

می بهشت ننوشم، ز دست ساقی رضوان

مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم

سعدی

ص: ۹۷

إِلَهِي اِغْتَدَارِي إِلَيْكَ اِعْتَدَارَ مَنْ لَمْ يَشَيْتَعِنْ عَنْ قَبُولِ عُذْرِهِ فَاقْبَلْ عُذْرِي يَا أَكْرَمَ مَنْ اِعْتَدَرَ إِلَيْهِ الْمُسِيئُونَ، إِلَهِي لَا تَرُدَّ حَاجَتِي وَلَا تُحَيِّبْ طَمَعِي وَلَا تَقْطَعْ مِنْكَ رَجَائِي وَ أَمَلِي.

معبود من! عذر آوردنم به درگاهت، عذر آوردن کسی است که نیاز به قبول دارد. پس عذر من را بپذیر، ای بزرگوارترین کسی که تبه‌کاران به درگاهش عذر می‌آورند. معبود من! حاجتم را رد مکن و دستِ طمع را تهی بر مگردان و امید و آرزویم را از خود قطع مساز!

نکاتی از این فراز

۱. عذرخواهی نزد معبود و تمنای پذیرش آن؛

۲. مسئلت از خداوند برای ناامید نکردن امید بنده.

«إِلَهِي اِعْتَدَارِي إِلَيْكَ...».

اعتذار به پیشگاه خداوند

بعد از ارتکاب گناه، چه چیزی بهتر از عذرخواهی در پیشگاه خداوند بزرگ، به عنوان برداشتن قدم اول در پذیرش توبه.

عقوبت مکن عذرخواه آمدم

به درگاه تو روسیاه آمدم

نظامی

به خصوص آنکه، بنده دلایل کافی در عذرخواهی و قبول عذر از طرف خداوند در اختیار دارد.

توضیح اینکه گرچه آدمی موظف به ترک معاصی می باشد ولی از یک طرف، دشمنی به نام «ابلیس» دارد که قسم یاد کرد که آدمیان را گمراه نماید: «قَالَ فِعْزَتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ؛ شیطان گفت: به عزت ای خدا، سوگند که همه را گمراه خواهم کرد». (ص: ۸۲)

و از سوی دیگر، انسان گرفتار نفس اماره است که همواره و با قدرت او را به بدی امر می کند، چنانچه در قرآن مجید از زبان آدمی فرمود:

وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ. (یوسف: ۵۳) (۱)

و من خود را از عیب و لغزش مبرا نمی دانم، زیرا نفس اماره، فراوان، مرا به بدی دستور می دهد، مگر آنکه پروردگارم، رحم نماید، همانا که پروردگارم آمرزنده و مهربان است.

به گفته خواجه شیراز، آنجا که جلد ما، آدم، را با وسوسه «دانه» از بهشت اخراج کردند ما «به صد خرمن پندار» چگونه از راه بدر نرویم:

ما به صد خرمن پندار ز ره چون نرویم

چون ره آدم خاکی به یکی دانه زدند

حافظ

خلاصه آنکه اوج این بیچارگی آدمی و گرفتاریش در چنگال عوامل گمراه کننده، به این صورت در یکی از دعاها به تصویر درآمده است:

فِيَاغُوْثَاهُ ثُمَّ وَاغُوْثَاهُ بِكَ يَا اَللّٰهُ مِنْ هُوًى قَدْ غَلَبَنِيْ وَ مِنْ عُيُوْبٍ قَدْ اَسْتَتَكَلَّبَ عَلَيَّ وَ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَزَيَّنْتُ لِيْ وَ مِنْ نَفْسٍ اَمَّارَةٍ بِالسُّوءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ.

وا غوثاه، واغوثاه به تو ای خدا از هوای نفسی که بر من غلبه نمود و از

ص: ۹۹

۱- دعای معروف به حزین که مستحب است بعد از نماز شب خوانده شود و در مفاتیح ذکر گردیده است.

شیطانی که چون سگ به من حمله ور شده است و از زرق و برق گمراه کننده دنیا و از نفسی که فراوان، به بدی دعوت می کند، مگر پروردگارم رحم کند.

صد هزاران دام و دانه است ای خدا

ما چو مرغانی حریص و بی نوا

مولانا

در کنار همه عوامل فریب دهنده که گرداگرد آدمی را فرا گرفته است _ به ویژه اگر در آغاز شباب و جوانی نیز باشد _ کار بر او سخت تر خواهد شد، زیرا فصل جوانی به سبب اقتضائاتی که در آن نهفته است، بیش از هر زمان دیگری، زمینه را برای ارتکاب لغزش ها مهیا می سازد. از اینجاست که آن شاعر بزرگ، سنایی غزنوی، در مقام اعتذار به پیشگاه خداوند چنین گفته است:

به حرص ار شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم

بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا

یعنی اگر کسی در بیابانی در گرمای تابستان باشد و در کنارش آب سرد و گوارایی هم قرار داده شود، علاوه بر اینها دچار بیماری استسقا نیز باشد، فشار مضاعف درون، او را وادار به نوشیدن آب می کند، گرچه به هلاکت وی منجر گردد. زیرا استسقا نوعی بیماری است که حاصل آن عطش شدید و نیاز به نوشیدن آب است، حال آنکه برای درمان آن باید برای مدتی از نوشیدن آب اجتناب نماید، زیرا نوشیدن آب موجب مرگ وی خواهد شد و جان خویش را از دست خواهد داد. حاصل سخن آنکه چنانچه پیش از این هم اشاره شد، گرچه هیچ کدام از عوامل فوق نمی تواند خیال آدمی را در ارتکاب گناهان آسوده نماید، چون در سایه همین فشارها، و سپس کنترل نفس است که آدمی به مقامی برتر از مقام فرشتگان دست می یابد، ولی دست کم اینکه عذرخواهی او را به درگاه پروردگارش، موجه می سازد و چون خداوند، پذیرای عذر

ص: ۱۰۰

عذرخواهان می باشد همانگونه که در دعای جوشن کبیر آمده است که: «یا مَنْ يَقْبَلُ عُذْرَ التَّائِبِينَ؛ ای آنکه عذرخواهی توبه کنندگان را قبول می کنی» به همین سبب، عذر او را خواهد پذیرفت.

و اساساً عذرخواهی از خداوند از صفات نیکو برای بنده محسوب می شود و برای او، گامی می باشد به طرف تکامل و پیشرفت.

عُذْرٍ بِهِ أَنْ رَأَى كَيْفَ خَطِيئَتِي رَسِيدٍ

بنده از آن عذر به جایی رسید

نظامی

«إِلٰهِي لَا تَزِدَّ حَاجَتِي...».

پروردگارا ناامیدم مفرما

تمنای استجاب دعا و تقاضای حفظ امید و طمع به خداوند، محتوا و مضمون عبارات فوق می باشد.

امیدم به تو هست از اندازه بیش

مکن ناامیدم ز درگاه خویش

نظامی

بِضَاعَتِ نِيَاوَرْدَمِ إِلَّا أُمِيدٍ

خدایا ز عفو مکن ناامید

سعدی

امیدوار بودن به خداوند، یکی از عالی ترین ویژگی های بندگان است. توضیح آنکه، از آنجا که از خداوند، توقع هرگونه خیر و خوبی و مهرورزی و گذشت و عفو می رود و از آنجا که خداوند، هرگز امید کسی را ناامید نخواهد کرد، به همین دلیل، امید، بهترین سرمایه برای آدمی به شمار می رود، تا به سبب آن به هدف های بزرگ و

آرزوهای والایش دست یابد. چنانچه مولا علی علیه السلام در دعای کمیل می گوید: «إِرْحَمْ مَنْ رَأْسُ مَالِهِ الرَّجَاءُ؛ خدایا! رحم کن بر کسی که سرمایه او، امید است».

و در دعای صیباح نیز در مقام امید به خداوند عرض می کند: «إِلَهِي قَرَعْتُ بَابَ رَحْمَتِكَ بِيَدِ رَجَائِي؛ معبود من! با دستِ امیدم در رحمتت را می زنم».

ص: ۱۰۲

إِلَهِي لَوْ أَرَدْتَ هَوَانِي لَمْ تَهْدِنِي وَ لَوْ أَرَدْتَ فَضِيحَتِي لَمْ تُعَافِنِي، إِلَهِي مَا أَطُنُّكَ تَرُدُّنِي فِي حَاجَةٍ قَدْ أَفْيَيْتُ عُمْرِي فِي طَلْبِهَا مِنْكَ.

معبود من! اگر خواریم را می خواستی هدایت نمی فرمودی، و اگر می خواستی که رسوا شوم، این همه آثار و اسباب رسوایی برانگیز را از من نمی زدودی. معبود من! هرگز به تو این گمان را ندارم که در حاجتی که عمرم را در طلبش به پایان رساندم، ردم فرمایی.

نکاتی از این فراز

۱. آثار عنایت خداوند به آدمی؛

۲. گمان نیکو به خداوند و ثمرات آن.

«إِلَهِي لَوْ أَرَدْتَ هَوَانِي...».

۱. توجه الهی؛ هدایت و حرمت بنده

پی بردن به محبت ربوبی نسبت به بنده، کاری صعب و مشکل نیست. به وسیله نشانه ها به آسانی می توان مهرورزی خداوند را در حق بنده اش دریافت. به عنوان مثال، «مولانا»، درخشش برق مهر دوست در دل بنده را علامت آن دانست که از آن طرف در نهاد معبود نیز دوستی و مهر وجود دارد، و نیز عنوان نموده است که اگر عاشقی، جویای وصل معشوق باشد و در سرش سودای وصال او را پروراند، بداند که معشوق نیز جویای او است:

چون در این دل، برق مهر دوست جست

اندر آن دل، دوستی می دان که هست

هیچ عاشق، خود نباشد وصل جو

که نه معشوقش بود جویای او

در دل تو مهر حق چون گشته نو

هست حق را بی گمان مهری به تو

مولانا

و به تعبیر عارف و شاعر شوریده همدان، بابا طاهر: «اگر دوست با ما سر یاری نداشته باشد، چرا هر نیمه شب به خوابمان می آید».

دو زلفونت بُودِ تارِ رُبائِم

چه می خواهی از این حال خرابم

اگر با مو سر یاری نداری

چرا هر نیمه شو آبی بخوابم

حاصل سخن آنکه، امام علیه السلام برای بیان دلگرمی به عنایت و توجه معبودش در حق او، دو علامت عنوان می نماید: یکی آنکه هدایت نمودنش، نشانه آن است که خداوند خواری بنده را بر نمی تابد و در نتیجه، بنده اش را دوست می دارد. دیگر آنکه، بنده خویش را رسوا نکرده است و رسوا نکردنش، علامت آن است که او را از این جهت عافیت بخشیده است و عافیت بخشی او نیز ریشه در عنایت او و مهر و محبت او دارد.

«الهی ما اظنک تَرُدُّنی...».

۲. گمان نیک به خداوند

خداوند در برابر «گمان نیک» بنده اش در حق او حساب ویژه ای باز نموده است، و ابواب بی شماری را تنها، به سبب خوش گمانی بنده اش در حق او، گشوده است.

حسن ظن است و امید حق تو را

که تو را گوید به هر دم برتر آ

برای بیان اهتمام به گمان شایسته داشتن به پروردگار و برکات و خیرات فراوان حاصل از آن به نقل یک روایت و نیز یک حکایت اکتفا می کنیم؛ «تو خود مفصل بخوان از این مُجَمَّل».

از امام رضا علیه السلام چنین نقل است:

أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ -عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي، إِنَّ خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا.

خوش گمان باش، زیرا خدای عزوجل می فرماید: من نزد گمان بنده مؤمن خویش می باشم. اگر گمان خوب بود، رفتار من نیز خوب خواهد بود و اگر گمان او بد بود، رفتار من نیز با او بد خواهد بود. (۱)

صاحب‌دلی را به خواب دیدند. او را گفتند: خدای عزوجل با تو چه کرد؟

گفت: مرا در موقف سؤال نگه داشت و گفت: دیدی در دنیا چه کردی؟

من ترسیدم: آنکه گفتم: بار خدایا! از تو نه این خبر دادند! خدای تعالی گفت: چگونه؟

گفتم: از تو خبر دادند که فرمودی: «من با بنده آن کنم که از من چشم دارد و به من گمان برد.» و من گمان بردم که بر من رحمت کنی!

خدای تعالی مرا گفت: رو که تو را آمرزیدم و بر تو رحمت نمودم. (۲)

و این گونه است که امام علیه السلام از سرمایه خوش گمانی خویش به خداوند سود جسته و عرض می کند: «معبود من، آن گمان به تو ندارم که حاجتی را که عمر خویش بر آن گذاشتم روا نسازی».

ص: ۱۰۵

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۱۶.

۲- رشید الدین میبدی؛ کشف الاسرار، ج ۱، ص ۳۷۲.

إلهي! فَلَكَ الْحَمْدُ أَبَداً أَبَداً دَائِماً سَيَرَمَداً يَزِيدُ وَ لَا يَبِيدُ كَمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى. إلهي إِنْ أَخَذْتَنِي بِجُرْمِي أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ وَ إِنْ أَخَذْتَنِي بِذُنُوبِي أَخَذْتُكَ بِمَغْفِرَتِكَ وَ إِنْ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ أَعْلَمْتُ أَهْلَهَا أَنِّي أُحِبُّكَ.

معبود من! حمد و ستایش بی نهایت و دائم و همیشگی از آن توست که همواره در فزونی است و فنا نمی پذیرد، آن گونه که دوست داری و می پسندی؛ معبود من! اگر مرا به جرمم باز خواست فرمایی، من از تو می پرسم عفو ت کجاست؟ و اگر مرا به گناهانم مؤاخذه فرمایی، از مغفرت تو خواهم پرسید. و اگر مرا در آتش افکنی، من به همه دوزخیان اعلام خواهم کرد که تو را دوست دارم.

نکاتی از این فراز

۱. حمد و ستایش بیش از حد و دائمی از پروردگار؛

۲. یاد نمودن صفات مهر خداوند در صورت مؤاخذه او از بنده اش.

«إلهي فَلَكَ الْحَمْدُ أَبَداً أَبَداً...».

حمد و ستایش کردگار

شکر و سپاس و منت و عزت خدای را

پروردگار خلق و خداوند کبریا

سعدی

گذشته از آنکه حمد و ستایش معبود و توصیف او، فی نفسه، برای عبد، عملی سرورانگیز و لذت بخش می باشد و اساساً از لذت های یک عاشق این است که معشوقش را حمد و ستایش نماید، چنانچه سعدی می گوید:

یاد تو روح پرور و وصف تو دل فریب

ص: ۱۰۶

نام تو غم زدای و کلام تو دلربا

حمد و ستایش، توصیف معشوق، برای عبد بسیار ثمر بخش و پر فایده نیز می باشد و یکی از درهای ورودی به بارگاه کبریایی حضرت حق تعالی، حمد و ستایش او است.

مناسب است برای اثبات این مهم به حکایتی اشاره شود:

نقل است که: چون حکیم ابوالقاسم فردوسی وفات کرد، شیخ ابوالقاسم کُرگانی بر او نماز نکرده و عذر گفته بود که او مداح کفار بوده است. اندکی بعد، در خواب مشاهده کرد که فردوسی در بهشت فردوس، غرق در نعمت های آسمانی است.

شیخ به او گفت: به چه چیز، خدای تعالی تو را آمرزیده و در جنت ساکن گردانید؟ فردوسی گفت: بدان سبب که بیتی این گونه در توحید و ستایش پروردگار سروده ام:

جهان را بلندی و پستی تویی

ندانم چه ای، هر چه هستی تویی (۱)

«إِلَهِي إِنْ أَخَذْتَنِي بِجُرْمِي...».

صفات جمالیه در برابر صفات قهریه

به رخ کشیدن صفات جمالیه خداوند، مانند صفات عفو و مغفرت و کرم و... در برابر مؤاخذه و توبیخ حضرتش، از رموز گشودن دریچه های رحمت به سوی خویش می باشد. در دعای ابوحمزه ثمالی آمده است که:

إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ عِزَّتِكَ وَ جَلَالِكَ لَئِنْ طَالَبْتَنِي بِذُنُوبِي لَأُطَالِبَنَّكَ بِعَفْوِكَ وَ لَئِنْ طَالَبْتَنِي بِلُؤْمِي لَأُطَالِبَنَّكَ بِكَرَمِكَ وَ لَئِنْ أَدَخَلْتَنِي النَّارَ لَأُخَبِّرَنَّ أَهْلَ النَّارِ بِحُبِّي لَكَ إِلَهِي إِنْ كُنْتُ

ص: ۱۰۷

۱- پناهی سمنانی، فردوسی سروده خوان وحدت و حماسه ملی، صص ۳۹۸ و ۳۹۹.

لَا تَغْفِرُ إِلَّا لِلأُولِيَاءِكُمْ وَ أَهْلِ فَالِي مَنْ يَفْزَعُ الْمُذْتَبُونَ وَ إِنْ كُنْتَ لَا تُكْرِمُ إِلَّا لِأَهْلِ الوَفَاءِ بِكَ فَمِنْ يَسْتَعِيْثُ المُسِيئُونَ.

ای خدای من و ای آقای من، به عزت و جلالت سوگند! اگر به گناهانم مؤاخذه ام نمایی، من عفتت را به رخت می کشم و اگر مرا به خواریم باز خواست نمایی، تو را به کرمت بازخواست خواهم نمود و اگر داخل (آتش) نمایی، اهل آتش را آگاه خواهم نمود که تو را دوست می دارم. معبود من! اگر تو، تنها از لغزش های اولیا و اهل طاعت در می گذری، پس گنهکاران به که پناه آورند، و اگر کرم تو تنها نصیب اهل وفا می شود، پس بدکاران به کدام در استغاثه نمایند.

همچنین در دعای کمیل می خوانیم:

أَفْتَرَاكَ سُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي وَ بِحَمْدِكَ تَسْمَعُ فِيهَا صَوْتِ عَبْدٍ مُسْلِمٍ سُجِنَ فِيهَا بِمُخَالَفَتِهِ وَ ذَاقَ طَعْمَ عَذَابِهَا بِمَعْصِيَتِهِ وَ حُبِسَ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا بِجُرْمِهِ وَ جَرِيرَتِهِ وَ هُوَ يَضْحَكُ إِلَيْكَ ضَحِيحًا مُؤَمِّلًا لِرَحْمَتِكَ وَ يُنَادِيكَ بِلِسَانِ أَهْلِ تَوْحِيدِكَ وَ يَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ. يَا مَوْلَايَ فَكَيْفَ يَبْقَى فِي الْعَذَابِ وَ هُوَ يَرْجُو مَا سَلَفَ مِنْ حِلْمِكَ أَمْ كَيْفَ تُؤَلِّمُهُ النَّارَ وَ هُوَ يَأْمُلُ فَضْلَكَ وَ رَحْمَتَكَ أَمْ كَيْفَ يُحْرِقُهَا لَهْبِهَا وَ أَنْتَ تَسْمَعُ صَوْتَهُ وَ تَرَى مَكَانَهُ أَمْ كَيْفَ يَشْتَمِلُ عَلَيْهِ زَفِيرُهَا وَ أَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفَهُ أَمْ كَيْفَ يَتَغَلَّغُلُ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا وَ أَنْتَ تَعْلَمُ صِدْقَهُ....

آیا درباره تو ای خدای منزّه و ستوده صفات گمان می توان کرد که بشنوی در آتش، فریاد بنده مسلمانی را که به نافرمانی در دوزخ زندانی شده و سختی عذابت را به کیفر گناه می چشد و میان طبقات جهنم به جرم و عصیان محبوس گردیده و ناله اش با چشم انتظار و امید به رحمت، به سوی تو بلند است و به زبان اهل توحید، تو را می خواند و به ربوبیت تو متوسل می شود. ای مولای من چگونه در آتش عذاب خواهد ماند در صورتی که به سابقه حلم نامنتهایت چشم دارد، یا چگونه آتش به او

ص: ۱۰۸

آسیب رساند، در حالی که او به فضل و کرمیت امیدوار است، یا چگونه شراره های آتش، او را بسوزاند با آنکه تو ناله اش را می شنوی و مکانش را در آتش می بینی، یا چگونه شراره های دوزخ بر او احاطه کند با آنکه ضعف و بی طاقتیش را می دانی، یا چگونه در طبقات آتش به خود بیچد و مضطرب بماند با آنکه تو به صدق او آگاهی...».

حاصل سخن آنکه، بخش های زیادی از فرازهای دعای اهل بیت علیهم السلام یاد نمودن صفات رحمت خداوندی به هنگام غضب و سخط حضرتش می باشد که می توان از این گونه مناجات، نکته مهمی را عنوان کرد و آن اینکه:

از باب گفتار پروردگار که فرموده است: «سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي، رحمت من بر غضبم پیشی گرفت» (۱) و نیز «إِنَّ رَحْمَتِي تَغْلِبُ غَضَبِي، به درستی که رحمت من بر غضبم غلبه خواهد کرد» (۲) در واقع این گونه مناجات نمودن و معرفت ورزیدن، نوعی غلبه دادن عملی رحمت حق تعالی بر مؤاخذه او و نوعی بارش باران مغفرت او بر سرزمین گناهان باشد که در نتیجه، هر جا، رحمت آید، از سخط و خشم خدایی اثر و خبری نخواهد بود و هر جا که بارش مغفرت او نازل گردد، خس و خاشاک معاصی را از صحرای جان آدمی خواهد زدود.

زان که این دم ها چه گر نالایق است

رحمت من بر غضب هم سابق است

باری، قطعاً حق تعالی، از اینکه بنده اش او را به صفات جمالیه و مهر او یاد نماید، خشنودتر خواهد شد، تا آنکه او را به صفات قهریه اش خوانده و خود را مقهور قهر و غضب خدایش بداند.

ص: ۱۰۹

۱- عبدالرحمان جامی، نقد النقص فی شرح الفصوص، ص ۱۸۹.

۲- بدیع الزمان فروزانفر، احادیث و قصص مثنوی، ص ۱۱۴.

اشاره

إِلَهِي إِنْ كَانَ صَغُرَ فِي جَنْبِ طَاعَتِكَ عَمَلِي فَقَدْ كَبُرَ فِي جَنْبِ رَجَائِكَ أَمَلِي، إِلَهِي كَيْفَ أَنْقَلِبُ مِنْ عِنْدِكَ بِالْخَيْبَةِ مَحْرُومًا وَقَدْ كَانَ حُسْنُ ظَنِّي بِجُودِكَ أَنْ تَقْلِبَنِي بِالنَّجَاهِ مَرْحُومًا.

خدایا! اگر عملم در اطاعت تو ناچیز است، ولی در کنار امیدواری به کرمت، آرزویم، بزرگ است. معبود من! چگونه از آستان جودت، تهی دست و محروم برگردم، در صورتی که حسن ظن من به جود تو این بوده که بر من رحمت خواهی آورد و مرا نجات خواهی داد.

نکاتی از این فراز

۱. امید فراوان به رحمت حق در کنار طاعت اندک؛

۲. گمان نیک به خدا.

«إِلَهِي إِنْ كَانَ صَغُرَ فِي جَنْبِ طَاعَتِكَ...».

آرزوی بزرگ و طاعت اندک

از تکرار دوباره، امیدواری و حسن ظن به خداوند چنانچه در فرازهای بعدی نیز تکرار خواهد شد، یکی دیگر از آداب دعا نیز فهمیده می شود، و آن اصرار ورزیدن و پافشاری کردن در اجابت خواسته های خویش می باشد.

چنانچه از اخبار به دست می آید و مطلوب خداوند نیز می باشد، از جمله آداب دعا و در واقع، از جمله شرایط استجابات خواسته ها، پافشاری و سماجت در برآوردن خواسته ها از طرف پروردگار عالم می باشد.

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَرِهَ الْحَاحِ النَّاسِ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي

الْمَسْأَلَةِ وَ أَحَبَّ ذَلِكَ لِنَفْسِهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يُسْأَلَ وَ يُطَلَّبَ مَا عِنْدَهُ.

همانا خدای عزوجل خوش ندارد که مردم در انجام حاجت بر همدیگر اصرار کنند، ولی برای خودش آن را دوست دارد. خدای عزوجل دوست دارد که از او درخواست شود و آنچه نزد اوست خواهش شود. (۱)

همچنین از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

وَ اللَّهُ لَا يُلِحُّ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي حَاجَتِهِ إِلَّا قَضَاهَا لَهُ.

به خدا سوگند هیچ بنده ای در دعا، پافشاری و اصرار به درگاه خدای عزوجل نکند، جز اینکه حاجتش را برآورد. (۲)

در کتاب مقدس «انجیل» نیز چنین آمده است که:

روزی عیسی برای شاگردانش، مثلی آورد تا نشان بدهد که لازم است، همیشه دعا کنند و تا وقتی جواب دعای خود را نگرفته اند از دعا کردن باز نایستند.

فرمود: در یک شهر یک قاضی بود که نه از خدا می ترسید و نه توجهی به مردم داشت. بیوه زنی اهل همان شهر پی در پی، پیش او می آمد و از دست مردی شکایت می کرد که به او خسارت رسانیده بود. قاضی تا مدتی به شکایت او توجهی نکرد. ولی بالاخره از دست او به ستوه آمد و به خودش گفت: من نه از خدا می ترسم و نه از مردم. اما این زن مایه دردسر من شده است، بهتر است به دادش برسم.

در این هنگام، عیسی مسیح علیه السلام فرمود: آنجا که چنین قاضی بی انصافی راضی شود به داد مردم برسد، آیا خدا به داد قوم خود نخواهد رسید که

ص: ۱۱۲

۱- اصول کافی، ج ۴، ص ۲۲۴.

۲- همان.

شبانۀ روز به درگاه او دعا و التماس می کنند؟ بله او حتماً دعای ایشان را اجابت خواهد فرمود. (۱)

باری، امام علیه السلام در فراز مذکور از مناجات شعبانیه و در مقام اصرار، بار دیگر آرزوی بزرگش را در کنار امیدواری به کرم پروردگارش مطرح نموده، و با امیدی دوباره، از معبودش، اجابت خواسته هایش را می طلبد.

چون عود نبود چوب بید آوردم

روی سیه و موی سپید آوردم

گفتی تو مرا که ناامیدی کفر است

بر قول تو رفتم و امید آوردم

ابوسعید ابوالخیر

«إِلَهِي كَيْفَ أَنْقَلِبُ مِنْ عِنْدِكَ بِالْحَيَبَةِ...».

گمان نیکو به خدا

به راستی که با این سکه صاحب عیار، یعنی «حسن ظن به خداوند» از چه تهی دستی و فقر و حرمانی می توان رها شد و به چه خیراتی می توان راه پیدا کرد؟!

گمان نیک داشتن به خداوند عزوجلّ و اعتقاد خیر به حضرتش، پایه بسیاری از درجه های معرفت و زیر بنای اصلی مرتبه توکل و تسلیم و طمأنینه و آرامش و نظایر آنها است.

در اینجا مناسب است که تنها به یکی از برکات سرشار «گمان نیکو داشتن به حضرت حق» اشاره کنیم و آن اینک:

ص: ۱۱۳

گذشته از آنکه آدمی همواره در معرض لغزش ها و خطاها قرار دارد و با وجود آنکه ممکن است حق اخلاص را در اعمالش ادا نکند، در شناخت پروردگار و عبادت او نیز آن چنان که سزاوار خداوندیش باشد، مقصر و تقصیر کار است.

زیرا آنجا که اشرف مخلوقات عالم، حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله در خطاب به پروردگارش عرض می کند: «ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ؛ آن چنان که شایسته توست، تو را نشناختیم و آن چنان که سزاوار توست، تو را پرستش نکردیم»^(۱) تکلیف دیگر انسان ها مشخص خواهد بود.

حضرت امام خمینی رحمه الله در این باره می فرماید:

ای ضعیف جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله که اعرف خلق الله است و عمل او از همه کس نورانی تر و باعظمت تر است اعتراف به عجز و تقصیر کند و بگوید: «ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ» و ائمه معصومین علیهم السلام آن طور در محضر مقدس حق، اظهار قصور و تقصیر کنند، از پشه لاغری چه خیزد؟... آری آنها مقام معرفتشان به عجز مخلوقات و عزت و عظمت واجب تعالی شأنه اقتضا می کرد آن اظهارات و اعترافات را.

ما بیچارگان از جهل و حجاب های گوناگون، به گردن فرازی برخاستیم و خود فروشی و عمل فروشی کنیم. ما خود بالضروره می دانیم که اعمال ما و همه بشر عادی بلکه همه ملائکه الله در میزان مقایسه با اعمال رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام، قدری محسوس ندارد و به هیچ وجه در حساب نیاید. این دو قضیه به ما نتیجه می دهد که باید به هیچ یک از اعمال خود، خشنود نباشیم، بلکه اگر به قدر عمر دنیا به عبادت و اطاعت، قیام کنیم، خجل و شرمسار باشیم.^(۲)

ص: ۱۱۴

۱- امام خمینی، آداب الصلوه، ص ۳۰۵.

۲- همان، صص ۱۷۵ و ۱۷۶.

همچنین در روایتی از امام موسی بن جعفر علیه السلام وارد شده است که:

كُلُّ عَمَلٍ تُرِيدُ بِهِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَكُنْ فِيهِ مُقَصِّرًا عِنْدَ نَفْسِكَ فَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ مُقَصِّرُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ.

هر عملی که به قصد خدای عزوجل می کنی، خود را در آن مقصر بدان، زیرا مردم، همگی در اعمال خویش، میان خود و خدا مقصرند، مگر آن کس را که خدای عزوجل نگه دارد. (۱)

خرما نتوان خوردن از این خار که کشتیم

دیبا نتوان کردن ازین پشم که رشتیم

بر حرف معاصی خط عذری نکشیدیم

پهلوی کبائر حسناتی نوشتیم

افسوس برین عمر گرانمایه که بگذشت

ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم

باشد که عنایت برسد و نه مپندار

با این عمل دوزخیان کاهل بهشتیم

سعدی

حاصل سخن آنکه در میان این همه تقصیرها و کوتاهی ها، آنچه می تواند آدمی را دلگرم و امیدوار به کرم و رحمت خداوندگار نماید «گمان نیکو و شایسته» به حضرتش می باشد، که با بنده اش به نیکی معامله نماید، از تقصیرات او چشم پوشد و عبادات او را

ص: ۱۱۵

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۱۴.

با همه کاستی ها و ناخالصی ها پذیرا گردد، که نفسِ چنین نگاه و چنین حسن ظنی در حق پروردگار، قادر است دریچه های «رحمت» و «رضوان» و «مغفرت» را به سوی قلب و جان بنده بگشاید و نهاد او را مالا مال از سرور و انبساط نماید؛ همان گونه که خود، در دعوت بندگان به «حسن ظن» به خالق خویش و در مقام تذکر به برکات «گمان نیک» به خداوند چنین فرموده است:

لَا يَتَّكِلُ الْعَامِلُونَ لِي عَلَى أَعْمَالِهِمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا لِثَوَابِي، فَإِنَّهُمْ لَوَاجِتُهُدُوا وَاتَّعَبُوا أَنْفُسَهُمْ فِي عِبَادَتِي كَانُوا مُقْصِرِينَ غَيْرَ بِالْغَيْنِ فِي عِبَادَتِهِمْ كُنْهَ عِبَادَتِي فِيمَا يَطْلُبُونَ عِنْدِي مِنْ كَرَامَتِي وَالنَّعِيمِ فِي جَنَاتِي وَرَفِيعِ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فِي جَوَارِي وَلَكِنَّ بِرَحْمَتِي فَلْيَثِقُوا وَفَضَلِي فَلْيُرْجُوا وَإِلَى حُسْنِ الظَّنِّ بِي فَلْيَطْمَئِنُّوا. فَإِنَّ رَحْمَتِي عِنْدَ ذَلِكَ تُدْرِكُهُمْ وَمَنِّي يُبَلِّغُهُمْ رِضْوَانِي وَمَغْفِرَتِي تُلْبِسُهُمْ عَفْوِي فَإِنِّي أَنَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَبِذَلِكَ تَسْمِيَّتُ.

آنها که برای ثواب من عملی انجام می دهند، نباید به اعمالی که انجام می دهند تکیه کنند، زیرا ایشان اگر در تمام عمر خویش کوشش کنند و در راه عبادتم خود را به زحمت اندازند، باز مقصر باشند. و در عبادت به کنه بندگیم نرسند نسبت به آنچه از من طلب می کنند که کرامت و نعمت در بهشت و رفعت به درجات عالی در جوارم باشد. بلکه تنها باید به رحمتم اعتماد کنند و به فضلم امیدوار باشند و به گمان نیک و حسن ظن خویش نسبت به من اطمینان کنند. که در این صورت است که رحمتم ایشان را دریابد و رضوانم به آنها برسد و آمرزشم بر آنها لباس گذشت ببوشاند زیرا من خدای رحمان و رحیم هستم و بدین نام نامیده شده ام. (۱)

ص: ۱۱۶

اشاره

إِلَهِي وَ قَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي شِرِّهِ السَّهْوِ عَنْكَ وَ أَبْلَيْتُ شَبَابِي فِي سُكْرِهِ التَّبَاعُدِ مِنْكَ إِلَهِي فَلَمْ أَسْتَيْقِظْ أَيَّامَ اغْتِرَارِي بِكَ وَ رُكُونِي إِلَى سَبِيلِ سَخَطِكَ. إِلَهِي وَ أَنَا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْكَ، مُتَوَسِّلٌ بِكَرَمِكَ إِلَيْكَ.

معبود من! پس بیدار نشدم روزگاری را که مغرور کرمتم بودم و به راه سخط و غضب می رفتم معبود من! من بنده تو و فرزند بنده توام که در پیشگاهت ایستاده ام و کرم و رحمت خودت را وسیله رهیابی به بارگاه تو قرار داده ام.

نکاتی از این فراز

۱. خطر سهو و غفلت از خداوند؛

۲. «مستی دوری» از خداوند؛

۳. بیدار نشدن بنده، حتی در زمان سخط و غضب معبود؛

۴. متوسل شدن به کرم خداوندی به همراه اظهار عبودیت.

«إِلَهِي وَ قَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي شِرِّهِ السَّهْوِ...».

خطر سهو و غفلت

اشاره

در این فراز از مناجات، به موضوع سهو و یا همان غفلت از یاد خداوند اشاره شده است. غفلت از یاد خدا، از صفات مذمومی است که می تواند انواع خطرات و سقوط ها را به همراه داشته باشد.

مباش غرّه و غافل چو میش سر در پیش

که در طبیعت این گرگ، گله بانی نیست

سعدی

قرآن کریم در مقام هشدار به خطر غفلت، آثار ویرانگر آن را تا آنجا می داند که سبب می شود آدمی به مقامی پایین تر از مقام چهارپایان تنزل کرده در نتیجه گرفتار جهنم گردد:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ. (اعراف: ۱۷۹)

و به تحقیق بسیاری از جن و انس را به جهنم واگذار نمودیم، چه آنکه آنها، قلب هایی داشتند بی ادراک و دیده هایی داشتند بی نور بصیرت و گوش هایی داشتند که شنوای حقیقت نبوده است. آنان چون چهارپایانند و بلکه گمراه تر از آنها و آنها کسانی هستند که در غفلت به سر می برند.

چنانچه در پایان این آیه شریفه اشاره شد، «غفلت و سهو» به عنوان تنها صفتی معرفی گردید که تا این حد، انحطاط آدمی را به همراه خواهد داشت.

بکن سرمه غفلت از چشم پاک

که فردا شوی سرمه در چشم خاک

سعدی

همچنین در آیه دیگری خطر سهو و غفلت چنین عنوان شده است.

وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا. (کهف: ۲۸)

و از کسی که قلبش را از یاد خود غافل ساختیم پیروی مکن که از پی هوای نفس خود می رود و در کارهایش اسراف می ورزد.

از اینکه خداوند در این آیه ابتدا موضوع غفلت را عنوان نمود و سپس موضوع

ص: ۱۱۸

پیروی از هوای نفس و اسراف را مطرح ساخت، می توان دریافت که پیروی از هواهای نفسانی و زیاده روی در زندگی نیز، ریشه در غفلت از یاد خدا دارد. در نتیجه آنها که همواره به یاد خدا می باشند، نه از هوای نفس پیروی می کنند و نه در زندگی خویش گرفتار اسراف می گردند.

بیدار شو ای دیده که ایمن نتوان بود

زین سیل دمام که در این منزل خواب است

حافظ

و به قول مولانا:

کاروان رفت و تو غافل خفته ای

در زیانی در زیانی در زیان

این قسمت از سخن را با نقل چند روایت و ذکر حکایتی به پایان می بریم:

فی حَدِيثِ الْمِعْرَاجِ: يَا أَحْمَدُ اجْعَلْ هَمَّكَ هَمًّا وَاحِدًا، فَاجْعَلْ لِسَانَكَ لِسَانًا وَاحِدًا، وَاجْعَلْ بَدَنَكَ حَيًّا، لَا تَغْفُلُ عَنِّي، مَنْ يَغْفُلُ عَنِّي لَا أُبَالِي بِأَيِّ وَادٍ هَلَكَ. (۱)

در حدیث معراج آمده است: ای احمد! اندیشه ات را واحد گردان و زبانت را یک زبان ساز و بدنت را زنده بدار و از من غافل مباش، که هر که از من غافل باشد، اهمیتی ندهم که در کدام وادی هلاک شود.

علی علیه السلام فرمود: «فِيهَا حَسِيرَةٌ عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً، وَأَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى الشَّقْوَةِ؛ أَي دَرِيغًا بِرِهر غافلی که عمرش دلیلی بر ضداو باشد و روزهایش او را به سوی بدبختی کشاند». (۲)

ص: ۱۱۹

۱- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۹.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۶۴.

و نیز: «وَيَلُّ لِمَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الْعُقْلَةُ فَنَسِيَ الرَّحْلَةَ وَ لَمْ يَسْتَعِدْ؛ وای بر کسی که غفلت او را فراگیرد و در نتیجه، سفر آخرت را فراموش کند و خود را برای آن آماده نسازد».(۱)

و در حدیثی دیگر از آن حضرت، چنین نقل است که: «مِنْ دَلَائِلِ الدَّوْلَةِ قَلْبُهُ الْعُقْلَةُ؛ یکی از ریشه های پیروزی و دست یابی به دولت، کمی غفلت می باشد».(۲)

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل

مطیع نفس و شیطانی چه حاصل

بود قدر تو افزون از ملایک

تو قدر خود نمی دانی چه حاصل

باباطاهر

و اما حکایت:

شخصی به نام ابو اسامه نقل می کند که: زمانی در مسافرت با امام صادق علیه السلام کجاوه بودیم. در اثنای راه، حضرت رو به من کرد و فرمود: قرآن به همراه داری؟ عرض کردم آری. فرمود: بخوان.

قرآن را باز کردم و سوره ای خواندم: امام علیه السلام متأثر شد و سپس فرمود: مواظب دل هایتان باشید که غفلت آنها را فرا نگیرد و به یاد خدا باشید. زیرا گاهی در شبانه روز، ساعاتی است که در دل، نه ایمان است و نه کفر، و این دل در این هنگام مانند پارچه پوسیده و یا استخوانی در حال گرد شدن می باشد. ای ابواسامه، گاهی که به دلت مراجعه می کنی می بینی، نه در حالت خیر است و نه در حالت شر و معلوم نیست در کجا سیر می کند.

ص: ۱۲۰

۱- غرر الحکم و درر الکلم، ج ۶، ص ۲۲۶.

۲- همان، ص ۳۹.

گفتم: بسیاری از اوقات، دل من این گونه است و در غفلت به سر می برد، بلکه دیگران نیز چنینند. امام علیه السلام فرمود: بله، همین طور است، ولی هرگاه دچار این حالت شدید، سعی کنید، خدا را یاد نمایید، تا از خطر غفلت رها شوید. (۱)

آن کس که دل به دُنْبِي غَدَّار می دهد

ناپاک و سرد و واهی و غَدَّار می شود

تیمار (۲) کار خویش خور ار عاقلی که دل

تیمار چون نیابد، بیمار می شود

کم حُسْب زیر سایه غفلت که ناگهان

خورشید عمر بر سر دیوار می شود

نجم الدین رازی

«وَأَبْلَيْتُ شَبَابِي...».

مستی دوری از خدا

در این فراز دوری از خداوند در ایام شباب و جوانی، به نوعی مستی، تعبیر شده است. گرچه در بدو امر، با شنیدن کلمه «مستی» اذهان، به طرف مستی حاصل از «شراب» سوق داده می شود، ولی باید اذعان کرد که به تأیید قرآن و اخبار، مستی های دیگری نیز می باشد که به مراتب خطرناک تر از مستی شراب می باشد.

به عنوان مثال علی علیه السلام می فرماید: «سَيَكُرُّ الْعَقْلُ وَالْعُرُورُ أَبْعَدُ إِفَاقَهُ مِنْ سَيِّئِ الْخُمُورِ؛ مستی غفلت و غرور، دیرتر از مستی انواع خمرها از سر می پرد». (۳)

ص: ۱۲۱

۱- روضه کافی، ص ۱۶۷ و ۱۶۸. به نقل از سرای دیگر، ص ۳۵، شهید آیت الله سید عبدالحسین دستغیب.

۲- مراقبت و غمخواری.

۳- غررالحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۲۶۲.

و نیز فرمود: «إِسْتَيْعِذُوا بِاللَّهِ مِنْ سَيِّئَةِ الْغِنَى، فَإِنَّ لَهُ سَيِّئَةً بَعِيدَةً الْإِفَاقَةَ؛ از مستی ثروت به خدا پناه برید، که مستی آن به سختی از سر می برد». (۱)

به هر حال آنچه روشن است، تنها شراب، موجب مستی نمی شود، بلکه بسیاری از صفات رذیله در آدمی، ایجاد مستی می نماید.

علی علیه السلام می فرماید: «السُّكْرُ أَرْبَعٌ سُّكْرَاتٍ: سُّكْرُ الشَّرَابِ، وَ سُّكْرُ الْمَالِ وَ سُّكْرُ النَّوْمِ وَ سُّكْرُ الْمُلْكِ؛ مستی چهار گونه است: مستی شراب، مستی ثروت، مستی خواب و مستی حکومت». (۲)

همچنین فرمود: «يَتَّبِعِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَحْتَرِسَ مِنْ سُّكْرِ الْمَالِ وَ سُّكْرِ الْقُدْرَةِ، وَ سُّكْرِ الْعِلْمِ وَ سُّكْرِ الْمَدْحِ وَ سُّكْرِ الشَّبَابِ، فَإِنَّ لِكُلِّ ذَلِكَ رِيحًا خَبِيثَةً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَ تَسْتَخِفُّ الْوَقَارَ؛ سزاوار است که خردمند از مستی ثروت و مستی قدرت و مستی دانش و مستی ستایش و مستی جوانی پرهیز کند، زیرا هر یک از این مستی ها بادهای پلیدی دارد که عقل را می رباید و وقار را از بین می برد». (۳)

قرآن نیز درباره یکی از انواع مستی چنین می فرماید: «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَيِّئَاتِهِمْ يَعْمَهُونَ؛ به جان تو سوگند که اینها در مستی حاصل از شهوت و طغیان خود، سرگردانند». (حجر: ۷۲)

حاصل سخن آنکه امام علیه السلام در این فراز از مناجات، دوری و هجران از بارگاه خداوند را نوعی مستی تعبیر نمود که می تواند خطرات فراوانی را برای آدمی به همراه داشته باشد.

پروردگارا! به حق دل آگاهان و هشیاران، سوگندت می دهیم که جان و قلب ما را از زنگار مستی ها و بی خبری ها صیقلی ده و ما را لحظه ای از یادت غافل مفرما!

ص: ۱۲۲

۱- همان، ج ۴، ص ۱۵۵.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۱۴.

۳- غرر الحکم و درر الکلم، ج ۶، ص ۴۴۴.

«الهی فَلَمْ اسْتَقِظْ أَيَّامَ اغْتِرَارِي...».

شکوه از خواب طولانی

شکوه از خواب طولانی

یک دم به خود آی و بین چه کسی

به چه دل بسته ای به که هم نفسی

زین خواب گران بردار سری

برگیر ز عالم اولین خبری

شیخ بهایی

زرق و برق های فریبنده دنیا و وسوسه های دل فریب نفسانی، می توانند آدمی را تا آنجا در خوابی خوش و عمیق فرو برند که حتی تکان های شدید حوادث و مصایب زندگی و بیماری ها و شدیدترین مواعظ نیز نتوانند او را از این خواب غفلت بیدار نمایند. به فرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله، تنها، حادثه بزرگ مرگ، آنها را از این خواب گران برخواهد انگیخت. چنانچه فرمود: «الْإِنْسَانُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا؛ مردم در خوابند، پس زمانی که مردند، بیدار خواهند شد».^(۱)

آدمیزاده در مبادی حال

پی نفس و هوا رود همه سال

غیر تن پروری ندارد خوی

سوی دانشوری نیارد روی

خواب غفلت گرفته چشم دلش

نگذشته نظر ز آب و گلش

پی نبرده ز فرط نادانی

ص: ۱۲۳

جز به لذات جسم و جسمانی

سکناش برای نفس، تمام

خود نگیرد به غیر نفس آرام

هر چه با او همی کند شیطان

نیست از وی مخالفت، امکان

ای به مهد بدن چو طفل صغیر

مانده در دست خواب غفلت اسیر

پیش از آن کت (۱) اجل کند بیدار

گر نمردی ز خواب سر بردار

جامی

«إِلَهِي وَ أَنَا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ...».

اظهار عبودیت و توسل به کرم خداوندی

بالاترین افتخار برای آدمی آن است که به مقام «عبودیت» در برابر معبودش برسد، و «عبد» او باشد.

علی علیه السلام در این زمینه می فرماید:

إِلَهِي كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا وَ كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا أَنْتَ كَمَا أُحِبُّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ. (۲)

پروردگارا همین افتخار، مرا بس که تو پروردگار من باشی و همین عزت مرا بس که من عبد و بنده تو باشم، تو همان گونه ای که من می پسندم، مرا نیز آن گونه قرار ده که تو می پسندی.

ص: ۱۲۴

۱- که تو را.

۲- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۰.

عاشقان کشته سودای تو اند

داغ بر دل به تمنای تواند

رسته از خود ز پرستند گیت

خواجگی یافته از بند گیت

جامی

همچنین امام صادق علیه السلام در مقام بیان برکات «عبودیت» و چگونگی تحقق عبودیت می فرماید:

الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ... وَ تَفْسِيرُ الْعُبُودِيَّةِ بِيَذْلُ الْكُلِّ، وَ سَبَبُ ذَلِكَ مَنَعُ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوَى، وَ حَمَلُهَا عَلَى مَا تَكْرَهُ، وَ مِفْتَاحُ ذَلِكَ تَرْكُ الرَّاحَةِ وَ حُبُّ الْعُزْلِهِ وَ طَرِيقُهُ الْإِفْتِقَارُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.

عبودیت و بندگی خداوند، گوهری است که حقیقت آن، رسیدن به ربوبیت و شبیه پروردگار شدن است... عبودیت عبارت از بخشیدن همه چیز یا گذشتن از همه چیز _ در راه خدا _ می باشد و این صفت هنگامی برای انسان تحقق پیدا می کند که نفس خود را از هوی و هوس باز دارد و نفس را با انجام کارهایی وادار بکند که اکراه دارد _ مثل عبادت خداوند، انفاق، ایثار و مانند آنها _ ؛ کلید تسلط بر نفس این است که راحتی و آرامش را از خود بگیرد و در راه خداوند جهاد و کوشش کند و گوشه نشینی اختیار کند _ در ظاهر و بر حسب وظیفه در میان مردم باشد. اما در باطن و قلب خویش همواره با خدا باشد _ و بالاخره اینکه در پیشگاه خداوند خویش اظهار فقر و تهی دستی نمایند.

بنده او شو که به یک التفات

سلطنت هر دو جهانت دهد

متوسل شدن به کرم خداوند نیز خود از ابزار استجاب دعا می باشد، زیرا هیچ

ص: ۱۲۵

خواهنده ای، به تعبیر «سعدی» از این در «بی مقصود» و بدون برآورده شدن حواصیج، برنخواهد گشت.

کرمش نامتناهی نعمش بی پایان

هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود

سعدی

ص: ۱۲۶

إلهي أَنَا عَبْدٌ اتَّصَلْتُ إِلَيْكَ مِمَّا كُنْتُ أَوْ أُجْهِدُكَ بِهِ مِنْ قَلْبِي اسْتِخْيَائِي مِنْ نَظْرِكَ وَ أَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْكَ إِذِ الْعَفْوُ نِعْمَةٌ لِكَرَمِكَ.

معبود من! من عبدی هستم که برای عذر خواهی از کردارهای زشتی که ناشی از کم حیثیت در محضر تو بوده به آستان آمدیم و از درگاهت خواستار عفو و گذشت می باشیم، عفوی که از اوصاف کرم تو می باشد.

نکاتی از این فراز

۱. اهمیت حیا؛

۲. طلب عفو.

«إلهي أَنَا عَبْدٌ اتَّصَلْتُ إِلَيْكَ مِمَّا كُنْتُ...».

صفت زیبای حیا

اشاره

شرم و حیا، یکی از صفات خدایی است که در هر کس متجلی شود او را به سوی انواع خوبی ها و زیبایی ها رهنمون شده و مانند شجره طیبه ای است که شاخه ها و میوه های فراوانی _ از انواع برکات و خیرات _ بر آن آویخته شده است. کسی که به این خصلت آراسته شده است، راه خوشبختی و سعادت بر او هموار شده، و به برکت این صفت، بسیاری از لغزش ها و گناهان وی از میان خواهند رفت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره اهمیت حیا فرموده اند:

أَمَّا الْحَيَاءُ فَيَتَشَعَّبُ مِنْهُ اللَّيْنُ وَالرَّأْفَةُ وَالْمُرَاقَبَةُ لِلَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَالسَّلَامَةُ وَاجْتِنَابُ الشَّرِّ وَالْبَشَاشَةُ وَالسَّمَاحَةُ وَالظَّفَرُ وَحُسْنُ الثَّنَاءِ عَلَى الْمَرْءِ فِي النَّاسِ، فَهَذَا مَا أَصَابَ الْعَاقِلُ

بِالْحَيَاءِ فَطُوبَى لِمَنْ قَبِلَ نَصِيحَةَ اللَّهِ وَ خَافَ فَضِيحَتَهُ. (۱)

اما آنچه از حیا نشئت می گیرد عبارت است از: نرم خویی، مهربانی، در نظر داشتن خدا در آشکار و نهان، سلامت، دوری نمودن از بدی، خوشرویی، گذشت و بخشندگی، پیروزی و خوشنامی در میان مردم، اینها فوایدی است که خردمند از حیا می برد. خوشا کسی که نصیحت خدا را بپذیرد و از رسواگری او بترسد.

امام علی علیه السلام نیز در این زمینه می فرماید: «الْحَيَاءُ مِفْتَاحُ كُلِّ الْخَيْرِ؛ حیا کلید همه خوبی هاست». (۲)

باری آنکه اهل حیاست، هر سخنی را بر زبان جاری نمی سازد، هر حرکتی را از خود بروز نمی دهد. ممکن نیست کسی دارای ارزش باشد، ولی حیاورزی نکند و امکان ندارد که کسی بی حیا باشد، اما انسان ها برای او اعتبار و شأن و جایگاهی والا قائل باشند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «مَا كَانَ الْفُحْشُ فِي شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ وَلَا كَانَ الْحَيَاءُ فِي شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ؛ بی شرمی و بی حیایی با هیچ چیز همراه نشد مگر اینکه آن را زشت گردانید و حیا با هیچ چیز همراه نگشت مگر اینکه آن را آراست». (۳)

حیاء خداوندی

چیزی که باید آدمی را غرق حیا نماید آن است که پروردگارش خود، اهل حیاست و در مواردی از برخورد با بنده اش اظهار شرم و حیا نموده است و چه زشت است که خداوند آدمی حیاورز باشد، ولی آدمی از حیا بهره ای نداشته باشد.

در گلستان سعدی درباره حیاء خداوندی چنین آمده است:

ص: ۱۲۸

۱- تحف العقول، ص ۱۸.

۲- غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۹۳.

۳- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۳۵۲.

هر گاه که یکی از بندگان گنه کار پریشان روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق، جل و علا بردارد، ایزد تعالی در وی نظر نکند، بازش بخواند، باز اعراض کند. بازش به تضرع و زاری بخواند، حق سبحانه و تعالی فرماید: ای ملایکه من! از بنده حیا می کنم، در حالی که غیر از من کسی ندارد، به تحقیق که او را آمرزیدم. دعوتش را اجابت کردم، و حاجتش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده، همی شرم دارم.

کرم بین و لطف خداوندگار

گنه بنده کرده است و او شرمسار(۱)

«وَ أَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْكَ...».

طلب عفو از خداوند

«عَفْوٌ» و بخشنده بودن و عفو کردن، از صفات زیبای حق تعالی است که در قرآن مجید بارها ذکر شده و از خداوند به صفت عَفْوٌ بودن ستایش شده است. در بند چهل و سوم دعای جوشن کبیر می خوانیم: «يَا مَنْ فِي عَفْوِهِ يَطْمَعُ الْخَاطِئُونَ؛ ای آنکه در عفویش، خطاکاران، طمع می بندند». ما هم در همنوایی با معصوم علیه السلام به پیشگاه خداوند خویش عرضه می داریم: پروردگارا! از اوصاف کرم تو عفو کردن است و ما نیز، سخت محتاج عفو تو می باشیم، عفو را شامل ما فرما! و از گناهان ما در گذر!

گر من گنه جمله جهان کردستم

عفو تو امید است که گیرد دستم

گفتی که به روز عجز دست گیرم

عاجز تر از این مخواه کاکنون هستم

ابوسعید ابوالخیر

ص: ۱۲۹

إِلَهِي لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَنِّ مَعْصِيَتِكَ إِلَّا فِي وَقْتِ أَيْقَظْتَنِي لِمَحَبَّتِكَ وَ كَمَا أَرَدْتَ أَنْ أَكُونَ كُنْتُ فَشَكَرْتُكَ بِإِذْخَالِي فِي كَرَمِكَ وَ لِتَطْهِيرِ قَلْبِي مِنْ أَوْسَاخِ الْعُقْلَةِ عَنْكَ.

معبود من قدرتی در ترک معصیت ندارم، مگر آنکه با استقرار محبت در دلم، از معصیت تو اجتناب نمایم، که در این صورت، آن گونه که اراده کردی خواهم بود. پس شکرگزاری کردم از آن رو که مرا در حریم کرمت پذیرا شدی و قلبم را از پلیدی های غفلت از خویش تطهیر فرمودی.

نکاتی از این فراز

۱. عنایت حق در اجتناب از گناهان؛

۲. محبت به حق تعالی مهم ترین عامل دوری از معاصی؛

۳. شکرگزاری از توجه خداوند؛

۴. خطر غفلت.

«إِلَهِي لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ...».

اهمیت توفیقات الهی

موضوع «توفیق الهی» از موضوعات مهم و قابل توجه مباحث اسلامی و عرفانی می باشد و در ادبیات اسلامی نیز، به آن توجه بسیاری شده است. سعدی گوید:

جهان آفرین گر نه یاری کند

کجا بنده پرهیزکاری کند

حافظ نیز می گوید:

ص: ۱۳۰

به سعی خود نتوان برد پی به گوهر مقصود

خیال باشد کاین راه بی حواله برآید

همچنین از آیات و اخبار برمی آید تا توفیق و عنایت الهی دست بنده ای را نگیرد، او در سیر و سلوک خویش ره به جایی نخواهد برد.

شب ظلمت و بیابان به کجا توان رسیدن

مگر آنکه شمع رویت به رهم چراغ دارد

حافظ

همان طور که قبلاً اشاره شده قرآن کریم، موهبت تزکیه نفس و آراستگی به فضیلت تقوی را مشروط به عنایت و توفیق الهی دانسته و چنین می فرماید:

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (نور: ۲۱)

و اگر فضل و عنایت الهی نصیبتان نمی شد، احدی از شما به موهبت تزکیه نفس دست نمی یافت، و لکن این خداست که هر که را خواهد توفیق تهذیب نفس داده و مهذبش می سازد، و خداوند، شنوا و داناست.

یک عنایت به ز صد گون اجتهاد

جهد را خوف است از صد گون فساد

ذره ای سایه عنایت بهتر است

از هزاران کوشش طاعت پرست

جهد بی توفیق جان کندن بُود

ز ارزنی کم، گر چه صد خرمن بُود

مولانا

امام علی علیه السلام پیرامون اهمیت توفیق در دعای شریف صباح می فرماید:

إلهي إن لم تَبْدِئِي الرَّحْمَهُ عَنْكَ بِحُسْنِ التَّوْفِيقِ فَمِنَ السَّالِكِ بِي إِلَيْكَ فِي وَاضِحِ الطَّرِيقِ.

پروردگارا! اگر لطف و رحمتت در اول مرا به حسن توفیق رهنمون نمی گشت، چه کسی مرا در راه روشن به سوی تو هدایت می کرد.

نه خود می رود هر که جوینان اوست

به نفعش کشان می برد لطف دوست

سعدی

«أَلَا فِي وَقْتٍ أَيْقَظْتَنِي لِمَحَبَّتِكَ».

توفیق الهی در قالب محبت

اشاره

دلی دارم خریدار محبت

کزو گرم است بازار محبت

لباسی بافتم بر قامت دل

ز بود محنت و تار محبت

در این فراز از مناجات، یقظه و بیداری حاصل از محبت الهی در حق بنده خاستگاه توفیق ربوبی در انصراف و اجتناب بنده از نافرمانی حق تعالی، معرفی شده است. توضیح آنکه در این عبارت، به بهترین نوع «توفیق»، که محبت بنده به خدایش باشد، اشاره شده است. به عبارت دیگر، عالی ترین مصداق توفیق الهی در حق بنده آن است که پرتوی از محبت خویش را در قلب انسان می افکند و جانش را از مهر و دوستی نسبت به خویش، شعله ور سازد، در نتیجه این «محبت»، بنده از هر آنچه مورد کراهت محبوبش می باشد اجتناب نموده و سبب می شود که خود را آن گونه می سازد که معشوقش می پسندد.

در بیان «محبت الهی» و اینکه اگر محبت بر قلب انسانی سایه افکند، چه برکاتی نصیب او خواهد گردید، مناسب است از روایاتی در این زمینه کمک گیریم:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

حُبُّ اللَّهِ إِذَا أَضَاءَ عَلَى سَيْرٍ عَبِيدٍ أَخْلَاهُ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَ كُلُّ ذِكْرِ سِوَى اللَّهِ ظُلْمَةٌ وَالْمُحِبُّ أَخْلَصَ النَّاسِ سِرًّا لِلَّهِ تَعَالَى وَ أَصْدَقُهُمْ قَوْلًا وَ أَوْفَاهُمْ عَهْدًا. (۱)

هرگاه نور محبت خدا بر درون بنده ای بتابد، او را از هر مشغله دیگری، فارغ می گرداند؛ هر یادی جز خدا، تاریکی است؛ آنکه خدا را دوست می دارد، به برکت این حب و دوستی، خالص ترین مردم و راستگوترین آنهاست و در عهد و پیمان از همه وفادارتر است.

و نیز فرمود:

فَمَا أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا دَاوُدَ: مَنْ أَحَبَّ حَبِيبًا صَدَقَ قَوْلُهُ وَ مَنْ رَضِيَ بِحَبِيبٍ رَضِيَ بِفِعْلِهِ، وَ مَنْ وَثِقَ بِحَبِيبٍ اعْتَمَدَ عَلَيْهِ وَ مَنْ اشْتَقَّ إِلَى حَبِيبٍ جَدَّ فِي السَّيْرِ إِلَيْهِ. (۲)

خدای تعالی به داود علیه السلام وحی فرمود: ای داود! هر کس محبوبی را دوست بدارد، نتیجه اش آن است که سخنش را می پذیرد و تصدیق می کند، و هر که از محبوبی خوشش آید، حاصلش آن است که از کارهای او راضی خواهد بود، و هر که به محبوبی اعتماد کند، ثمره اش آن است که به او تکیه خواهد کرد، و هر که شیفته محبوبی باشد، برای ملاقات و دیدار با او سعی و تلاش می نماید.

حکایت

عیسی علیه السلام به قومی بگذشت زار و ضعیف، گفت: شما را چه رسید؟ گفتند: از بیم حق تعالی، بگذاختم. گفت: حق است بر خدای تعالی که شما را ایمن کند از عذاب. به قومی دیگر بگذشت، از ایشان زارتر و نزارتر و ضعیف تر. گفت: شما را چه رسیده

ص: ۱۳۳

۱- مصباح الشریعه، ص ۴۱۲.

۲- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۵۸.

است؟ گفتند: آرزوی بهشت، ما را بگذاخت، گفت: حق است بر خدای تعالی که شما را به آرزوی خویش در رساند.

به قومی دیگر بگذشت از این هر دو ضعیف تر و نزارتر و روی ایشان، چون نور می تافت. گفت: شما را چه رسیده است؟ گفتند: دوستی خدا ما را بگذاخت. بایشان بنشست و گفت: شما مقربانید و مرا به مجالست شما امر فرموده اند. (۱)

چنان پر شد فضای سینه از دوست

که فکر خویش گم شد از ضمیرم

حافظ

نبی اکرم صلی الله علیه و آله در فرازی دل نشین فرمودند:

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ أَحَبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ يُقَرِّبُنِي إِلَى حُبِّكَ وَ اجْعَلْ حُبَّكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الْمَاءِ الْبَارِدِ. (۲)

بار خدایا! مرا دوستی خویش روزی کن و دوستی دوستان خویش و دوستی آن را که مرا به دوستی تو نزدیک گرداند، و دوستی خود را بر من دوست تر گردان از آب سرد بر تشنه.

مرا تو غایت مقصودی از جهان ای دوست

هزار جان عزیزت فدای جان ای دوست

چنان به دام تو الفت گرفت مرغ دلم

که یاد می نکند عهد آشیان ای دوست

دلی شکسته و جانی نهاده بر کف دوست

ص: ۱۳۴

۱- احمدعلی رجایی بخارایی، فرهنگ اشعار حافظ، ص ۶۰۲.

۲- همان، ص ۶۰۱.

بگو بیار که گویم بگیر هان ای دوست

تمم بیوسد و خاکم به باد ریزه شود

هنوز مهر تو باشد در استخوان ای دوست

مرا رضای تو باید نه زندگانی خویش

اگر مراد تو قتلست وارهان ای دوست

سعدی

نکته دیگر درباره این موضوع، آنکه، اگر شجره محبت الهی در سرزمین دلی، بروید، نه تنها از میوه های آویزان بر شاخه های آن، گام برداشتن به سوی رضایت محبوب و دوری از ناپسند است، بلکه ثمرات بسیار ارزشمند دیگر از این شجره محبت حاصل می شود که عبارتند از:

اینکه تنها به انگیزه محبت الهی _ و نه به انگیزه شوق به بهشت و یا خوف از دوزخ _ محبوبش را می پرستد و عبادت می کند؛ چنین عبادتی، ارزشمندترین و گرانقدرترین، نوع عبادت می باشد که آن را عبادت آزادگان نامیده اند. چنانچه از امام صادق علیه السلام در این رابطه چنین نقل شده است که:

إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَابَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفًا فَتَلَمَّكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَقَوْمٌ عَابَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ، فَتَلَمَّكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَقَوْمٌ عَابَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتَلَمَّكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ. (۱)

عبادت کنندگان بر سه دسته اند: گروهی خدای عزوجل را از ترس عبادت می کنند و این عبادت بردگانست؛ مردمی که خدای تعالی را به طمع ثواب عبادت می کنند که این عبادت مزدوران است؛ دسته ای نیز

ص: ۱۳۵

خدای عزوجل را به خاطر حب به او و دوستی به حضرتش عبادت می نمایند و این، عبادت آزادگان، و برترین و بهترین عبادت می باشد.

خواجه عبدالله انصاری می گوید: «من چه دانستم که مزدور اوست که بهشت باقی او را حظ است. و عارف اوست که در آرزوی یک لحظه ست. من چه دانستم که مزدور در آرزوی حور و قصور است و عارف در بحر عیان، غرقه نور است».(۱)

نکته آخر اینکه، بنده ای که از کوثر زلال محبت نوشیده است، به یمن این محبت به محبوب که در واقع، بعد از عنایت و محبت محبوب وی نسبت به او حاصل شده است، نزد دیگران نیز عزیز شده و مهر و دوستی او در دل دیگران نیز مستقر خواهد گشت. نبی اکرم صلی الله علیه و آله در این باره فرموده است:

إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا مِنْ أُمَّتِي قَدَفَ فِي قُلُوبِ أَصْفِيَائِهِ وَ أَرْوَاحِ مَلَائِكَتِهِ وَ سَكَّانِ عَرْشِهِ مَحَبَّتَهُ لِيُحِبُّوهُ، فَذَلِكَ الْمُحِبُّ حَقًّا طُوبَى لَهُ ثُمَّ طُوبَى لَهُ وَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ شَفَاعَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.(۲)

وقتی که خداوند بنده ای از امت می دوست بدارد، محبت او را در قلب مردمان برگزیده نزد خداوند و ارواح ملائکه و ساکنان عرش می اندازد، تا همه آنها او را دوست بدانند این است عظمت آنکه محبت خداوند در قلبش قرار گرفته است. گوارا و مبارک باد بر او و او در روز قیامت نزد پروردگارش، صاحب مقام شفاعت خواهد بود.

«وَ كَمَا أَرَدْتَ أَنْ أَكُونَ كُنْتَ فَشَكَرْتُكَ...».

مقام شکرگزاری

در این فراز از مناجات، شکر دو نعمت خداوند، ادا شده است: یکی آنکه، خداوند او را در دایره گسترده کرمش داخل نموده و دیگر آنکه پروردگار، قلب او را از پلیدی

ص: ۱۳۶

۱- میبیدی، کشف الاسرار، ج ۱، ص ۴۶۹.

۲- مصباح الشریعه، ص ۴۱۳.

غفلت پاکیزه کرده است:

تو را خدای چو از ورطه ای رهایی داد

همان به که پیوسته شکر آن گویی

به کام خود چو رسیدی، به شکر لب جنبان

که او سزااست که شکرش به صد زبان گویی

از جمله موضوعاتی که در قرآن مجید به آن اهتمام بسیاری شده و انسان ها را بدان توصیه نموده، موضوع شکر نعمت های الهی است.

نکته ای که باید به آن اشاره کرد اینکه «شکرگزاری» تأثیری مستقیم در افزایش نعمت ها دارد و در مقابل، ناسپاسی از مهم ترین عوامل مؤثر در سلب و نابودی نعمت ها است. و در توضیح این سخن اشاره به نکته ای دقیق، خالی از لطف نمی باشد و آن اینکه: جهان هستی از ادراک و شعوری مرموز و پنهانی برخوردار است، همان گونه که مولانا گفته است:

نطق آب و نطق خاک و نطق گل

هست محسوس زبان اهل دل

گر تو را از غیب چشمی باز شد

جمله ذرات جهان هم راز شد

جمله ذرات زمین و آسمان

با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم

بنابراین، جهان، هدفمند است. کور و کر نیست و از حیات و ادراک بهره مند می باشد. حال که جهان اطراف ما و نعمت های الهی از نوعی شعور و فهم برخوردار

است، بنابراین به اعمال و اندیشه های ما کاملاً حساس بوده و به نوعی با ما و حرکات ما در تعامل می باشد. از جمله آنکه این نعمت های الهی آن گاه که از ما احساس شکرگزاری و قدردانی دریابند و به این وسیله قابلیت دریافت این نعمت ها را حس کنند، با رویی گشاده، خود را بیش از پیش و فراوان و گسترده در اختیار ما خواهند گذاشت.

اما در مقابل، اگر جهان اطرافمان با نعمت های انبوهش، از کسی و یا ملتی ناسپاسی و قدرناشناسی و اسراف و تبذیر و مانند آنها را احساس نماید عدم قابلیت آنها را در دریافت نعمت های الهی اثبات کرده و در نتیجه از عرضه کردن خود بر آنها دریغ خواهند کرد و خود را از دسترس آنها دور نگه خواهند داشت، اگر هم در اختیارشان قرار گیرند، به خاطر روح ناسپاسی آنها، بر آنان لذت بخش و گوارا و نشاط آور نخواهند بود.

جان راجر می گوید:

ما از خوبی ها و نعمت هایی که در اطرافمان و یا در وجودمان است آگاه نمی شویم، و وقتی آگاه نشدیم، قدر آنها را نمی شناسیم و چون قدر نعمت را ندانیم، شکرگزاری نمی کنیم و در نتیجه، احساس شادمانی و لذت نمی نماییم. اولاً ناشکری باعث می شود که از نعمت هایی که داریم لذت نبریم، ثانیاً ناشکری باعث می شود که بر نعمت های ما افزوده نگردد. اگر شما بخواهید هدیه ای بدهید، به چه کسی آن را هدیه می دهید؟ به کسی که واقعاً ممنون می شود و تشکر می کند، نه به کسی که هیچ اهمیتی به آن نمی دهد؛ جهان نیز چنین است. نعمت را به کسی می دهد که قدر آن را بداند. (۱)

کاترین پاندر نیز می گوید:

ص: ۱۳۸

حمد و ثناء قدرتمندترین شیوه دعاست. حمد و ثنا و شکرگزاری، یکایک یاخته های تن را زنده می کند. هیچ گاه اقتدار ستایش را دست کم نگیرید. نه تنها شاه کلید زندگی، بلکه پادزهر ناخوشی های دنیاست. آرام و خاموش، از صبح تا شام، شاکر و حق شناس باشید. قدما معتقد بودند اگر یک نفر به آواز کلام، حمد و ستایش بر لب آورد، قدرت ده انسان را خواهد داشت. در طول سرگردانی قوم یهود در صحرا، به آنها نشان داده شد که رنج ها و محنت هایشان، نه به علت اراده خدا، بلکه به علت ناشکری و نافرمانی خودشان بوده است. (۱)

چون که هر روزه، نو به نو آید

از خدا نعمتی، ز من گنهی

من خود از شکر آن و خجلت این

نتوانم شدن به هیچ رهی

شکر نعمت همواره بگذارد

هر که نعمت برد ز پادشهی

وانکه تقصیر کرد و عذر نخواست

حاصلش چیست؟ نامه سیهی

ص: ۱۳۹

«وَلِتَطَهِّرَ قَلْبِي مِنْ أَوْسَاحِ الْغَفْلَةِ».

پلیدی غفلت

غفلت می تواند شامل غفلت از یاد خدا، غفلت از مکر و خطر شیطان، غفلت از آخرت، غفلت از فرصت ها و مانند آنها باشد که در هر صورت موجب به دام انداختن آدمی در وادی خسران و زیان خواهد شد.

از این رو، در این فراز، مناجات کننده به سبب رهایی از خطر غفلت، خداوند را سپاس می گوید.

گر به قدر یک نفس غافل شدی

دور، صد فرسنگ از منزل شدی

اقبال لاهوری

قرآن کریم بارها خطر غفلت را به آدمیان گوشزد نموده است و آنها را از رذیله غفلت که سبب گرفتار آمدن آنان در دام تباهی و هلاکت خواهد شد، منع نموده است. اینک به برخی از این آیات اشاره خواهد شد:

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ. (اعراف: ۲۰۵)

پروردگار خویش را در درون خود، با زاری و ترس و با صدای آهسته در سحرگاهان و شامگاهان یاد کن، و از غافلان مباش.

هنگام سپیده دم خروس سحری

دانی که چرا همی کند نوحه گری؟

یعنی که نمودند در آینه صبح

کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ. (انبیاء: ۱)

زمان حساب مردم نزدیک شده است، در حالی که آنان در غفلت بوده و از محاسبه خویش در روز قیامت، روگردانند.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَئِكَ مِأْوَاهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. (یونس: ۷ و ۸)

کسانی که امیدی به دیدار ما ندارند و به زندگی دنیا خشنود شده و به آن اطمینان و اعتماد نمودند، آنها که از آیات و نشانه های ما غافلند، جایگاه آنان آتش است، به سبب اعمالی که خود انجام می دادند.

امام علی علیه السلام در خطبه «متقین» در ذکر یکی از اوصاف پرهیزکاران می فرماید:

إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كِتَابٌ فِي الذَّاكِرِينَ وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يَكْتُبْ مِنَ الْغَافِلِينَ. (۱)

— پرهیزکار — اگر در میان غافلان باشد، در شمار یادکنندگان خدا قلمداد می شود و اگر در میان یادکنندگان خدا باشد، در زمره غافلان نوشته نمی شود.

جور دوران و هر آن رنجی که هست

سهل تر از بعد حق و غفلت است

زانکه اینها بگذرند، آن نگذرد

دولت، آن دارد که جان آگه برد

مولانا

ص: ۱۴۱

إِلَهِي أَنْظِرْ إِلَيَّ نَظْرَ مَنْ نَادَيْتَهُ فَاجَابَكَ وَ اسْتَعْمَلْتَهُ بِمَعُونَتِكَ فَطَاعَكَ يَا قَرِيباً لَا يَبْعُدُ عَنِ الْمُعْتَرِّ بِهِ وَيَا جَوَاداً لَا يَبْخُلُ عَمَّنْ رَجَا ثَوَابَهُ، إِلَهِي هَبْ لِي قَلْبًا يُدْنِيهِ مِنْكَ شَوْقُهُ وَ لِسَانًا يُرْفَعُ إِلَيْكَ صِدْقُهُ وَ نَظْرًا يُقَرِّبُهُ مِنْكَ حَقُّهُ.

معبود من! نظری به من فرما، مانند نظر کردنت به کسی که چون ندایشان می کنی، اجابت می کنند، و به کمک و یاری تو اطاعت می کنند ای نزدیکی که از آنکه فریفته ات شده است دور نمی باشی و ای بخشنده ای که در حق آنکه به اجر و پاداشت امید بست، بخل نمی ورزی معبود من! قلبی عطایم فرما که شوقش او را به تو نزدیک سازد و زبانی که صدق او به سویت بالا آید و نظری که حشش موجب قرب در گاهت شود.

نکاتی از این فراز

۱. تقاضای توفیق در اجابت دعوت خداوند؛
۲. استعانت از حق تعالی در اطاعت او؛
۳. نزدیکی خداوند به بندگان شیفته اش؛
۴. ضایع نکردن اجر و پاداش سعی کنندگان؛
۵. درخواست شوق از خداوند؛
۶. از خداوند زبانی راستگو مسئلت نمودن؛
۷. درخواست تقرب به سبب نظری شایسته و نیکو.

«إِلَهِي أَنْظِرْ إِلَيَّ نَظْرَ مَنْ...».

اشاره

خداوند بندگانی دارد که همواره چشم بر اشاره ای و ندایی از ناحیه حضرت دوست دارند، تا در پی آن به سر بدونند و اجابتش نمایند. زمزمه همیشگی شان این است که:

«از تو به یک اشاره از ما به سر دویدن»

بدیهی است اجابت ندا و دعوت حضرت دوست، چیزی جز، حیات ابدی برای اجابت کننده به همراه نخواهد داشت. چنانچه قرآن کریم می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ. (انفال: ۲۴)

ای اهل ایمان، چون خدا و رسول، شما را می خوانند و دعوت می کنند، اجابت کنید تا به حیات ابد برسید.

عشق گسترده است خوانی بهر خاصان خدا

می زند هر دم صلابی (۱): سَارِعُوا نَحْوَ اللِّقَا (۲)

آید از غیب این ندا هر دم به روح خاکیان

سوی بزم عشق آید هر که می جوید خدا

هر که نوشد جرعه ای زان، زنده گردد جاودان

هر که گردد مست از آن یابد بقا اندر فنا

فیض کاشانی

«وَاسْتَعْمَلْتَهُ بِمَعُونَتِكَ...».

ص: ۱۴۴

۱- ندا.

۲- سرعت بگیرد به سوی دیدار.

بدون دستگیری و استعانت خداوند، هیچ کاری ممکن نمی باشد. ما در شبانه روز، حداقل ده بار در نمازهای یومیه از پروردگاران، کمک و یاری طلبیده و عرض می کنیم: «... وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ؛ تنها از تو مدد و یاری می جوییم». اطاعت از خداوند نیز بی استعانت حق ناممکن است؛ و همین دغدغه خاطر سبب شده است تا مناجات کننده در این فراز از دعا، در عبادت و اطاعت پروردگارش، از ذات مقدسش طلب دستگیری و امداد نماید.

تو دستگیر شو ای خضر پی خجسته که من

پیاده می روم و همرهان سوارانند

حافظ

«يا قَرِيباً لا يَنْعُدُ...».

نزدیکی خداوند به دوستداران خود

اشاره

آنکه شیفته و شیدای پروردگارش می شود، او را به خود نزدیک می بیند و می تواند او را احساس نماید، در نتیجه، شیفتگی خود را حاصل تخیل و خیال ورزی نمی داند، بلکه حقیقت و جمال بی زوالی را درک و حس نموده و در برابرش ابراز شیدایی می نماید.

خیال روی تو در هر طریق، همره ماست

نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست

به صورت از نظر ما اگر چه محجوب است

همیشه در نظر خاطر مرفه ماست

خداوند در میان جان عاشق حضور دارد و نیازی به گرد جهان گشتن برای دیدارش نمی باشد:

دل من نشان کویت ز جهان بجست عمری

که خبر نبود دل را که تو در میان جانی

عطار

«یا جوادا لا یبخل عَمَّن...».

امید ثواب و پاداش از خدا

پروردگار، دریای بی پایان جود و سخاوت است و آنانی را که به امید دریافت ثواب و پاداشش کاری انجام می دهند، بی نصیب نمی گذارد، حتی آنان که برای دنیا سعی می نمایند از دریافت موهبت دنیوی خداوند بی بهره نمی گردند.

برای اثبات این سخن و مدعا، از آیات قرآنی ذیل مدد می جوییم:

وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ. (آل عمران: ۱۴۵)

آنکه به دنبال ثواب و نعمت دنیوی باشد، او را عطا خواهیم کرد و آنکه ثواب آخرت را می طلبد، او را نیز برخوردار خواهیم نمود و به زودی پاداش شاکرین را خواهیم داد.

در سوره نساء آیه ۱۳۴ نیز می فرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا؛ هر که ثواب و نعمت دنیا را طالب است _ بداند که _ پس نزد خداوند، ثواب دنیا و آخرت موجود است و خداوند، شنوا و بیناست.».

پس خداوند اجر و پاداش کسی را ضایع نمی فرماید، ولی این نکته را نیز تذکر داده که ثواب و اجر اخروی بهتر از پاداش دنیوی است:

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَلَا جُزْءَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ. (یوسف: ۵۶ و ۵۷)

و این چنین بود که یوسف را در زمین، متمکن ساختیم که هر جا خواهد، فرمانروایی کند. هر که را بخواهیم، رحمت خود را نصیب او سازیم و ما اجر دنیوی نیکوکاران را ضایع نمی سازیم. و اما اجر اخروی و ثواب

ص: ۱۴۶

آخرت، برای مؤمنین و متقین، بهتر و نیکوتر است.

حاصل سخن آنکه، کسی که به امید دریافت ثواب چه در امر دنیا و چه در امر آخرت به خدا امید می بندد و دست های خویش را به طرفش دراز می کند، نه ناامید برخواهد گشت و نه تهی دست.

برآمد تهی دست های نیاز

ز رحمت نگردد تهیدست باز

مپندار از آن در که هرگز نبست

که نومید گردد، برآورده دست

سعدی

«إِلٰهِي هَبْ لِي قَلْبًا يُدْنِيهِ مِنْكَ شَوْقَهُ».

مرکب راهوار شوق

در تاج خسروان به حقارت نظر کنم

تا شوق روی توست مها طوق گردنم

مولانا

مرکب هایی که آدمی را به مقام قرب و دیدار خداوند می رسانند، فراوانند، همانند: مرکب علم، مرکب عبادت، مرکب اشک و مرکب شوق و مانند آنها. ولی اینان در ایفای نقش، یکسان نمی باشند در این میان، تنها اندکی از آنها، نقش اعجاب آور و تأثیر بسیار سریع در سیر دادن آدمی به طرف معبودش دارند که از جمله آنها «مرکب راهوار شوق» می باشد.

دست در زن به شوق دوست که اوست

بهر معراج اهل عشق بُراق (۱)

ص: ۱۴۷

چون به درگاه یار یابی بار

پس تو بینی به دیده عشاق

که جهان مظهرست و ظاهر، دوست

همه عالم پر از تجلی اوست

کمال الدین حسین خوارزمی

یحیی بن معاذ گوید: «علامت شوق، آن است که جوارح، از شهوات بازداری»^(۱) و جنید گوید: «از سرّی شنیدم که گفت: شوق برترین مقام عارف بود».

ز شوقت آمدم در عالم خاک

ز شوقت می روم تا عالم پاک

ز شوقت در کفن خفتم به نازم

ز شوقت در قیامت سرفرازم

اگر هر ذره من گوش گردد

ز شوق نام تو مدهوش گردد

عطار

و نیز در معنای شوق گفته شده است که: «شوق مرکبی است که قاصدان کعبه مراد را به مقصود می رساند و دوام آن با دوام محبت پیوسته است. ذوالنون گوید: شوق برترین درجات و عالی ترین مقامات است»^(۲).

موهبت شوق، از جمله مواهبی است که علی علیه السلام در دعای کمیل از پروردگارش مسئلت نموده است: «وَ اَشْتاقَ اَلی قُرْبِكَ فِی الْمُسْتاقِینَ؛ پروردگارا! آن گونه ام قرار

ص: ۱۴۸

۱- رساله قشیریه، صص ۵۶۷ و ۵۷۶ و ۵۸۰.

۲- سید جعفر سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۲۹۱.

ده که با شوق و به همراه مشتاقان به مقام قرب حضرتت بشتابم».

و در مناجات دوازدهم از مناجات های خمسه عشر نیز می خوانیم: «أَلْهَى فَاَجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ تَرَسَّخَتْ أَشْجَارُ الشُّوقِ إِلَيْكَ فِي حَدَائِقِ صُدُورِهِمْ؛ پروردگارا! ما را از آنانی قرار ده که نهال های شوق لقاییت در باغ دل هایشان سبز و خرم گشته است».

شعیب علیه السلام چندان گریست که نایینا شد، خدای تعالی چشم وی باز داد. دیگر باره بگریست چندان که نایینا شد، خدای تعالی چشم وی باز داد، دگر بار گریست، تا نایینا شد.

خدای تعالی وحی فرستاد و گفت: اگر این گریستن از امید بهشت است، من بهشت را بر تو مباح کردم و اگر از بیم دوزخ است، تو را ایمن کردم. گفت: یا رب! از شوق توست. فرمود: از بهر این شوق تو بود که پیغامبر و کلیم خویش، موسی را ده سال خادم تو کردم. (۱)

بازار شوق گرم شد آن سرو قد کجاست

تا جان خود بر آتش رویش کنم سپند

حافظ

خدای من! اگر چه می دانم که گوهر شوق، در خور هر صدفی نمی باشد، و در هر جانی جای نخواهد گرفت، ولی در اینکه این مروارید به کدام صدف تعلق گیرد، تنها ذره ای از توجه و عنایت تو شرط است، پروردگارا! زمان مناجات است و خوشدلی؛ و به گفته حافظ:

زمان خوشدلی دریاب و دُر یاب

که دائم در صدف گوهر نباشد

حافظ

ص: ۱۴۹

ما بندگانی هستیم، محتاج به رحمت و سر تا پا فقر و نیاز، و چه ثروتی بالاتر از شوق به جمالت؟ این موهبت را از ما دریغ مدار!

چو غنچه با لب خندان به یاد مجلس شاه

بیاله گیرم و از شوق جامه پاره کنم

حافظ

پروردگارا! کدام بنده توست که این سخن تو را استماع نماید و پس از آن شرمنده نگردد و آتش شوق تو در دلش شعله ور نگردد؟ «یا داود! اگر بدانند آن گروه که از من برگشته اند چگونه منتظر ایشانم در اینکه چگونه، رفیق و مدارایم، شاملشان است، همه از شوق بمیرندی و اندام های ایشان از دوستی من پاره پاره گردیدی. یا داود! این ارادت و شوق من است نسبت به آن کسی که از من برگشته باشد. اما آنکه مرا جوید و مرا خواهد، شوق و ارادتم به او چون خواهد بود؟!». (۱)

سخنی از غزالی درباره شوق

غزالی در کتاب «کیمیای سعادت» در مقام بیان فضیلت و اهمیت شوق چنین می گوید:

«بدانکه هر که محبت، انکار کرد، شوق نیز انکار کرد، در دعای رسول صلی الله علیه و آله است: «أَسْأَلُكَ الشَّوْقَ إِلَى لِقَائِكَ وَ لَعْدَةَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ الْكَرِيمِ؛ مسئلت می کنم از تو، شوق دیدارت را و لذت نظر به روی کریمت را.» و گفت: خدای تعالی گوید: «طَالَ شَوْقُ الْأَبْرَارِ إِلَى لِقَائِي وَإِنِّي إِلَى لِقَائِهِمْ لَأَشُدُّ شَوْقًا؛ شوق نیکان به دیدارم طول کشید و به درستی که من به ایشان مشتاق ترم از ایشان نسبت به من.»

... همه محبان حق تعالی در این جهان و در آن جهان، میان انس و شوق می گردند. خدای تعالی گفت: «یا داود! اهل زمین را خبر ده از من که دوست آنم که مرا دوست دارد

ص: ۱۵۰

و همنشین آنم که با من به خلوت بنشیند، و مونس آنم که به یاد من انس گیرد و رفیق آنم که با من رفیق باشد و فرمان بردار آنم که مرا فرمان برد، و هیچ بنده ای مرا دوست ندارد مگر آنکه او را دوست می دارم و بر دیگران مقدمش می دارم.

ای اهل زمین، روی به صحبت و مجالست من آورید و به من انس گیرید تا من به شما انس گیرم، که من طینت دوستان خویش را از طینت ابراهیم، دوست خود آفریدم و موسی همراز من و محمد برگزیده من. و اما دل مشتاقان خویش از نور خود آفریدم و به جلال خود پروردم. و به بعضی انبیا وحی آمد که:

«مرا بندگانند که مرا دوست دارند و من ایشان را دوست دارم و آرزومند منند و من آرزومند ایشان، مرا یاد کنند و من ایشان را یاد کنم، نظر ایشان به من است و نظر من به ایشان، اگر شما نیز راه ایشان گیرید، شما را دوست گیرم».^(۱)

به خاک حافظ اگر یار بگذرد چو باد

ز شوق در آن تنگنا کفن بدرم

ص: ۱۵۱

۱- امام محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج ۲، صص ۹۸۲ - ۹۸۴.

«... وَ لِسَانًا يُرْفَعُ إِلَيْكَ صَدَقُهُ».

زبانی راستگو عطايم کن

اشاره

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی

صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

یک نصیحت ز سر صدق، جهانی ارزد

مشنوار در سختم فایده دو جهانی نیست

سعدی

مناسب است سخن آغازین درباره اهمیت صدق و راستگویی، دعایی در همین زمینه باشد که قرآن کریم به ما تعلیم داده است:

قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا. (اسرا: ۸۰)

بگو ای رسول! پروردگارا مرا در هر کاری با صداقت وارد کن و با صداقت خارج فرما، و برای من از جانب خودت، بصیرت و یآوری برابم قرار ده.

راستگویی و صداقت در بیان، از نیکوترین صفات _ و چنانچه اشاره خواهد شد _ یکی از صفات لازم پیامبری است که در هر کس محقق شود، در واقع، دریچه ای از نبوت به رویش گشوده شده است. راستگو بودن از خصال پسندیده ای است که عقل و وجدان نیز در کنار شرع، به نیکویی آن حکم می کنند، همان گونه که اگر شرعی هم در کار نبود، عقل و وجدان به تنهایی به زشتی دورویی و دروغ، اذعان می نمودند.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله آن گاه که در مقام نقل کرامت و ذکر ستایش از صحابی پاکباخته خویش، ابوذر غفاری قرار می گیرد، این گونه او را می ستاید:

«آسمان، سایه نینداخته است و زمین در برنگرفته است کسی را که راستگوتر از

اباذر باشد» (۱).

نخستین وصف خوبان راستگویی است

نکو بشنو که این وصف نکویی است

کسی را کاین نکویی در زبان است

ز هر نیکویی اندر وی نشان است

دلی کز عشق، روشن آفتاب است

فروغش بر زبان، صدق و صواب است

هر آن نقشی درون دل نهان است

بر آن آینه روشن زبان است

همان پاکیزگان، کز صفحه دل

به غیر از نقش حق، کردند باطل

سخن از حسن آن رخسار گویند

از آن صدق است، هر گفتار گویند

حکیم الهی قمشه ای

کاشانی گوید:

«مراد از صدق، فضیلتی است راسخ در نفس آدمی که در اثر آن، ظاهر و باطن آدمی با هم مطابق شده و اقوالش موافق نیت او و افعالش مطابق احوال او خواهد گشت. و آن چنان که می نماید، در واقع نیز همان گونه خواهد بود» (۲).

درباره صداقت و راستگویی در قرآن و حدیث، بسیار تأکید شده است که در اینجا

ص: ۱۵۳

۲- سید جعفر سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۳۰۲.

به برخی از این آیات و روایات اشاره خواهیم کرد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ؛ ای کسانی که ایمان آوردید، تقوی پیشه کنید و با راستگویان باشید.»
(توبه: ۱۱۹)

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (مائده: ۱۱۹)

خداوند فرمود: امروز _ روز قیامت _ روزی است که صداقت راستگویان به کارشان آمد، و به حالشان نافع خواهد بود. آنها از بهشتی برخوردار خواهند شد که از زیر درختانش، نهرها جاری است و برای ابد در آن خواهند ماند. هم خدا از آنها راضی می باشد و هم آنها از خدایشان راضیند. این است همان رستگاری بزرگ.

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ. (یونس: ۲)

و بشارت ده مؤمنان را به اینکه برای آنان نزد پروردگارشان قدم صادقانه ثبت شده است.

تو لحد خویش را پر کن از زر صدق

پر مکنش از مس شهوت و حرص و حسد

مولانا

امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقٍ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَ الْفَاجِرِ؛ به درستی که خدای عزوجل هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود، مگر آنکه باید دارای صداقت در گفتار بوده و اهل ادای امانت به صاحبش باشند، چه اینکه صاحبش نیکوکار باشد، و چه بدکار باشد.»^(۱)

ص: ۱۵۴

۱- سفینه البحار، ج ۳، ص ۴۹ ماده صدق.

و باز فرمود: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُرْعَةِ جُودِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ قَدْ اِعْتَادَهُ، فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لِدَلِكِ وَ لَكِنْ اُنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ اَدَاءِ اَمَانَتِهِ؛ نَظَاهُ إِلَى رُكُوعِ وَ سَجُودِ طَوْلَانِي شَخْصِ نَكْنِيْدُ؛ زِيْرَا چِه بَسَا اَيْن كَار بَرَايش عَادَتِ شَدِه بَاشَد كِه اِگَر تَرَكَ كَنَد بِه وَحْشَتِ مِي اِفْتَد، بَلَكِه نَظَاهُ كَنِيْد بِه رَاسْتَكُوِيِي وَ اَمَانْتَدَارِي اُو».(۱)

حكايتي كوناہ

امام صادق عليه السلام فرمود: همانا، اسماعیل _ که در قرآن به عنوان یکی از نیکان معرفی شده _ «صادق الوعد» _ یعنی راستگو در انجام وعده _ نامیده شد، با مردی در جایی وعده گذاشت، و به خاطر انجام وعده اش به مدت یک سال در آن مکان، رفت و برگشت، تا پس از یک سال، بالاخره با آن مرد ملاقات نمود و به او گفت: همواره در این یک سال در انتظار تو بودم که به وعده ام عمل نمایم. و به همین سبب، خدای عزوجل او را صادق الوعد نامید.(۲)

مرد باید که راستگو باشد

ور بیارد بلا بر او چو تگرگ

نام مردی بر او دروغ بود

کش نباشد به راست گفتن برگ

راستی را تو اعتدالی دان

که ازو شاخ خشک گیرد برگ

سخن راست گو، مترس که راست

ص: ۱۵۵

۱- همان، صص ۴۹ و ۵۰.

۲- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۶۴.

از فراز مذکور در مناجات که مسئلت می کند: «زبانی عطایم فرما که صدق آن به طرف تو بالا آید» این گونه استفاده می شود که صدق با پروردگار عالم سنخیت و مشابهتی تام دارد، زیرا در این فراز اشاره شده است که صدق به طرف حق تعالی صعود می کند و این نیست مگر به سبب جایگاه رفیع صداقت و هم نشینی او با خداوند، که به حکم: «نوریان مر نوریان را جاذبند» (۱) آنکه نور است، جذب می کند هر آنچه را که از جنس نور است. این فراز از مناجات خود از مصادیق آیه کریمه ذیل است که می فرماید:

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ. (فاطر: ۱۰)

به سوی او کلام پاکیزه و نیکو بالا می رود، و عمل صالح و نیکو، آن را مرتفع می گرداند.

از خصلتی که در کرام (۲) بود

هیچ بهتر ز راستگویی نیست

وز فعالی که با لثام (۳) بود

بتر از کذب و از دورویی نیست

حسین بن اسعد دهستانی

«وَنَظْرًا يُقَرِّبُهُ مِنْكَ حَقُّهُ».

ص: ۱۵۶

۱- نوریان مر نوریان را جاذبند ناریان مر ناریان را طالبند مولانا

۲- انسان های کریم.

۳- انسان های پست.

نگاهی شایسته به خداوند و تقرب جستن به او

بسیاری از نگاه های ما به پروردگارمان، هرگز شایسته مقامش نیست و دوری مان را از حضرتش سبب خواهد شد. قضاوت های عجولانه مان، نگاه مشکوک مان در انجام وعده هایش، نگاه بد بینی نسبت به مهر و رحمت فراگیرش، نگاه مأیوسانه مان به حصول امداد و فرج بهنگام حضرتش در سختی ها و شداید و مانند آنها، همه و همه نظرهای ناشایست ما به مقام پروردگارش می باشد. اما آنچه که نظر شایسته و به تعبیر این بخش از مناجات «حق نظر» به مقام کبریایی اش است قضاوتی صحیح و نیکو نسبت به همه افعال او و اعتمادی کامل به انجام وعده های او، و یقینی نیکو به امدادهای غیبی به موقع حضرتش و ده ها نمونه از این دست می باشد، که چنین نگاهی قرب آدمی را، به مقام خداوندش سبب خواهد شد.

پروردگارا! آن نگاه، عطایمان فرما که شایسته مقام ربوبی بی زوال توست، و بهره ما را از چنین نگاهی، تقرب به آستانت قرار ده!

إِلَهِي إِنَّ مَنْ تَعَرَّفَ بِكَ غَيْرُ مَجْهُولٍ وَ مَنْ لَادَ بِكَ غَيْرُ مَحْذُولٍ وَ مَنْ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ غَيْرُ مَمْلُوكٍ.

معبود من! آنکه تو را بشناسد، ناشناخته نخواهد ماند و هر کس به تو پناه آورد، به یقین خوار و بی مقدار نخواهد گشت و هر که را تو به وی رو نمایی، به آقایی رسید.

نکاتی از این فراز

۱. آنکه او را شناخت، در واقع گمنام نمی باشد؛

۲. پناهنده به او هرگز خوار نخواهد گشت؛

۳. آنکه را خدا توجه کند، آقایی خواهد نمود.

«إِلَهِي إِنَّ مَنْ تَعَرَّفَ بِكَ غَيْرُ مَجْهُولٍ».

شناخت پروردگار؛ رهایی از گمنامی

فراز فوق از مناجات، از دو منظر قابل بحث می باشد: نخست، اهمیت شناخت خداوند و دیگری، رهایی از گمنامی که یکی از آثار شناخت است.

درباره معرفت خداوند باید گفت: شناخت حق تعالی چنان اهمیت دارد که در حدیثی قدسی، هدف از خلقت، شناخته شدن خداوند، ذکر شده است:

«كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَما حَبِبتَ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُمُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرِفَ؛ گنجی پنهان بودم، پس دوست داشتم شناخته شوم، پس آفرینش نمودم تا مرا بشناسند».(۱)

ص: ۱۵۸

گنج مخفی بُد ز پُری جوش کرد

خاک را سلطان اطلس پوش کرد

مولانا

و همچنین در تفسیر آیه شریفه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ جن و انس را نیافریدم مگر برای عبادت خود». (ذاریات: ۵۳) از ابن عباس نقل است که کلمه «لیعبدون» را به «لیعرفون» تفسیر می کرد؛ یعنی: جن و انس را نیافریدم، مگر آنکه مرا بشناسند. (۱)

در روایتی نیز از امام صادق علیه السلام چنین نقل است که:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ. (۲)

ای مردم! به درستی که خدای عزوجل، خلق نکرد بندگان را مگر آنکه او را بشناسند، پس هر گاه او را شناختند، عبادتش می کنند و آن گاه که عارفانه عبادتش نمودند، از (پرستیدن) دیگران بی نیاز خواهند شد.

البته آدمی نیز با اندکی تأمل، اهمیت شناخت خداوند را اذعان خواهد کرد، چرا که چگونه ممکن است مقام باشکوه عشق به خداوند و محبت به حضرتش و شوق به دیدارش و دلدادگی به جمال بی مثال بدون شناخت نسبت به اسماء حسناى او و صفات علیای حضرتش حاصل گردد و اصولاً آن کس که عارفانه او را می پرستد کجا و آنکه بدون شناخت او را عبادت می کند کجا؟ و به تعبیر شیرین مولانا:

خدا دان با خدا خوان فرق دارد

که انسان تا به حیوان فرق دارد

ص: ۱۵۹

۱- همان، ص ۷.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۳۲.

سالار شهیدان، حسین بن علی علیه السلام نیز در دعای دلنشین عرفه، آنجا که از جام طهور معرفت می نوشد، از حلاوت معرفت و ایزاری که موجب معرفت نسبت به مقام پروردگار می شود، این گونه یاد می کند:

إِلَهِي عَلِمْتُ بِاخْتِلَافِ الْآثَارِ وَ تَنَقُّلَاتِ الْمَطَوَارِ أَنَّ مُرَادَكَ مِنِّي أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ ۚ حَتَّى لَا أَجْهَلَكَ فِي شَيْءٍ ۚ... أَنْتَ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُكَ تَعَرَّفْتَ لِكُلِّ شَيْءٍ ۚ فَمَا جَهِلَكَ شَيْءٌ ۚ وَأَنْتَ الَّذِي تَعَرَّفْتَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ ۚ فَوَأَيْتُكَ ظَاهِرًا فِي كُلِّ شَيْءٍ ۚ وَأَنْتَ الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ ۚ.

معبود من! از گوناگونی آثار و از تحولات جهان هستی، دانستم که غرض تو از آفرینش آن است که تو خود را در هر چیز به من شناسا کنی تا در هیچ چیز نسبت به مقام تو جاهل نباشم... تویی آن خدایی که معبودی جز تو نیست، خود را در هر چیز، معروف و مشهور ساختی، تا آنجا که موجودی، از معرفتت جاهل نمی باشد و تویی آنکه در هر چیزی، خودت را به من شناساندی، پس من در هر چیز، آشکارا تو را دیدم و تویی که در هر چیز، پیدایی.

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد

این همه نقش در آینه اوهام افتاد

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود

یک فروغ رخ ساقی ست که در جام افتاد

غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید

کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد

حافظ

حاصل سخن آنکه، معرفت و شناخت نسبت به مقام پروردگار جهان، از جمله آمال و آرزوهای اولیا الهی و عرفای ربانی بوده است و در واقع، منشأ و ریشه بسیاری از

ص: ۱۶۰

فضایل و مقامات عالیّه، همین عرفان کافی و شناخت وافی به خداوند بزرگ می باشد.

جان شرع و (جان) تقوی عارفست

معرفت محصول زهد سالف (۱) است

زهد اندر کاشتن کوشیدنست

معرفت آن کشت را رویدنست

مولانا

قسمت دوم از فراز مذکور که در واقع به یکی از نتایج شناخت اشاره کرده است این بود که آنکه او را شناخت، مجهول و ناشناخته و گمنام نخواهد ماند.

در توضیح این سخن باید گفت که شهرت حقیقی و نشاط آور آن است که آدمی نزد خدایش صاحب نام و عنوان باشد و گمنامی واقعی و درد آور آن است که انسان، نزد پروردگارش گمنام و بی نام و نشان و اعتبار باشد. مولانا، این امر را به زیبایی عنوان کرده است که:

چه کنم نام و نشان را چو ز تو گم نشود کس

چه کنم سیم و درم را چو در این گنج فتام

بنابراین آن گونه که در فراز مذکور از مناجات بدان اشاره شد، آنکه توفیق معرفت خدایش، نصیبش شده است، از اشتها حقیقی بهره مند است. اساساً شهرت و عظمت واقعی نزد خداوند و اهل بیت علیهم السلام آن است که از آدمی در آسمان ها به عظمت یاد کنند و آدمی نزد اهل آسمان ها مشهور باشد. در حدیثی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که:

كُونُوا يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ، مَصَابِيحَ الْهُدَى، أَخْلَاسَ الْبُيُوتِ، تُعْرَفُونَ

ص: ۱۶۱

۱- قبلی.

فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ تُخْفُونَ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ. (۱)

همانند چشمه های جوشان حکمت و چراغ های هدایت، و بی نام چون گلیم افتاده در خانه ها باشید؛ در نزد اهل آسمان ها معروف و مشهور باشید و در نزد اهل زمین پنهان و گمنام.

أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي زَمِي پُرساز جامم را

که از جانم فرو ریزد هوای ننگ و نامم را

از آن می ریزد در جامم که جانم را فنا سازد

برون سازد ز هستی هسته نیرنگ و دمام را

از آن می ده که جانم را ز قید خود رها سازد

به خود گیرد زمامم را فرو ریزد مقامم را

امام خمینی رحمه الله

از امام صادق علیه السلام نقل است که:

«مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَ عَمِلَ بِهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعَى فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ عَظِيمًا؛ آنکه برای خدا علم آموزد و بدان عمل نماید و دیگران را نیز تعلیم دهد، در مقام های بلند آسمان، عظیمش خوانند». (۲)

باید دانست که شهرت دنیوی، حقیقی نمی باشد، زیرا چنین شهرتی، هم دائماً در معرض زوال و نابودی است و هم، چنانچه تا پایان عمر ادامه یابد باید گفت بسیاری از این عنوان ها و شهرت ها، تنها اندکی بعد از وفات آدمی، به باد فراموشی رفته و به بوته نسیان گذاشته می شود. به گفته حکیم خیام نیشابوری:

ص: ۱۶۲

۱- سفینه البحار، ج ۲، ص ۸۹۹ ماده شَهْر.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳.

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود

نی نام ز ما و نی نشان خواهد بود

زین پیش نبودیم و نبود هیچ خلل

زین پس چو نباشیم همان خواهد بود

گمنامی دنیوی، هرگز ضعفی برای آدمی محسوب نمی گردد و اساساً آدمیان با صرف نظر از مقام علمی و معنویشان در شهرت و یا گمنامی از یک مشیت پنهان آسمانی که بر اساس حکمت های ربانی بنا نهاده شده است، پیروی می کنند و چاره ای جز تمکین در برابر «حکم ربانی» ندارند و این حکم ازلی است که به تعبیر خواجه شیراز، در میان دو شیء گران بها یکی را «پرده نشین» و دیگری را «شاهد بازاری» خواسته است، و انسانی را معروف و مشهور و دیگری را گمنام و بی نام اراده نموده است:

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود

کان شاهد بازاری وین پرده نشین باشد

حافظ

حاصل سخن آنکه، کسی که به دنبال شهرت واقعی و حقیقی است که برازنده او بوده و ابدی و زوال ناپذیر نیز می باشد، باید راه شناخت حق تعالی را بییماید که از مهم ترین اسباب نام آوری و عنوان می باشد.

برخیز تا طریق تکلف رها کنیم

دکان معرفت به دو جو پر بها کنیم

سعدی

«... وَ مَنْ لَادَّ بِكَ غَيْرَ مَخْذُولٍ».

ص: ۱۶۳

پناه آوردن به خدا و رهایی از خذلان و خواری

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم

از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

رهر و منزل عشقیم و ز سر حد عدم

تا به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم

با چنین گنج که شد خازن(۱) او روح امین

به گدایی به در خانه شاه آمده ایم

لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست

که در این بحر کرم، غرق گناه آمده ایم

آبرو می رود ای ابر خطاپوش بیار

که به دیوان عمل نامه سیاه آمده ایم

حافظ این خرقه پشمینه بینداز که ما

از پی قافله با آتش آه آمده ایم

ص: ۱۶۴

اگر آدمی در میان طوفان گرفتاری ها و غم ها و غصه ها و در واماندگی و فرو افتادگی حاصل از فشار بی امان شهوات و هواهای نفسانی و در آرزوی رهایی از همه ناکامی ها و عقده ها، با تمام وجود خویش _ همانند طفلی که در مواقع احساس خطر با همه وجودش به آغوش پر مهر مادر پناه می برد _ به پروردگار پناهنده شود و از او پناه خواهد، بی تردید، در رحمت و آرامش و آسایش و در رهایی از گرفتاری ها را به سوی خویش گشوده خواهد دید و خود را از تمام آشفتگی ها و بحران ها رها شده خواهد یافت.

در درگه ما دوستی یکدله کن

هر چیز که غیر ماست آن را یله (۱) کن

یک صبح به اخلاص بیا بر در ما

گر کار تو بر نیامد آنگه گله کن

ابو سعید ابوالخیر

یکی از صحابه امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نام نوف می گوید: آن حضرت را دیدم که از مردم کناره گرفته و به شتاب به سمت صحرا می رود. گفتم: مولای من! قصد کجا دارید؟ فرمود: ای نوف، مرا رها کن، خواسته ها و نیازمندی هایم مرا به سوی محبوبم کشانده است. گفتم: مولایم آرزوهای شما چیست؟ فرمود: خداوندی که مورد امید و آرزوی من است می داند، دیگر نیازی به آشکار نمودن برای غیر نیست.

پس گفتم: یا امیرالمؤمنین! من بر خود می ترسم از حرص ورزی به دنیا و چشم طمع دوختن به زرق و برق های دنیا، و اینکه از تحصیل سعادت جاوید، باز بمانم. حضرت فرمود: چرا به حفظ کننده ترسناکان و پناه عارفان، پناهنده نمی شوی. به

ص: ۱۶۵

خداوند بلند مرتبه و بزرگ، پناه بر و به او رو آور با عزمی محکم و قصدی جدی که به آرزویت به فضل نیکوی او خواهی رسید. (۱)

حاصل سخن آنکه، کسی که به پروردگارش پناه می برد، هرگز گرفتار خذلان و درماندگی و ذلت نخواهد گشت، چون او، خدای عزیز و سرچشمه عزت می باشد؛ همان طور که در قرآنش فرمود: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا؛ آنکه به دنبال عزت است، بداند که تمامی عزت ها نزد خداوند است». (فاطر: ۱۰)

و هر که از سرزمین جانش، نقبی به سوی سرچشمه جوشان عزت الهی _ با پناه آوردن به او _ ایجاد نماید، از آن سرچشمه عزت، جز عزت و بزرگواری به سرزمین جانش سرازیر نخواهد شد.

هر که خود را به رهِت خوار افکند

کنگره عزت خود ساخت بلند

عزتی کان نه ز تو خواری ماست

خواری کز تو سبکباری ماست

جامی

سخن را با فرازی از دعای صباح امیرالمؤمنین علی علیه السلام به پایان می بریم:

إِلَهِي أَنْ خَذَلْتَنِي نَصْرُكَ عِنْدَ مُحَارَبَةِ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانِ فَقَدْ وَكَلَنِي خِذْلَانُكَ أَلَى حَيْثُ النَّصْبِ وَالْحِرْمَانِ.

معبود من! اگر هنگام جهاد با نفس و شیطان، یاریم نمی کردی و به خودم وا می گذاشتی، خذلان و خواری تو کارم را به سختی و ناامیدی می کشانید.

«مَنْ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ غَيْرُ مَمْلُوكٍ».

ص: ۱۶۶

کافی است تنها جذبه ای ناچیز و توجهی اندک، از ناحیه خداوند، بنده اش را دریابد، همان خواهد شد که صاحب گلشن راز، شیخ محمود شبستری اشاره کرده است:

گدایی گردد از یک جذبه شاهی

به یک لحظه دهد کوهی به کاهی

عراقی، شاعر توانا نیز چنین سروده است:

در این دریا فکن خود را مگر دُری به دست آری

کزین دریای بی پایان گهر بسیار برخیزد

و گر موجیت بر باید چه دولت مر تو را زان به

که عالم پیش حکم تو چو خدمتکار برخیزد

حسن ختام مطالب خود را در این قسمت، روایتی از امام صادق علیه السلام مقرر می دهیم که فرمود:

هر بنده ای که به آنچه خدای عزوجل دوست دارد، روی آورد، خداوند نیز به آنچه او دوست دارد روی آورد و هر که در پناه خدا رود، خدایش پناه دهد، و کسی که خدا به او رو آورد و در پناه خویش قرار دهد، اگر آسمان بر زمین افتد، یا بلایی بر اهل زمین نازل شود و همه را فراگیرد او به سبب تقوایش در زمره حزب خدا بوده و از بلا مصون خواهد ماند. آیا این خداوند نیست که می فرماید: مردم با تقوی در جایگاه امنی به سر می برند. (۱)

ص: ۱۶۷

إِلَهِي إِنَّ مَنْ انْتَهَجَ بِكَ لَمْ يَتَّيِّرْ وَإِنَّ مَنْ اعْتَصَمَ بِكَ لَمْ يَسْتَجِيرْ وَقَدْ لُدْتُ بِكَ يَا إِلَهِي فَلَا تُحَيِّبْ ظَنِّي مِنْ رَحْمَتِكَ وَلَا تَحْجُبْنِي عَن رَأْفَتِكَ، إِلَهِي أَقْمِنِي فِي أَهْلِ وِلَايَتِكَ مُقَامَ مَنْ رَجَا الزِّيَادَةَ مِنْ مَحَبَّتِكَ.

معبود من! هر که به _ بارگاه _ تو راه یافت، روشن و نورانی شد، و هر که به تو پناه آورد پناه یافت و من به درگاه تو، پناه آوردم، پس ای خدا، حسن ظن مرا به رحمت تبدیل به ناامیدی مفرما و از فروغ رأفت خود محجوبیم مفرما، معبود من! مرا در میان اولیایت، مقام آن کس را بخش که همواره به امید زیاد شدن محبت به توست.

نکاتی از این فراز

۱. دریافت نور از خداوند؛

۲. حسن ظن و گمان نیک به خداوند؛

۳. تمنای ازدیاد محبت.

«إِلَهِي إِنَّ مَنْ انْتَهَجَ...».

خداوند، سرچشمه نور

خداوند، نور آسمان ها و زمین است، چنانچه در قرآن به زیبایی هر چه تمام تر به آن اشاره شده است:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ

لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. (نور: ۳۵)

خداوند، نور آسمان ها و زمین است، مثل نور خدا همانند چراغدانی است که در آن چراغی پر فروغ باشد، آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی، روغنش آن چنان صاف و خالص است که نزدیک است بدون تماس با آتش، شعله ور شود، نوری است بر فراز نوری، و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند، و خدا برای مردم مثل ها می زند، و خداوند به هر چیزی دانا است.

و در کشف الاسرار میبیدی در این رابطه چنین آمده است:

نور حقیقی، آن باشد که غیر را روشن کند، هر چه غیری را روشن نکند، آن را نور نگویند... پس بدان که معنای الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ این است که الله ، روشن کننده آسمان ها و زمین ها است و منور ارواح است و تمام انوار از اوست و قوام همه بدو است. (۱)

مهر رخسار تو می تابد ز ذرات جهان

هر دو عالم پر ز نور و دیده نابینا چه سود

اسیری

حال که خداوند، نور آسمان ها و زمین است، هر که بخواهد نوری کسب کند، و بهره ای از نور ببرد، جز خداوند، کسی او را به نوری نخواهد رساند و چنانچه قرآن می فرماید: «آنکه خداوند، برایش نوری قرار ندهد، برای او نوری نخواهد بود»: «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ». (نور: ۴۰)

ص: ۱۷۰

شب ظلمت و بیابان به کجا توان رسیدن

مگر آنکه شمع رویت به رهم چراغ دارد

حافظ

همچنین در سوره حدید به یکی از راه های برخورداری از نور و نورانیت اشاره کرده و چنین می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرِسُولِهِ ^{۱۱۱}يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.
(حدید: ۲۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و به رسولش ایمان آورید تا رحمت فراوانی به شما بیخشد و برای شما نوری قرار دهد که با آن راه بروید و گناهان شما را بیخشد و خداوند آمرزنده و مهربان است.

باری، تنها آنکه راه خداوند را می پوید نورانی خواهد شد و از نور، نصیب خواهد برد. آن سعادت‌مندی که ره به سر چشمه نور برده است، چنان، خود، غرق نور خواهد شد که به گفته حافظ شیرازی، «به صد خورشید، پرتو خواهد داد»:

گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک

از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو

«فَلَا تُحَيِّبُ ظَنِّي مِنْ رَحْمَتِكَ».

گمان نیک را به ناامیدی بدل نکردن

اشاره

گرچه در مباحث قبل، از حسن ظن به خداوند سخن گفته شد، ولی چون در این فراز نیز به این موضوع اشاره شده است، جملاتی چند، در شرح آن ذکر خواهیم کرد.

در ابتدا باید اشاره نمود که به همان قدر که گمان نیک و حسن ظن به پروردگار جهان، برای آدمی راه گشا و نجات دهنده است، به همان میزان، سوء ظن به خداوند و گمان بد به حضرتش، موجب سقوط آدمی در ورطه هلاکت و بدبختی خواهد شد.

ص: ۱۷۱

اساساً قرآن کریم یکی از صفات منافقین و مشرکین را که موجب گرفتار آمدن آنها به عذاب الهی نیز شده است، سوء ظن به خداوندشان دانسته و چنین می فرماید:

وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا. (فتح: ۶)

و تا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند، عذاب کند، بر آنها باد، بد زمانه، خدا بر ایشان خشم نموده و لعنشان کرده است و جهنم را برای آنها مهیا ساخته است و چه بد سرانجامی است.

با توجه به این آیه، اهمیت حسن ظن و گمان نیک به خداوند آشکار می شود و اینکه به همان میزان که سوء ظن و بد بینی نسبت به پروردگار عالم آثار مخرب و ویرانگر دارد، به همان نسبت، گمان نیک و خوش بینی در حق خداوند برای آدمی، خیرات و برکات به همراه خواهد داشت. چنانچه در فراز مذکور از مناجات، حداقل به یکی از آثار مهم حسن ظن به خداوند اشاره شده است و آن در پناه خداوند قرار گرفتن است. همانگونه که به خداوند عرض می کند:

«من به تو پناه آوردم و به تو گمان نیکو دارم که پناهم دهی» و این گونه از خرمن «حسن ظن» خویش، خوشه چینی می کند و در پناه پروردگارش می آرمد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، لَا يَحْسُنُ ظَنُّ عَبْدٍ مَوْلَانِ إِلَّا كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ، لِأَنَّ اللَّهَ كَرِيمٌ بِيَدِهِ الْخَيْرَاتُ يَسْتَحْيِي أَنْ يُكُونَ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنُ قَدْ أَحْسَنَ بِهِ الظَّنَّ ثُمَّ يُخْلِفَ ظَنَّهُ وَرَجَاهُ، فَأَحْسِنُوا بِاللَّهِ الظَّنَّ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ. (۱)

ص: ۱۷۲

سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، هیچ بنده مؤمنی به خدا گمان نیک نبرد، مگر اینکه خداوند مطابق با گمان او عمل کند، زیرا خداوند، کریم است و همه خوبی‌ها به دست اوست، و شرم دارد از اینکه بنده مؤمنش به او گمان نیک برد و او خلاف گمان و امید بنده رفتار نماید. پس به خدا گمان نیک برده و بدو روی آورید.

حکایت

روزی جبرئیل و میکائیل هر دو مناظره می‌کردند. جبرئیل گفت: مرا عجب آید که با این همه بی‌حرمتی و جفاکاری خلق، رَبُّ الْعَزَّة، بهشت از بهر چه آفرید؟ میکائیل چون این بشنید، گفت: مرا آن عجب می‌آید که با آن همه فضل و کرم و رحمت که الله را بر بندگان است، دوزخ از بهر چه آفرید؟ از حضرت باری تعالی ندا آمد: از سخن شما، آن را دوست تر دارم که به من گمان نیکوتری برد و رحمتم را بر غضبم برتری دهد. (۱)

«إِلَهِي أَقْمِنِي فِي أَهْلِ وِلَايَتِكَ».

تمنای افزایش محبت از خداوند

فقر ظاهر مبین که حافظ را

سینه گنجینه محبت اوست

حافظ

دلی مملو از محبت حضرت دوست، از جمله خواست‌های اهل بیت علیهم السلام از پروردگارشان بوده است. چنانچه به عنوان مثال در مناجات نهم از مناجات‌های خمسه عشر، آمده است:

إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا... إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ اصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَ وِلَايَتِكَ وَ أَخْلَصْتَهُ لِدُكِّكَ وَ

ص: ۱۷۳

مَحَبَّتِكَ... يَا غَايَةَ آمَالِ الْمُحِبِّينَ أَسْئَلُكَ حُبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَ حُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوصِلُنِي إِلَى قُرْبِكَ وَ أَنْ تَجْعَلَ حُبِّي إِيَّاكَ قَائِداً إِلَى رِضْوَانِكَ.

معبود من! آن کیست که شیرینی محبت را چشید و جز تو کسی را خواست ... معبود من! ما را از آنانی قرار ده که برای مقام قرب و دوستی خود برگزیده ای و او را برای محبت به خودت خالص نموده ای. ای منتهای آرزوی محبین از تو درخواست می کنم محبت نسبت به تو را و محبت به آنکه تو را دوست دارد و محبت هر عملی که مرا به مقام قربت برساند، و اینکه محبت مرا منجر به وصول به مقام خشنودی خویش سازی.

همچنین در دعای ابو حمزه ثمالی، امام سجاد علیه السلام این چنین مناجات می کند:

«اللَّهُمَّ اَمَلًا قَلْبِي حُبًّا لَكَ وَ خَشْيَةً مِنْكَ وَ تَصَدِيقًا لَكَ وَ اِيْمَانًا بِكَ ؛ پروردگارا! قلب مرا از محبت خود و همچنین خشیت از تو و تصدیق و ایمان به تو مملو ساز.»

محبت خداوند در کلام بزرگان

اشاره

خداوند به داود علیه السلام وحی فرمود:

أَحِبُّنِي وَ حَبِّبْنِي إِلَى خَلْقِي. قَالَ: يَا رَبِّ، نَعَمْ أَنَا أُحِبُّكَ فَكَيْفَ أُحِبُّكَ إِلَى خَلْقِكَ؟ قَالَ: أذْكَرَ أَيْدِيَّ عِنْدَهُمْ، فَإِنَّكَ إِذَا ذَكَرْتَ لَهُمْ ذَلِكَ أَحْبَبُونِي. (۱)

مرا دوست بدار و مرا محبوب بندگانم گردان. داود علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! بله تو را دوست دارم ولی چگونه تو را نزد بندگانم محبوب گردانم؟ فرمود: نعمت هایی را که به آن داده ام گوشزدشان کن، که اگر این خوبی ها را یاد آورشان شوی، مرا دوست خواهند داشت.

ص: ۱۷۴

از این روایت می توان استنباط کرد که هم محبت ورزی به خداوند، مطلوب حضرتش است و همه اینکه خبر مزبور، یکی از شیوه های ایجاد محبت و یا ازدیاد محبت به خداوند بزرگ را در اختیارمان قرار داده است و آن تأمل کردن و تفکر کردن و یادآوری نعمت های بیکران الهی می باشد.

خدای تعالی به یکی از صدیقان، وحی کرد:

مرا بندگانی است که دوستم دارند و من نیز دوستشان دارم، مشتاق منند و من مشتاق آنانم، به یاد منند و من به یاد آنانم... کمترین چیزی که به ایشان می دهم سه چیز است: اول، پرتوی از نور خود را در دل هایشان می افکنم که بدان سبب از من خیردار می شوند چنان که من از آنان خیر دارم. دوم، اگر آسمان ها و زمین ها و هر چه در آنهاست را با آنها بسنجم، ارزش آسمان ها و زمین ها را در برابر ارزش این بندگانم، بسیار ناچیز می دانم. سوم، به آنان روی می آورم و آنکه من به او روی آورم، چه کسی می داند که چه چیزها عطايش خواهم نمود. (۱)

عزیز الدین نسفی در کتاب الانسان الکامل درباره محبت به خداوند چنین می گوید:

بدان که محبت خدای تعالی، مقام بلند است و نهایت مقامات است. و غایت کمال بنده آن است که دوستی خدای تعالی بر دل وی غالب شود و همگی وی را فرو گیرد و لذت و راحت در آخرت بر قدر و درستی خدا خواهد بود....

ای درویش! خدای با بنده است، بنده می باید که با خدای باشد، تا به کمال برسد، و تا دوستی خدای، همگی دل بنده را فرو نگیرد، بنده با خدا نتواند بود. و چون بنده با خدا باشد، اگر نماز گزارد به حضور گزارد، و اگر تسبیح گوید، به حضور گوید، و اگر صدقه بدهد، به اخلاص دهد.

ص: ۱۷۵

با خدای بودن هنرهایی بسیار دارد، و بی خدای بودن، عیب های بسیار دارد. (۱)

قشیری نیز در این باره گفته است:

محبت بنده، خدای را، حالتی بود از لطف که در دل خویش یابد و آن حالت در وصف نیاید، و آن حالت، او را بر تعظیم حق تعالی وا دارد و نیز او را وا دارد بر اختیار نمودن رضای او و شادی نمودن بدو، و یافتن انس به ذکر دائم او در دل خویش. (۲)

و در جای دیگر گوید:

خدای تعالی، اندر کتابی از کتاب ها که فرو فرستاده است فرمود: بنده من! به حقی که تو بر من داری. تو را دوست دارم، به حقی که من بر تو دارم، مرا دوست بدار. (۳)

یک نکته

در قرآن کریم، محبت قلبی به غیر خداوند نفی نشده است، بلکه چنانچه اشاره خواهد شد، ترجیح محبت دیگران، بر محبت خداوند، تویخ و سرزنش شده است. توضیح آنکه: مهرورزی و محبت نسبت به دوستان، پدر و مادر، زن و فرزند، به سبب جاذبه هایی که در وجودشان نهاده شده است، امری طبیعی و بلکه لازم محسوب می شود، زیرا اساساً اگر موهبت آسمانی محبت، دل آدمیان را فرا نمی گرفت زندگی آنان، از لطف و لذت بهره ای نمی داشت، و در نتیجه از زندگانی سرد و بی روحی برخوردار بودند. علاوه بر این، انسان به طور فطری به کسی که در حقش، احسان نموده است، محبت می ورزد و دوستی او در دلش جای می گیرد، چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

ص: ۱۷۶

۱- الانسان الكامل، صص ۳۳۴ و ۳۳۵.

۲- رساله قشیری، صص ۵۵۶ و ۵۶۶.

۳- همان.

جُبِلَتْ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَ بُغْضِ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا. (۱)

در سرشت و فطرت آدمیان این گونه نهاده شده است که قلبش را محبت آنکه احسانش نمود فرا می گیرد، و همچنین (بغض) آنکه در حقش بدی نمود در دلش پدید می آید.

بنابراین، همان گونه که ذکر شد، محبت ورزیدن به غیر خداوند امری طبیعی و بلکه مطلوب قلمداد می شود، تنها سخن در این است که حب خداوند در قلب او باید شدیدتر از حب دیگران باشد، نه آنکه در مقام تعارض، محبت دیگران را بر محبت خداوند ترجیح دهد.

خداوند در قرآن کریم به این نکته چنین اشاره فرموده است:

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ. (بقره: ۱۶۵)

برخی از مردم، همتیانی برای خداوند اختیار می کنند و آنها را چنان دوست می دارند که خدا را. اما مؤمنین، خداوند را شدیدتر از دیگران، دوست می دارند.

و نیز در نهمین مناجات از مناجات های خمره عشر می خوانیم: «وَ أَنْ تَجْعَلَكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ سِوَاكَ؛ و اینکه خودت را نزد من از همه محبوب تر قرار دهی».

بنابر آنچه نقل شد، قلب آدمی، حتی اگر مالا مال از محبت خداوند باشد، منافاتی با دوستی غیر خدا نخواهد شد، تنها به آن شرط که محبت حق تعالی در قلبش شدیدتر از محبت دیگران بوده و دوستی احدی را بر دوستی حق تعالی ترجیح ندهد.

حکایت

از ابو سعید خزاز حکایت کنند که گفت: پیغامبر صلی الله علیه و آله را به خواب دیدم و گفتم: یا رسول الله! معذورم دار که دوستی خدای، مرا مشغول کرده است از دوستی

ص: ۱۷۷

تو. فرمود: ای ابوسعید! هر که خدای را دوست دارد، مرا دوست داشته باشد. (۱)

و همچنین در روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يُؤْمِنُ الْعَبْدُ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ؛ بنده، مؤمن «حقیقی» نمی باشد مگر آنکه خدای را و رسول را از اهل و مال و جمله خلق، دوست تر داشته باشد». (۲)

باری نه تنها لبریز شدن محبت پروردگار در قلب، مطلوب و مقصود اهل بیت علیهم السلام بوده است، بلکه چنانچه در فراز مزبور از مناجات بدان اشاره شد، آن بزرگواران، به هیچ حدی از محبت اکتفا نکرده و از خداوندشان، ازدیاد محبت به حضرتش را مسئلت می نمودند. و اساساً آنکه عاشق پروردگارش می باشد هرگز، از نوشیدن جام محبت بیکران او، و دیدار تجلیات بی پایانش سیر نخواهد گشت:

سیر نیم سیر نی از لب خندان تو

ای که هزار آفرین بر لب و دندان تو

هیچ کسی سیر شد ای پسر از جان خویش!؟

جان منی، چون یکیست جان من و جان تو

تشنه و مستسقیم، مرگ و حیاتم ز آب

دور بگردان که من بنده دوران تو

مولانا

گویند رابعه (۳) مناجات همی کرد و گفت: «الهی دلی که تو را دوست دارد، به آتش بسوزی؟» هاتفی گفت: «ما چنین نکنیم، به ما گمان بد میر». (۴)

ص: ۱۷۸

۱- رساله قشیریه، ص ۵۷۱.

۲- فرهنگ اشعار حافظ، ص ۶۰۱.

۳- از زنان عارف قرن دوم هجری قمری.

۴- قشیری، رساله قشیریه، ص ۵۷۱.

إِلَهِي وَ أَلْهَمْنِي وَلَهَا بِذِكْرِكَ إِلَى ذِكْرِكَ وَ هَمَّتِي فِي رَوْحِ نَجَاحِ أَسْمَائِكَ وَ مَحَلِّ قُدْسِكَ.

معبود من! شیدایی و شیفتگی به ذکر تو را الهام فرما! و همتم را در قرار گرفتن در مسیر اسم هایت و قرار گرفتن در جایگاه قدست قرار ده.

نکاتی از این فراز

۱. ذکر خداوند تا مرز شیدایی؛

۲. درخواست همتی عالی از خداوند.

«إِلَهِي وَ أَلْهَمْنِي وَلَهَا...»

شیدایی حاصل از ذکر خداوند

ذکر چیست؟ از درد درمان بردن است

بر در دل نقب بر جان برون است

راهرو را سالک ره فکر اوست

فکرتی کان مستفاد از ذکر اوست

ذکر باید گفت تا ذکر آورد

صد هزاران معنی بکر آورد

عطار

آنان که از دلهره ها و اضطراب ها در رنجند و در سر سودای قلبی مطمئن و آرام و

دلی فارغ از هر گونه دغدغه می پرورند، بدانند که با دستیابی به هیچ کدام از ثروت های مادی و دنیوی، مقصودشان حاصل نخواهد شد. بلکه راهی که قرآن کریم برای راه یابی به این آرزوی دیرینه آدمیان فرا راهشان قرار داده است، چیزی جز یاد و ذکر پروردگار جهان نمی باشد، چنانچه می فرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. (رعد: ۲۸)

آنان که ایمان آورده اند دل هایشان به یاد خدا آرامش می یابد، آگاه باشید که دل ها تنها به ذکر یاد خدا آرامش می یابد.

دم بخور در آب ذکر و صبر کن

تا رهی از فکر و وسواس کُهن

هیچ گنجی بی دد و بی دام نیست

جز به خلوتگاه حق آرام نیست

ذکر حق کن بانگ غولان را بسوز

چشم نرگس را از این کرکس بدوز

مولانا

از «ذکر خدا» و ثمرات بی شمار آن در آیات و اخبار و کلمات بزرگان، فراوان سخن گفته شده است که در اینجا تنها به نقل روایتی و سخنی از مولانا و در پایان نیز به حکایتی اکتفا می کنیم:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

هیچ چیز نیست جز آنکه برای آن، حدی و اندازه ای است، مگر ذکر که حدی ندارد تا پایان پذیرد، خدای عزوجل فرایض را واجب کرده است و هر که آنها را به جای آورد، همان حد و انتهای آنهاست. و ماه رمضان را قرار داده است، پس هر کس که آن را روزه دارد، همان حد آن است.

ص: ۱۸۰

و حج را واجب نموده است و هر که حج نمود، به انتهای آن رسید و آن را به پایان رساند. ولی برای ذکر، خداوند حد و نهایتی قرار نداده است و به اندک آن راضی نشده است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «ای آنان که ایمان آوردید خدای را بسیار یاد کنید و تسبیحش بگویید، در بامدادان و شامگاهان. (احزاب: ۴۱ و ۴۲)

و ادامه داد:

در هر خانه ای که قرآن خوانده شود و ذکر خدای عزوجل شود، برکت آن خانه زیاد گردد و فرشتگان در آن خانه آیند و شیاطین از آن دوری کنند و برای اهل آسمان بدرخشند، چنانچه ستاره فروزان برای اهل زمین می درخشد، ولی خانه ای که در آن قرآن خوانده نشود و خدا در آن خانه ذکر نشود برکتش کم شود و فرشتگان از آن دوری کنند و شیاطین در آنجا در آیند، و به تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا شما را آگاه نکنم به بهترین کارهایتان که درجات از همه کارها بالاتر و نزد خداوند از همه اعمال پاک تر و پاکیزه تر است و برای شما از طلا و نقره بهتر است و از جهاد در راه خدا خوب تر است؟ عرض کردند: بله یا رسول الله! فرمودند: آن عمل بسیار ذکر خدا کردن است. (۱)

بیا با یاد او می باش دمساز

بیا خود را برای او پرداز

گرت حفظ ادب باشد مع الله

شوی از سرّ سرّ خویش آگاه

بر آن می باش تا با او زنی دم

ص: ۱۸۱

چه می گویی سخن از بیش و از کم

برون آیکسر از وسواس و پندار

که تا بینی حقیقت را پدیدار

حسن حسن زاده آملی

سخنی از مولانا

اشاره

بی یاد او مباش که یاد او مرغ روح را قوت و پر و بال است. باری، به یاد کردن حق، اندک اندک باطن منور شود و تو را از عالم، انقطاعی حاصل گردد. مثلاً همچنان که مرغی خواهد که به آسمان پرد، اگرچه بر آسمان نرسد، الا دم به دم از زمین دور می شود و از مرغان دیگر بالا می گیرد، یا مثلاً در ظرفی مشکی باشد و سرش تنگ است، دست در وی می کنی، مشک بیرون نمی توانی آوردن، اما با این عمل، دست معطر می شود و مشام، خوش می گردد. پس یاد حق، همچنین است، اگرچه به ذاتش نرسی، اما یادش به _ جل جلاله _ اثرها کند در تو و فایده های عظیم از ذکر او حاصل شود. (۱)

در حالات عالم بزرگ، شیخ عبدالله شوشتری که از معاصرین مرحوم علامه مجلسی است، نوشته اند او فرزندی داشت که بسیار مورد علاقه اش بود. این فرزند، سخت بیمار شد. پدرش مرحوم شوشتری، هنگامی که برای ادای نماز جمعه به مسجد آمد، پریشان بود، هنگامی که در نماز جمعه در رکعت دوم سوره منافقون را تلاوت کرد و به این آیه رسید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال و فرزندان شما نباید شما را از یاد خدا غافل کند.» (منافقون: ۹)، چندین بار این آیه را تکرار نمود. هنگامی که از نماز فراغت

ص: ۱۸۲

حاصل نمود، بعضی از دوستان، از علت این تکرار پرسیدند. فرمود: هنگامی که به این آیه رسیدم به یاد فرزندم افتادم و با تکرار آن به مبارزه با نفس خود برخاستم و چنان فرض نمودم که فرزندم مرده و جنازه اش در مقابل من است، و من نباید از یاد خدا غافل شوم، و بعد از استقرار یاد خدا در قلب، از تکرار آیه دست کشیدم. (۱)

همچو چهی ست هجر او، چون رسنی ست ذکر او

در تک چاه یوسفی دست زنان در آن رسن (۲)

مولانا

باری، آنچه در عبارت مزبور از مناجات، معصوم علیه السلام توفیق آن را از پروردگارش مستثلت می نماید، تنها یاد و ذکر خداوند نمی باشد، بلکه آن یاد و ذکر را می طلبد که شیدایی و شیفتگی او را سبب شود و این شیدایی به زبانی ساده یعنی آن یادی که آدمی را چنان در لذت غرق نماید که او را از خود بی خود نماید: یعنی خدایا، آن ذکر را عطا کن که یاد مرا از من بستاند و سینه را مملو از یاد تو گرداند.

چنان پر شد فضای سینه از دوست

که یاد خویش گم شد از ضمیرم

حافظ

سعدی نیز این حالت شیدایی و آشفتگی یاد دوست را این گونه به رشته نظم کشیده است که:

ص: ۱۸۳

۱- سفینه البحار، ج ۳، ص ۳۳۱.

۲- طناب.

چنان به یاد تو آشفته ام به بوی تو مست
که نیستم خبر از هر چه در دو عالم هست
دگر به روی کسم، دیده بر نمی باشد
خلیل من، همه بت های آزری بشکست
نگاه من، به تو و دیگران به خود مشغول
معاشران ز می و عارفان ز ساقی مست

ص: ۱۸۴

برخی در چگونگی ذکر، به راه افراط و تفریط قدم گذاشتند. توضیح آنکه گروهی به ذکر زبانی و اذکار لفظی اکتفا نموده و تمنا نمودند که آنچه از برکات بی شماری که درباره ذکر نقل شده است، تنها با ادای ذکر زبانی نصیب خود سازند، گرچه قلبشان از معانی این اذکار و از توجه به آن، کاملاً غافل بوده باشد.

گروهی هم در مقابل، بی اعتنا به آن همه اذکار گوناگونی که به همراه نتایج قابل توجه آنها، در آیات و روایات آمده است، تنها یاد و ذکر قلبی را مد نظر خویش قرار داده و تمام همت خویش را در این امر معطوف ساختند. اما انصاف این است که هر کدام، رتبه و جایگاه خاص خویش را داشته و هر یک ثمره ای مخصوص به خویش را دارا می باشند، گرچه تأثیر ذکر قلبی و خواص آن، بسی فراوان تر و عالی تر از ذکر زبانی است. و اصولاً آن ذکر زبانی، کاملاً به بار می نشیند و نتیجه ای ایده آل به بار می آورد که با یاد قلبی و حضور قلب همراه باشد.

شیخ عباس قمی به نقل از محقق کاشانی در این زمینه چنین می گوید:

اگر گفته شود که آیا در ذکر زبانی تنها، به همراه غافل بودن قلب فایده ای وجود دارد یا خیر؟ پس می گوییم: ذکر زبانی نیز خالی از فایده نمی باشد، از این جهت که آن نیز نوعی اشتغال به طاعت الهی است. به ابی عثمان مغربی گفته شد که: گاهی از اوقات، زبانم به ذکر خداوند و تلاوت قرآن، مشغول می شود اما قلب من غافل است، چه کنم؟ پس گفت: همین اندازه نیز، نیاز به شکر دارد و خدا را شاکر باش که یکی از

اعضا و جوارح تو به امر خیر که ذکر خدا باشد اشتغال دارد. (۱)

خوشا آنان که الله یارشان بی

به حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که دائم در نمازند

بهشت جاودان بازارشان بی

باباطاهر

«وَهَمَّتِي فِي رَوْحِ نَجَاحٍ...».

همت عالی

خداوند، تمامی ابزار لازم برای رسیدن به تکامل و وصول به خواسته ها و آرزوها را، در نهاد آدمی تعبیه نموده است. در واقع آن امدادهای غیبی که همگان آن را در افق های دور دست می جویند، در دسترس آدمی و در وجود خود او قرار دارد.

از جمله این ابزارهای وصول به مقصود و از جمله این امدادهای غیبی، «همت ورزیدن» در انجام کاری برای رسیدن به هدف می باشد.

مرغ با پر می پرد تا آشیان

پر مردم همت است ای مردمان

مولانا

باری، اگر حقیقتاً آدمی در رسیدن به خواسته ای، همت ورزد، آن هدف را فتح خواهد نمود:

اهل همت، رخنه در سد سکندر می کنند

این سبکدستان، کلید فتح را دندانانند

ص: ۱۸۶

و باز به قول «صائب تبریزی»، معنای توفیق در انجام کاری، چیزی جز همت مردانه نمی باشد و در این کار، نیازی هم به انتظار بردن خضر نبی نمی باشد.

معنی توفیق غیر از همت مردانه نیست

انتظار خضر بردن ای دل فرزانه چیست

و اساساً بنا به گفته محی الدین عربی در فصوص الحکم، آدمی به کمک «همت» خویش می تواند به نوعی آفرینش دست یابد. چنانچه گفته است: «الْعَارِفُ يَخْلُقُ بِهَمَّتِهِ مَا يَكُونُ لَهُ وُجُودٌ مِنْ خَارِجِ مَحَلِّ الِهَمَّةِ؛ عارف به سبب همت خود، می تواند در خارج از محل همت خویش، آفرینش نماید».^(۱)

غرض آنکه، مرکب چابک و رهوار همت می تواند آدمی را به هر جا که اراده نمود برساند. تنها، سخن در این است که اهل همت، در مسائل مورد اهتمامشان یکسان نمی باشند. گروهی از آنها از همتی ناچیز و بلکه پست برخوردارند و همه اهتمام خویش را به امور فانی و زود گذر دنیوی معطوف ساخته اند و به تعبیر حافظ شیرازی:

چه شکرهاست در این شهر که قانع شده اند

شاهبازان طریقت به مقام مگسی

عده ای دیگر از آدمیان نیز، همت خویش را اندکی فراتر برده، و شب و روز، در آن همت و اندیشه اند که به بهشت ابدی خداوند بار یابند که البته زهی سعادت.

ولی بلند همت تر از این دو گروه نیز وجود دارند، آنها که تمام همتشان را صرف

ص: ۱۸۷

قرب و دیدار پروردگارشان نمودند و از خدایشان تنها او را طلب نمودند.

گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی

دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را

سعدی

و نیز به تعبیر حافظ شیرازی:

تو و طوبی و ما و قامت یار

فکر هر کس به قدر همت اوست

خلاصه سخن آنکه، در فراز مورد نظر از مناجات، امام علیه السلام به ما می آموزد که از خداوند، همتی عالی طلب نمایم که همان، شهود اسماء حسنا و ره یابی به مقام قدسش می باشد. و در سایر دعاها نیز اهل بیت علیهم السلام از پروردگارشان، عالی ترین همت ها را در خواست می نمودند یا اشاره به عالی ترین همت خویش که لقای پروردگارشان باشد می نمودند. از جمله:

امام سجاد علیه السلام می فرماید: «أَسْأَلُكَ مِنَ الْهَمِّ أَغْلَاهَا؛ پروردگارا! از تو عالی ترین همت ها را مسئلت می نمایم».^(۱)

و در جای دیگر نیز، آن حضرت، چنین مناجات نموده است: «فَقَدْ انْقَطَعَتِ إِلَيْكَ هِمَّتِي وَ انْصَيْرَفَتْ نَحْوَكَ رَغْبَتِي فَأَنْتَ لَا غَيْرُكَ مُرَادِي وَ لَكَ لَا لِسْوَاكَ سَيْهَرِي وَ سِيَهَادِي؛ خدایا! همتم به تمامی، متوجه توست و رغبتم به سمت توست. تو مراد منی نه غیر تو و شب زنده داری و بی خوابی کشیدن های من برای توست نه برای غیر تو».^(۲)

گفت: مغناطیسِ عشاقِ اَلست

ص: ۱۸۸

۱- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۶۸۰.

۲- همان.

همت عالیست کشف هر چه هست

هر که را شد همت عالی پدید

هر چه جست آن چیز، حالی شد پدید

هر که را یک ذره همت داد دست

کرد او خورشید را زان ذره پست

عطار

ص: ۱۸۹

اشاره

إِلَهِي بِكَ عَلَيَّكَ إِلَّا الْحَقَّتِي بِمَحَلِّ أَهْلِ طَاعَتِكَ وَالْمَثْوَى الصَّالِحِ مِنْ مَرْضَاتِكَ فَإِنِّي لَا أَقْدِرُ لِنَفْسِي دَفْعاً وَلَا أَمْلِكُ لَهَا نَفْعاً.

معبود من! به ذات پاکت سوگندت می دهم که مرا به منزل اهل طاعتت و به اقامتگاه جاودانه شایسته از رضای خویش، ملحق سازی، چه من قادر نیستم که شری از خود دفع و یا نفعی را به خود جلب نمایم.

قرار گرفتن در جمع اهل طاعت و به رضای الهی دست یافتن و نیز اینکه بنده به تنهایی قادر بر دفع ضرر و یا جلب منفعت نمی باشد، از نکاتی است که در این فراز از مناجات، مورد عنایت قرار گرفته است.

«إِلَهِي بِكَ عَلَيَّكَ إِلَّا الْحَقَّتِي...».

سعادت ورود به جمع نیکان

اشاره

اینکه در این فراز، از خداوند مسئلت شده است: مرا به منزل اهل طاعت ملحق فرما! می توان دو معنی برای آن تصور نمود:

یکی آنکه مقصود این است که خدایا، مرا نیز از اهل طاعتت قرار ده! یعنی اگر تا به حال توفیق انجام اوامر و اجتناب از نواهی تو را نداشتم و خلاصه، اهل اطاعت و فرمانبرداری از تو نبودم از این پس مرا آن توفیق ده که من نیز به اطاعت تو مشغول باشم و از آنچه مورد عنایت تو نیست اجتناب ورزم.

معنای دوم عبارت مزبور می تواند این باشد که بنده، توفیق هم نشینی با اهل طاعت و نیکان و ابرار را از پروردگارش درخواست می کند، یعنی به خدا عرض می کند که: مرا به آن محل و جایگاهی که اهل طاعت تو هستند برسان و با آنها هم نشینم گردان.

به تعبیر مولانا

در توضیح معنای دوم عبارت باید گفت که: نقش تأثیر گذار رفیق و هم نشین، چنانچه هم در آیات و هم در اخبار بدان اشاره شده است، نقشی غیر قابل انکار می باشد، تا آنجا که قرآن کریم از زبان دوزخیان نقل می کند که آنها با تأسف و اندوه می گویند: ای کاش با خوبانی چون رسول صلی الله علیه و آله هم نشین بوده و بدها را مصاحب خویش قرار نمی دادیم که بدان، بعد از آنکه سعادت و خوش بختی، تا آستانه منزل ما آمده بود، آن را از ما ربوده و ما را محروم ساختند:

يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا. (فرقان: ۲۷ - ۲۹)

در روز قیامت ظالم، دستش را از شدت حسرت با دندانش می گزد و می گوید: ای کاش ارتباط و انسی با رسول داشتم. وای بر من، کاش فلان را دوست و همنشین خود نمی گرفتم که رفاقت با او سبب شد که بعد از آنکه ذکر حق _ سعادت و خوشبختی _ به سراغم آمده بود، گمراهم نموده و سعادت را از کفم ربود و شیطان برای آدمی مایه گمراهی است.

باری، به تعبیر حافظ شیرازی، اساساً نخستین موعظه پیر هدایت گر و راهنما به انسان های سالک آن است که باید از هم نشین و مصاحب بد اجتناب کنید:

نخست موعظه پیر می فروش آن است

که از معاشر ناجنس احتراز کنید

ص: ۱۹۱

۱- رحیق در اینجا اشاره به آیه ۲۵ سوره مطففین می باشد که خداوند در وصف نعمت هایی که در بهشت به ابرار خواهد داد چنین فرمود: «يُسْقَوْنَ رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ؛ ابرار از شراب طهور سر به مهر در بهشت خواهند نوشید».

با این حال، لازم به ذکر است مقدم بر حافظ و قبل از او، مکتب وحی، این حقیقت مهم را به درستی تبیین فرمود که:

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكِ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ. (نجم: ۲۹ و ۳۰)

پس اعراض نما و اجتناب کن از آنکه از ما روی برگردانیده و جز زندگی دنیا را اراده نکرده است علم آنها در همین حد می باشد.

پیر پیمانہ کش ما کہ روانش خوش باد

گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان

حافظ

حکایت

عزیزالدین نسفی گوید:

در ولایت خود بودم در شهر نسف، شبی پیغمبر صلی الله علیه و آله را به خواب دیدم. فرمود که یا عزیز! دیو اعوذ خوان و شیطان لا- حول خوان را می شناسی؟ گفتم: «نی یا رسول الله!» فرمود: «فلاینی دیو اعوذ خوان و فلاینی شیطان لا حول خوان است، از ایشان بر حذر باش». هر دو را می شناختم و با ایشان مصاحبت داشتم، ترک صحبت ایشان کردم. (۱)

ای بسا ابلیس آدم روی هست

پس به هر دستی نشاید داد دست

مولانا

چند روایت درباره آثار مصاحبت

علی علیه السلام فرمود: «إِصْحَابُ أَخَا التُّقَى وَالِدَيْنِ تَسْلَمُ وَاسْتَرَشِدُهُ تَغْتَنِمُ؛ با آدم

ص: ۱۹۲

اهل تقوی و دین مصاحب باش تا سالم بمانی و از او راهنمایی بجوی، تا سود بری» (۱).

و نیز فرمود: «أَكْثَرُ الصَّلَاحِ وَالصَّوَابِ فِي صُحْبِهِ أُولَى النَّهْيِ وَالْأَلْبَابِ؛ بيشترین صلاح و خوبی، در همنشینی با خردمندان و صاحبان اندیشه نهفته است» (۲).

و باز فرمود: «مُجَالَسَةُ الْأَبْرَارِ تُوجِبُ الشَّرْفَ؛ دم خور شدن با نیکان مایه شرافت و برتری خواهد شد» (۳).

مقام امن و می بی غش و رفیق شفیق

گرت مدام میسر شود، زهی توفیق

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم

که کیمیای سعادت، رفیق بود رفیق

کجاست اهل دلی؟ تا کند دلالت خیر

که ما به دست نبردیم ره به هیچ طریق

حافظ

همچنین علی علیه السلام خطرات رفاقت و هم نشینی با انسان های ناصالح را چنین گوشزد کرده است: «صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تُكْسِبُ الشَّرَّ كَالرَّيْحِ إِذَا مَرَّتْ بِاللَّيْلِ حَمَلَتْ نِتْنًا؛ همدمی با بدان، سبب کسب بدی از آنها می شود، همانند بادی که بر بوی بد بوزد، آن را به همراه خواهد داشت» (۴). و نیز فرمود: «صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تُوجِبُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ؛ مصاحبت با بدان، سبب بدگمانی و سوء ظن نسبت به خوبان خواهد شد» (۵).

ص: ۱۹۳

۱- غررالحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲- همان، ص ۴۲۴.

۳- همان، ج ۶، ص ۱۲۶.

۴- همان، ج ۴، ص ۲۰۵.

۵- همان، ص ۲۱۳.

وای آن زنده که با مرده نشست

مرده گشت و زندگی از وی بجست

دوستی جاهل شیرین سخن

کم شنو، کآن هست چون سم کهن

مولانا

این نکته را نیز اضافه کنیم که در قرآن کریم از جمله دعاهایی که از زبان پیامبرانی چون ابراهیم علیه السلام و یوسف علیه السلام نقل گردیده است، درخواست حشر و مصاحبت با صالحین در روز قیامت است که قرآن از زبان این دو پیامبر دعای واحدی، این گونه نقل می فرماید که: «وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ؛ مرا به شایستگان ملحق فرما و با آنها محشور ساز» (یوسف: ۱۰۱ و شعرا: ۸۳)

همچنین از زبان آنان که دارای عقل و خرد بوده و اهل ذکر و اندیشه می باشند، این دعا را نقل می فرماید که: «وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ؛ و هنگام جان سپردن حشر و مصاحبت ما را با نیکان قرار ده». (آل عمران: ۱۹۳)

نکته دیگر اینکه اگر آدمی را توفیق وصول به درجات صالحان و یا هم نشینی و هم جواری با آنها حاصل نشد، باید سعی کند دوستی آنان را در دل خویش جای دهد که این خود، فضیلتی قابل توجه و امری نیکو می باشد.

در دعایی، نبی اکرم صلی الله علیه و آله درباره دوستی خوبان و اعمال خوب، فرمود:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَ حُبَّ عَمَلٍ يُقَرِّبُنِي إِلَى حُبِّكَ؛ پروردگارا! محبت خودت را و محبت هر آنکه دوستت دارد و محبت هر عملی که مرا به تو نزدیک می سازد روزیم فرما». (۱)

همچنین امام باقر علیه السلام در این مورد می فرماید:

ص: ۱۹۴

إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانظُرْ إِلَى قَلْبِكَ، فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُحِبُّكَ
وَإِنْ كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُبْغِضُكَ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ. (۱)

هر گاه خواستی بدانای که در تو خیری هست یا نه، به دلت نگاه کن. اگر اهل طاعت خدا را دوست و اهل معصیت خدا را دشمن داشت، در تو خیر هست و خدا هم تو را دوست دارد. ولی اگر اهل طاعت خدا را دشمن و اهل معصیت خدا را دوست داشت، خیری در تو نیست و خدا هم دشمنت می دارد. انسان با کسی است که دوستش دارد.

باید توجه داشت دوست داشتن صالحان و نیکان، افزون بر آنکه ذاتاً امری مطلوب و پسندیده است، چه بسا ممکن است انگیزه و محرکی قوی در سیر آدمی به سمت و سوی صالحان و مصاحبت با آنان در نتیجه تخلق به اخلاق شایسته آنان باشد؛ چنانچه در عبارتی معروف، چنین آمده است:

أَحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَسْتُ مِنْهُمْ

لَعَلَّ اللَّهَ يَرْزُقُنِي الصَّلَاحَا

«گرچه از صالحان نیستم ولی آنها را دوست می دارم. باشد که خداوند به برکت این دوستی، صلاح و دوستی، روزیم فرماید». (۲)

«وَالْمَثْوَى الصَّالِحِ مِنْ مَرْضَاتِكَ».

ص: ۱۹۵

۱- محاسن برقی، ج ۱، ص ۴۱۰.

۲- امام خمینی، سرالصلوه، ص ۲.

موهبت بزرگ دست یابی به رضای خداوند

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب

که حیف باشد ازو غیر او تمنایی

حافظ

قرآن کریم هرگاه از موهبت ها و نعمت هایی که نصیب بهشتیان شده است یاد می کند، موهبت بی نظیر «رضوان» و رضایت خویش را نیز در کنار آنها ذکر کرده و سپس می فرماید: «رضوان خداوند از بهشت و تمام نعمت های آن بزرگ تر و برتر است».

وَعِدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (توبه: ۷۲)

خداوند متعال وعده فرموده، مردان مؤمن و زنان مؤمنه را، بوستان هایی که پای درخت هایش، جویبارها روان است و آنان در آن بوستان ها و باغ ها برای همیشه خواهند ماند و به آنان مسکن های پاکیزه در بهشت جاودان ارزانی خواهد گردید. و _ البته _ رضوان خدای تعالی از همه کرامت های اخروی بزرگ تر است و این است همان رستگاری بزرگ.

علامه طباطبایی رحمه الله پیرامون جمله «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» که در آیه مذکور ذکر شده چنین می گوید: «معنای این جمله به طوری که سیاق، آن را افاده می کند، این است که رضایت و خشنودی خدا از همه این حرف ها، بزرگ تر و ارزنده تر است. و اگر رضوان را نکره آورد برای اشاره به این معنا بود که معرفت انسان نمی تواند آن را و حدود آن را درک کند و شاید هم برای فهماندن این نکته بوده است که کمترین رضوان خدا، هر چه هم کم باشد، از این بهشت ها بزرگ تر است. و بزرگ ترین سعادت و رستگاری برای یک نفر عاشق و دوستدار این است که رضایت معشوق خود را جلب

نیست به جز رضای تو قفل گشای عقل و دل

نیست به جز هوای تو قبله و افتخار جان

مولانا

و نیز:

پی رضای تو آدم گریست سیصد سال

که تا ز خنده وصلش گشاده گشت دهن

مولانا

بنابراین آنچه که امام علیه السلام در عبارت مورد بحث از مناجات، از خداوند خویش می طلبد، می تواند بزرگ ترین خواسته یک عاشق باشد و آن تمنای رضایت معشوق از او است، چرا که هرگاه رضایت پروردگار حاصل شود، بهشت نیز به دنبال آن پدید خواهد آمد.

ابن فارض در قصیده تائیه خویش درباره مقام رضای معشوق و لذت قرب او چنین سروده:

«واگر معشوق از من راضی و خشنود باشد، در این صورت، همه عمر من هنگام کودکی باشد از جهت خوشی و امن و راحتی و بی غمی، و نیز مانند روزگار جوانی باشد از جهت طرب و ناز.

و اگر مرا به خودش نزدیک کند، آن گاه همه سال من بهار اعتدال خواهد بود در باغ های خرم و تازه. و من چرا به چنین عشق و معشوقی مباحات نکنم بر هر کسی که ادعای عشق حقیقی نموده است و چرا مبالغه نکنم در فخر کردن به این حظ و بهره ای

ص: ۱۹۷

که دارم از مقام رضای معشوق و قرب او.

و من در مقام رضا و قرب معشوق نائل شدم به چیزهایی که بالاتر از افق امیدم بوده است و در عرصه امید و آرزویم نمی گنجید». (۱)

مدتی شد که مبتلای توایم

تو شهنشاه و ما گدای توایم

تا تو خورشید و ش همی تابی

ما چو ذرات در هوای توایم

می نبندیم جز تو هیچ نگار

ما که عشاق بی نوای توایم

می کش ای دوست تیغ و می کش باز

زانکه ما طالب رضای توایم

هر کس از برای دلداری ست

ما شکسته دلان برای توایم

کمال الدین حسین خوارزمی

در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که اگر سخن از رضای پروردگار نسبت به بنده است، باید عنایت داشت که این مهم، بدون تحقق رضای عبد از خداوند، حاصل نخواهد شد، و تا بنده از خداوند راضی نباشد، یعنی تا بر آنچه خدایش برای او مقدر می نماید و برایش پیش می آورد، راضی نباشد، نباید انتظار داشته باشد که به عالی ترین موهبت الهی یعنی رضایت او دست یابد. توضیح بیشتر آنکه، از عالی ترین مقاماتی که عارف بدان راه می یابد، مقام رضاست. اینکه مقام رضا از چه شأن والایی برخوردار

ص: ۱۹۸

است از خواجه نصیر الدین طوسی سخنان نغزی نقل شده است که بخشی از آن را در اینجا می آوریم:

«رضا، خشنودی است، و آن ثمره محبت است و اهل حقیقت را مطلوب و آرزو آن است که از خدای تعالی راضی باشند و آن چنان که ایشان را هیچ حالی از احوال مختلف مانند مرگ و زندگانی و بقا و فنا، و رنج و راحت و سعادت و شقاوت، و غنی و فقر، ناخوشایند و مخالف طبع نباشد و یکی را بر دیگری ترجیح ندهد، چه آنها دانسته اند که صدور همه از باری تعالی است و محبت او در قلب آنها راسخ شده است و لذا هر چه پیش ایشان آید بدان راضی باشند.

از یکی از بزرگان این مرتبه، باز گفته اند که: هفتاد سال عمر یافت و در تمام این مدت، هرگز چیزی را که اتفاق افتاد، نگفت که کاش اتفاق نمی افتاد و نیز هرگز چیزی را که اتفاق نیفتاده بود نگفت که کاش اتفاق می افتاد.

و از بزرگی پرسیدند که از رضا در خود چه اثری یافته ای؟ گفت:

از مرتبه رضا بویی به من رسیده است که اگر همه خلایق را به بهشت برند و مرا تنها وارد دوزخ نمایند، هرگز در دل من خطور نخواهد کرد که چرا حظ من این شد و بهره دیگران، آن»^(۱).

ای دل بیا که تا به خدا التجا کنیم

وین درد خویش را ز در او دوا کنیم

سر در نهیم در ره او هر چه باد باد

تن در دهیم و هر چه رسد مرحبا کنیم

ص: ۱۹۹

۱- خواجه نصیر الدین طوسی، اوصاف الاشراف، صص ۸۷ و ۸۸.

او هر چه می کند چو صواب است و محض خیر

پس ما چرا حدیث ز چون و چرا کنیم

راضی شویم حکم قضای قدیم را

چون عاجزیم از آنکه خلاف قضا کنیم

تغییر حکم چون سَخَط ما نمی کند

کوشیم تا به سعی، سخط را رضا کنیم

فیض کاشانی

خلاصه سخن آنکه، رضایت خداوند از بنده، بدون رضایت بنده از خواست و مشیت پروردگارش، حاصل نخواهد شد.

ناگفته نماند آنچه از عبارت قرآنی «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» واز مقدم شدن رضایت خدا از بنده بر رضایت بنده از خدا می توان استفاده نمود این است که تا رضا و توفیق حق تعالی حاصل نشود و تا حضرتش، جلوه و پرتوی از رضای خویش را در نهاد بنده اش نتاباند، رضای بنده از پروردگارش حاصل نخواهد شد.

این سخن همچنین موید این حقیقت است که بنده از خود چیزی ندارد و هر چه از زیبایی ها و جمال و کمال که در وی بروز می کند، در واقع انعکاسی است از آنچه پروردگارش از پرتو جمال خویش بر او تابانیده است و رضای بنده نیز در واقع انعکاسی است از پرتو اندکی از رضای پروردگارش در آینه جان او:

خلق را چون آب دان صاف و زلال

اندر او تابان صفات ذوالجلال

ما که ایم اندر جهان پیچ پیچ

چون الف او خود چه دارد؟ هیچ هیچ

گر بخواب آییم، مستان ویم

ور به بیداری، به دستان ویم

ور بگرییم، ابر پر زرق ویم

ور بخندیم، آنا زمان برق ویم

ور به خشم و جنگ، عکس قهر اوست

ور به صلح و عذر، عکس مهر اوست

پادشاهان مظهر شاهی حق

عارفان مرآت آگاهی حق

خوبرویان آینه خوبی او

عشق ایشان، عکس مطلوبی او

مولانا

بیان یک نکته:

نکته دیگر اینکه بین این سخن که «رضایت بنده از خداوند، بدون رضایت خداوند از بنده حاصل نمی شود» و بین آنچه پیش تر ذکر شد که «چگونه می توان بدون آنکه آدمی از خداوندش راضی باشد، خدایش از او راضی باشد» منافاتی وجود ندارد، زیرا در کلام قبلی گفته شد که «تا بنده از پروردگارش راضی نباشد، خداوند از او راضی نخواهد شد». ولی همین راضی شدن بنده از خداوند، بنابر آنچه در سخن بعد، نقل نمودیم، بدون آنکه رضایتی از خداوند شامل حال بنده گردد، محقق نخواهد شد، یعنی خداوند، رضایت و توفیق خویش را در ابتدا نصیب بنده اش می فرماید، و بعد از آن، بنده به مقام رضا از پروردگارش می رسد و آنگاه که به مقام رضا رسید از موهبت رضوان الهی که بالاتر از تمام نعمت های بهشتی است، بهره مند می گردد.

«... فَأَنى لَا أَقْدِرُ لِنَفْسى ...».

ص: ۲۰۱

نانوانی بنده در جلب منفعت و دفع ضرر

نکته ای که می توان از عبارت مذکور از مناجات استفاده نمود این است که در واقع، این فراز از دعا، به منزله هموار ساختن مسیر استجابات دو خواسته قبلی می باشد.

توضیح آنکه، در این عبارت مناجات کننده، با گفتن این جمله که «من به تنهایی توانایی دریافت منفعت و رهایی از ضرر را ندارم»، اظهار فقر و مسکنت و بیچارگی در پیشگاه معبودش می نماید. با توجه به اینکه با اقرار به درماندگی و بیچارگی است که بنده، قابلیت دریافت عطایا و مواهب الهی را پیدا می کند، در واقع آدمی هر چه بیشتر، فقر و افتادگی خویش را درک نماید، در مقابل خداوندش بیشتر سر تعظیم فرود می آورد و در نتیجه، بیشتر از الطاف و عنایات او برخوردار می گردد.

و این اظهار فقر در پیشگاه خداوند بی نیاز تا آنجا می تواند برای آدمی سودمند باشد که حضرت سیدالشهدا در دعای عرفه از آن به عنوان وسیله ای برای توسل جستن به پروردگار استفاده می کند و عرض می کند: «إِلَهِی اَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ بِفَقْرَیْ إَیْکَ؛ خدایا! من به سبب فقر و مسکنتی که دارم به تو متوسل می شوم».

باری، چنانچه ذکر شد، مناجات کننده با اظهار تهی دستی و پستی در برابر پروردگار، زمینه را برای ورود خود به جایگاه اهل طاعت الهی و وصول به رضای الهی آماده می سازد و به تعبیر مولانا، هر جا زمین پست و افتاده ای است، آب به همان سمت سرازیر می شود:

آب رحمت بایدت، رو پست شو

وانگهان خور خمر رحمت، مست شو

هر کجا دردی دوا آنجا رود

هر کجا پستی است آب آنجا رود

آنکه سرها بشکند او از علو (۱)

ص: ۲۰۲

رحم حق و خلق ناید سوی او

خشکی لب هست پیغامی ز آب

که به مات آرد یقین اضطراب

کان لب خشکت گواهی می دهد

کو به آخر بر سر منبع رسد

ص: ۲۰۳

إِلَهِي أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ وَ مَمْلُوكُكَ الْمُتَنِيْبُ فَلَا تَجْعَلْنِي مِمَّنْ صَرَفَتْ عَنْهُ وَجْهَكَ وَ حَجَبَهُ سَهْوُهُ عَنِ عَفْوِكَ.

معبود من! من بنده ای ضعیف و گنه کارم، و غلامی در حال انابه و توبه هستم، پس مرا از کسانی قرار مده که از آنها روی گرداندی و نیز مرا از آنها قرار مده که سهو آنها، سبب محرومیت از عفو تو شده است.

اظهار پریشان حالی در پیشگاه معبود و درخواست عدم مانع شدن سهو و خطای بنده در جلب عفو الهی که در این فراز آمده است، از مواردی است که نکاتی پیرامون آن ذکر خواهیم نمود.

«إِلَهِي أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ...»

آدمی، در عین حال که موجودی قدرتمند است، ضعیف و ناتوان نیز می باشد. از یک طرف سر در سودای تسخیر کرات آسمانی دارد، اما از طرفی دیگر، حتی پشه ای ضعیف که با نسیم ملایمی جابه جا می شود، می تواند آرامش و آسایش از او سلب کند؛ در عین حال که موجودی توانمند از نظر قوای عقلانی و فکری است، اما ممکن است در اثر حادثه ای ناچیز، تمامی یافته های فکری و حافظه خویش را از دست دهد. اگر قلب او اراده کند که لحظاتی دست از کار بکشد و به استراحت پردازد، از پای در خواهد آمد، و کارش تمام خواهد شد؛ اگر گلبول های سفید بدنش، دست از دفاع

بردارند، بدن او عرصه تاخت و تاز انواع میکروب ها و ویروس ها گشته و مرگ او حتمی خواهد بود.

و بالاخره آنکه، بشر مانند سایر موجودات، «ممکن الوجود» می باشد، و فلاسفه ممکن الوجود را این گونه معنی نموده اند که: «بود و نبودش مساوی است، نه لازم است باشد، و نه لازم است نباشد» از آن سو، «واجب الوجود» منحصر در ذات پاک خداوند است، یعنی واجب است باشد و وجود داشته باشد. اما انسان «ممکن» به تعبیر شیخ محمود شبستری، از شدت تهی دستی، در هر دو عالم، «سیه روی» است:

سیه رویی ز ممکن (۱) در دو عالم

جدا هرگز نشد والله اعلم

بیچاره انسان ممکن الوجود نه در وجود خویش اختیاری داشته است و نه در بقای خود و نه در موت و نه در حشر خویش.

اما تمام اینها، رموزی است که در دست آدمی برای گشایش درهای بیکران رحمت و فضل الهی به سوی خویش، زیرا همانگونه که نور خورشید در آب زلال منعکس می شود نه آب گل آلود، جمال پروردگار و رحمت او نیز در زلال حقیقت، منعکس می شود. همه آنچه ذکر شد بخشی از حقایقی است که وجود آدمی را فرا گرفته است و آنکه این حقایق گمشده را درک کرد در واقع غبار غفلت و بی خبری را از چهره خود زدوده و در نتیجه، انعکاس جمال و کمال و رحمت پروردگارش را در این آینه بی غبار حقیقت، مشاهده خواهد نمود. بنابراین او موجود قدرتمند و توانایی خواهد گشت.

باری اگر آدمی، به این درک برسد که در واقع، مشتی خاک، بیش نمی باشد، همین ادراک او، برایش توانمندی در پی خواهد داشت و همین عرفان این گونه او

ص: ۲۰۵

۱- مراد، ممکن الوجود است.

است که حاصل خیزی و سرسبزی وجودش را به همراه خواهد داشت؛ به تعبیر زیبای مولانا:

در بهاران کی شود سرسبز سنگ

خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ

حاصل سخن آنکه، اظهار ضعف و درماندگی و عبودیت در پیشگاه محبوب که در فراز مزبور از مناجات آمده است، روی نمودن خداوند و عفو او را در پی خواهد داشت، و اگر هم پس از ادراک این بیچارگی و ذکر آن در برابر معبود، عنوان می کند «که مرا از آنانی قرار مده که از آنها روی برگردانیدی، و سهوشان مانع عفو تو شد»، در واقع، این عبارت، تأکید خواسته قلبی او می باشد، زیرا همان گونه که ذکر شد، آدمی به صرف ادراک فقر و بیچارگی خویش، مسیر استجابت را هموار می نماید. و حتی بدون ذکر خواسته هایش، به آنها دست می یابد.

تا نیست نگردي ره هست ندهند

این مرحله با همت پست ندهند

چون شمع، قرار سوختن ار نهی

سرچشمه روشنی به دست ندهند

ابوسعید ابوالخیر

«... وَ حَجَبَهُ سَهْوُهُ عَنِ عَفْوِكَ».

آدمی به حکم آنکه دشمنی چون ابلیس و هوای نفس دارد، همواره در معرض سهو و خطا می باشد. دشمن او نیز بسیار قدرتمند است و رهایی از دام او مشکل؛ به تعبیر مولانا:

صد هزاران دام و دانه است ای خدا

ما چو مرغانی حریص و بینوا

ص: ۲۰۶

ابراهیم خواص گوید: چهل سال با نفس در نزاع بودم که از من نان و ماست می خواست و من ممانعت می کردم، روزی مرا بر وی رحمت آمد، درمی حلال به چنگ آوردم. در بغداد می رفتم تا نان و ماست خرم. در خرابه ای شدم، پیری را دیدم، در آن گما گرم افتاده، و زنبوران از هوا در می پریدند، و از وی گوشت برمی گرفتند، ابراهیم گفت: مرا بر وی رحمت آمد، گفتم: مسکین این مرد! سربرداشت و گفت: ای خواص! در من چه مسکینی می بینی؟ مسکین تویی که به چهل سال شهوت نان و ماست از نفس خود منع نمی توانی کرد. (۱)

دام سخت است مگر یار شود لطف اله

ور نه انسان نبرد صرفه ز شیطان رجیم

حافظ

اما علی رغم این همه دشمنی های شیطان و نفس اماره با آدمی، عفو و رحمت الهی از بهترین اسباب دلخوشی انسان بوده و به منزله پناهگاهی برای او می باشد، به قول مولانا:

گر هزاران دام باشد در قدم

چون تو بامایی نباشد هیچ غم

و به تعبیر سعدی:

آن کو به غیر سابقه چندین نواخت کرد

ممکن بود که عفو کند گر خطا کنیم

ص: ۲۰۷

پروردگارا! به مهربانی و رأفتی که تو را است، مرا سایه نشین رحمتت بفرما، و در این التهاب حاصل از معاصی، جان مرا از خنکای عفت نصیبی ده و با آب حیات مغفرتت، آلودگی های روحم را، شست و شو داده و مرا از آنانی قرار ده که شیطان از فریب و اغوای آنان ناامید و مایوس شده است.

ای سرت نازم، مرا تو یار باش

جمله عالم گو مرا اغیار باش

چون مرا لطف تو کشتی بان بود

نیست غم، عالم اگر طوفان بود

چون تو باشی لنگر کشتی نوح

آید از هر موجی او را صد فتوح

چون تو احمد را فرستی سوی غار

عنکبوتی گردد او را پرده دار

ملا احمد نراقی

ص: ۲۰۸

إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أُنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ.

پروردگارا! وارستگی کامل، موهبتم فرما! و دیدگان دل ما را به فروغ نظر به خودت روشن ساز، تا دیدگان دل ما، حجاب های نور را از میان بردارد و به معدن عظمت واصل شود و جان های ما، همچون شعاع، به خورشید عز قدست، آویخته گردد.

کمال انقطاع و حجاب های نورانی، از موضوعاتی است که به مناسبت ذکر عبارات مزبور از مناجات، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

شاعر و حکیم معروف بزرگ، سنایی غزنوی در یکی از ابیات نغز و شیوای خود چنین سروده است:

همه چیز را تا نجویی نیابی

جز این دوست را تا نیابی نجویی

منظور سنایی این است که گرچه نسبت به همه چیز: «عاقبت جوینده یابنده بود» اما در مورد حضرت دوست، این امر متفاوت است و «یابنده جوینده است» یعنی، تا آدمی، ذوقی از حلاوت هایش را در نیابد و تا کرشمه ای از حضرتش بر صفحه جان آدمی به نمایش در نیاید و خلاصه، تا جلوه های از او را در نیابد، جویایش نمی شود.

و این نکته در فرازی از مناجات «خمسه عشر» ذکر شده که: «إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ... شَوْقَتُهُ إِلَى لِقَائِكَ؛ پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که در دلش، بارقه ای از

شوق به دیدارت قرار دادی»(۱) و در نتیجه قیام برای جویا شدنت را آغاز نمود.

ولی این، آغاز راهست. دیدار با جمال دلربا و مست کننده یار و آرمیدن بر ساحل آرامش بخش وصالش، گذر از دریایی را در پیش رو دارد که متلاطم از امواج خونفشان است:

چو عاشق می شدم گفتم که بردم گوهر مقصود

ندانستم که این دریا چه موج خونفشان دارد

حافظ

در چنین راهی، «ناز پرورده تنعم» که او را با جمال یار، نسبتی نیست، نمی تواند گام بردارد:

ناز پرورده تنعم، نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

حافظ

ولی آدمیانی نیز که جرعه ای از شراب کرشمه یار نوشیدند، این سیر پر خطر و اسرار آمیز را که در عین حال با هزاران جذبه پنهانی حضرت دوست همراه است، آغاز می کنند، و از همان ابتدا، چنان مسحور زیبایی مشیت معشوق می شوند که زبان حالشان به این نغمه زیبا مترنم می شود:

ص: ۲۱۰

۱- مفاتیح الجنان، مناجات نهم از مناجات های خمسه عشر.

طالع اگر مدد کند دامنش آورم به کف

گر بکشم زهی طرب ور بکشد زهی شرف

حافظ

شوق دیدار، سبب می شود که سالک، حجاب هایی که بین او و محبوبش قرار گرفته است، خرق کند و از میان بردارد.

گرچه جمال یار، حجاب و پرده ندارد و در واقع این، اعمال ناروای آدمی است که موجب حجاب می شود، چنانچه از سید الشاجدین در دعای ابو حمزه ثمالی چنین وارد شده است:

وَ أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبَ الْمَسَافَةِ وَ أَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحُجِبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ.

پروردگارا! به درستی که آنکه به طرف تو گام بر می دارد، مسافتش اندک است و فاصله کمی با تو دارد، چون تو از آفریدگانت پوشیده نیستی، اما این اعمال آنهاست که بین آنها و جمال تو، ایجاد حجاب نموده است.

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

حافظ

عرفا با استناد به فرهنگ و حیانی اهل بیت علیهم السلام حجاب های بین بنده و خداوند را به «حجب ظلمانی» و «حجب نورانی» تقسیم نموده اند.

آنکه در این راه پر مخاطره، از همتی اندک بهره دارد، به خرق حجب ظلمانی و سپس رهیابی به بهشت، بسنده می کند و سعی می کند همه گناهیانی را که به سبب چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و شهوت انجام می شود _ که از آنها به حجب ظلمانی تعبیر می شود _ به کناری نهد، تا به مقصود خویش که آرمیدن در بهشت ابدی است، نایل آید.

ص: ۲۱۱

ولی والا- عزمان و بلند همتانی نیز هستند که چون جز به جمال دلستان یار، حتی به بهشت نیز قانع نمی باشند، بعد از «خُزق حُجُبِ ظلمانی»، حجاب های نورانی را نیز خرق می کند تا بی واسطه به جمال یار بنگرند. آنها نه گرفتار حجاب های ظلمانی «دنیا» می باشند و نه در بند حُجُبِ نورانی «عُقبی»:

سَرَم به دُنئی و عقبی فرو نمی آید

تبارکَ الله از این فتنه ها که در سرِ ماست

حافظ

برای او بهشت و حوریه بهشتی، حجاب نورانی است که او را مانع از دیدن جمال دوست، آن چنان که هست می نماید. در این مورد داستانی شنیدنی از علامه طباطبایی نقل می کنیم:

ایشان می فرمودند که: استاد ما مرحوم قاضی دستور داده بود که چنانچه در بین نماز و یا قرائت قرآن و یا در حال ذکر نماز، برای شما پیشامدی کرد و صورت زیبایی را دیدید و یا بعضی از جهات دیگر عالم غیب را مشاهده کردید، (حجاب نورانی شماست) و به آنها توجه نکنید (و فقط متوجه جمال یار باشید) و به عبادت خویش مشغول باشید.

روزی من در مسجد کوفه نشسته و مشغول ذکر بودم، که در این میان یک حوریه بهشتی که یک جام بهشتی در دست داشت، از طرف راست من در آمد، و خود را به من ارائه نمود. همین که خواستم به او توجهی کنم، ناگهان به یاد سفارش استاد خود، مرحوم قاضی افتادم.

ازاین رو چشم پوشیده و توجهی نکردم، آن حوریه برخاست و از طرف چپ من آمد و آنجام را به من تعارف کرد، باز توجهی نکردم تا آنکه آن حوریه برخاست و

صحبَتِ حورِ نخواهم که بُودِ عینِ قصور

با خیالِ تو اگر با دگری پردازم

حافظ

باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور

با خاکِ کوی دوست برابر نمی کنم

حافظ

آنکه حَرَقِ حُجُبِ نورانی کرده است، دیگر به عبادت های خویش نیز نظر نمی کند، و اگر دارای بیشترین تقوی و زهد و ذکر نیز باشد، تکیه او در رهیابی به سعادت، تنها حضرت دوست می باشد، نه این عبادات و طاعات؛ چنانچه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل است:

وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِعَمَلِهِ! قَالُوا: وَ لَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ وَ لَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَّعَمَدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ .

قسم به آنکه جانم در دست اوست، هیچ کس از مردم به وسیله عملشان داخل بهشت نمی شوند. عرض کردند: یا رسول الله! شما هم به وسیله اعمالتان وارد بهشت نمی شوید؟ فرمود: من هم با اعمال خود داخل بهشت نمی شوم، مگر آنکه خداوند مرا در رحمت و فضل خود غرق سازد و به فضل و رحمت او وارد بهشت شوم. (۲)

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافرست

راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش

ص: ۲۱۳

۱- سید محمد حسین حسینی تهرانی، مهر تابان، ص ۱۹.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۰۶.

اگر حافظ می فرماید:

رشته تسبیح ار بگسست معذورم بدار

دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود

و اگر فیض کاشانی می فرماید:

از خرقه و سجاده و تسبیح گذشتیم

وز کشف و کرامات، تو کَلْتُ عَلَى اللَّهِ

ناظر به خرق حُجَب نورانی اذکار و اوراد و سجاده، و پس از آن توکل و اعتماد خالص به خداوند می باشد. مولانا نیز با کمال ارادت و عشقی که نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد، وقتی می خواهد از جمال یار سخن گوید و آنجا که به جمال یار می رسد، حتی نبی اکرم صلی الله علیه و آله را نیز، حجاب نورانی آن جمال لایتناهی می داند:

احمد گوید برای رو پوش

از احمد، جز احد نخواهم

و بالاخره اینکه آنجا که آن نازنین یگانه و عزیز سفر کرده چنین می سُراید:

در میخانه گشاید به رویم شب و روز

که من از مسجد و از بتکده بیزار شدم

امام خمینی رحمه الله

از بُتکده، حجاب ظلمانی و از مسجد، حجاب نورانی را اراده فرموده است که از همه بیزاری جُسته و همه را خرق نموده تا بی واسطه، به میخانه جمال حضرت معشوق واصل گردد.

باری آنکه، «حُجَب ظلمانی» را از صفحه جانش زدود، او به مقام «انقطاع» از غیر رسیده است ولی «کمال انقطاع» بهره کسی است که «حُجَب نورانی» را نیز از میان

بردارد، و آنچه امام علیه السلام از خداوند، مسئلت می کند «کمال انقطاع» است، یعنی درخواست از میان برداشتن همه حُجَب نورانی نه انقطاع، که این گونه از خداوندِ خویش می خواهد:

إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجَبَ النُّورِ.

خدایا کمال انقطاع عطایم فرما و دیدگانِ قلوبِ ما را به روشنائیِ نظر به خودت، روشن ساز تا بدین طریق همه حجاب های نورانی از میان برداشته شود.

و آن گاه است که چنین کسی به «معدن عظمت» که جمال بی حجاب حضرت دوست است متصل می شود. «فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ»، و چون شعاعی به آن سر چشمه نور، آویخته می شود: «و تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ».

این قسمت را با نقل سخنی از امامِ راحل رحمه الله و نیز فرازی از دعای پر فیضِ سِمات به پایان می بریم:

حضرت امام خمینی رحمه الله در کتاب «آداب الصلوه» خویش چنین می فرماید:

«آیا این «حُجَبِ نور» چیست؟ آیا «نظر به حق» مقصود، گلابی های بهشت است؟ آیا «معدن عظمت» قصرهای بهشتی است؟ آیا «تعلق ارواح به عِزِّ قُدْس»، یعنی تعلق به دامن حورالعین برای قضای شهوات؟ ... این امری است که کسی را بر آن اطلاعی نیست _ آن را که خبر شد، خبری باز نیامد». (۱)

و در دعای سِمات، از تکلم موسی کلیم الله علیه السلام با پروردگار خویش از ورای همه حجاب های نورانی، این گونه اشاره شده است:

وَبِمَجْدِكَ الَّذِي كَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَ رَسُولَكَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمُقَدَّسِينَ فَوْقَ إِحْسَاسِ الْكَرُوبِينَ فَوْقَ

ص: ۲۱۵

غَمَائِمِ النُّورِ فَوْقَ تَابُوتِ الشَّهَادَةِ.

و به حق آن بزرگواری و مجدت که با بنده و فرستاده ات موسی علیه السلام در میان قدسیان، برتر از احساس کروییان، بالاتر از ابرها و حجاب های نور، بالاتر از تابوت شهادت، سخن گفتن.

من جز احد صمد نخواهم

من جز ملک ابد نخواهم

جز رحمت او نبایدم نقل

جز باده که او دهد نخواهم

بی او ز برای عشرت من

خورشید سبو کشد نخواهم

احمد گوید برای روپوش

از احمد جز احد نخواهم

مولانا

نکته آخر

آنکه به راستی از همه چیز جز خدا دل گسست و از خاک و خاکیان رها شد و بر قله کمال انقطاع قرار گرفت، خداوند کفایت زندگی مادی او را خواهد نمود و ازجایی که گمانش نبرد، او را روزی خواهد داد؛ چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره چنین فرموده است:

مَنْ انْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ مَوْلَانَهُ وَ رِزْقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ. (۱)

آنکه برایش انقطاع به سوی خداوند حاصل گردد، خداوند زندگی و

ص: ۲۱۶

رزقِ او را از جایی که گمان نمی برد، کفایت خواهد نمود.

حکایت است که: «... مریم علیهاالسلام مناجات کرد که یا رب در آن زمان که تندرست بودم، روزی مرا در محراب عبادت، بی سعی و کوشش می رسانیدی. اکنون که چون عیسی را در رَحِم دارم، رنجور و ناتوانم، می فرمایی که درخت را بجنبان تا خرما فرو ریزد، و من نمی دانم که در این چه حکمت است. ندا آمد که ای مریم در آن وقت، همگی خاطر تو متوجه به جانب ما بود (و کمالِ انقطاع برایت حال بود) اما اکنون که فی الجملة، محبت عیسی را در دل خود جا داده ای، دستی می باید جنبانید تا روزی حاصل شود». (۱)

ص: ۲۱۷

۱- دکتر قمر آریان، چهره مسیح در ادبیات فارسی، ص ۲۰۸.

إلهی وَ اجْعَلْنی مِمَّنْ نَادَیْتَهُ فَاجَابَکَ وَ لَا حَظَّتْهُ فَصَعِقَ لِجَلَالِکَ فَنَاجَیْتَهُ سِرًّا وَ عَمِلَ لَکَ جَهْرًا.

معبود من! مرا در ردیف آنانی قرار ده که چون صدایشان کردی، به تو جواب دهند و لیبک گویند و چون اندک نظری به آنان افکندی، مدهوش گردند، پس تو با آنها پنهانی، رازگفتی و او در آشکار، برایت مخلصانه عمل نمود.

نکاتی از این فراز

۱. شوق استجاب دعوت خداوند؛

۲. اشتیاق در برابر تجلی و توجه خدا؛

۳. نجوای سری معشوق با بنده خویش.

«إلهی واجْعَلْنی مِمَّنْ نَادَیْتَهُ...».

تمنای اجابت ندای خداوند

آن را که جرعه ای از حقیقت نوشانیدند و جانش را به نور هدایت منور ساختند، با اندک تأملی درمی یابد که رشد واقعی و تکامل او در اجابت امر و نهی پروردگار و ندای خداوندی نهفته است؛ چنانچه خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«فَلِیْسَ تَجِیْبُوا لِی وَ لَیْوَمِئْتِی لَعَلَّهْمْ یَرْشُدُونَ؛ پس دعوت مرا اجابت کنند و به من ایمان آورند، باشد که رشد نموده و به سعادت راه یابند». (بقره: ۱۸۶)

و نیز در می یابد که حیات واقعی او در گرو اجابت خواسته خداوند می باشد، همان گونه که قرآن مجید می فرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اسْتَجِیْبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِما یُحِیْکُمْ؛ ای

کسانی که ایمان آورده اید، دعوت خدا و رسول را اجابت کنید، تا به حیات و زندگی «واقعی» راه یابید». (انفال: ۲۴)

آب حیات منست، خاک سر کوی دوست

گر دو جهان خرمیست، ما و غم روی دوست

داروی مشتاق چیست، زهر ز دست نگار

مرهم عشاق چیست، زخم ز بازوی دوست

سعدی

پروردگارا! هر آنچه از ما می خواهی و ما را بدان امر می کنی، هم باعث رشد ماست و هم موجب حیات واقعی ما؛ ما را در پیشگاهت، «جان و دل بر کف» و «چشم و گوش بر فرمان» قرار بده!

بندگانیم جان و دل بر کف

چشم بر حکم و گوش بر فرمان

گر دل صلح داری اینک دل

ور سر جنگ داری اینک جان

هاتف اصفهانی

«وَلَا حَظُّهُ فَصَعِقَ...».

مدهوش جمال خداوندی

آنگاه که پروردگار، در دل بندگان خاصش تجلی می کند، چون آینه دلشان، صاف و بی غبار بوده و جلوه محبوب را در خود متجلی می سازد، شدت التذاذ از چشیدن چنین حلاوتی، آنان را مدهوش کرده و لذت حظ روحانی را به کامشان می نشاند.

به کنج خلوت پاکان و پارسایان آی

نظاره کن که چه مستی کنند و مدهوشی

و به تعبیر حافظ شیرازی:

در ازل داده ست ما را ساقی لعل لب

جرعه جامی که من مدهوش آن جامم هنوز

آنچه در این فراز از مناجات، از پروردگار مسئلت شده است، اوج التذاذ از دیدار جمال معبود می باشد که مدهوشی را در پی خواهد داشت، آن مدهوشی که بنده را از بار ملالت آور جسم خاکی و خودخواهی های کسالت بار نفسانی، رها خواهد ساخت.

آنان که ز جام عشق مدهوش شدند

از خاطر خویشتن فراموش شدند

از بهر شنیدن، همه تن گوش شدند

بستند لب از حدیث و خاموش شدند

نشاط اصفهانی

«... فَنَاجِيْتُهُ سِرًّا وَ عَمَلًا لَكَ جَهْرًا».

نجوای سری خدا با بنده

مقصود از اینکه خداوند با بنده اش در سرّ، نجوا کرده و رازگویی می نماید، همان الهامی هایی است که بر قلبش می نماید و تجلیاتی است که بر جانش می نشاند. چنین بنده ای که در باطن، خدایش با او به نجوا می نشیند، نتیجه اش آن خواهد بود که آن بنده، در آشکار و نهان، تنها برای معبود قدم بر می دارد و همواره او را مد نظر خویش دارد.

برای توضیح بیشتر درباره این عبارت یعنی مناجات سری و تجلیات پنهانی از طرف خداوند، و آنگاه برای او عمل نمودن و او را در نظر داشتن از طرف بنده، این غزل دلنشین و لطیف حافظ شیرازی را نقل می کنیم:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بی خود از ششعه پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

بعد از این روی من و آینه وصف جمال

که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند

من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب

مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند

هاتف آن روز به من مژده این دولت داد

که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند

این همه شهد و شکر کز سخنم می ریزد

اجر صببری است کز آن شاخ نباتم دادند

إِلَهِي لَمْ أَسْلُطْ عَلَى حُسْنِ ظَنِّي قُنُوطَ الْأَيَّاسِ، وَ لَمَّا انْقَطَعَ رَجَائِي مِنْ جَمِيلِ كَرَمِكَ إِلَهِي إِنْ كَانَتْ الْخَطَايَا قَدْ أَشَقَّتْ ظَنِّي لَمَدَيْتُكَ فَاصْفَحْ عَنِّي بِحُسْنِ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ.

معبود من! هرگز یأس و نومیدی را بر حُسن ظن و گمان نیک به تو، مسلط نساختم و هرگز رشته امیدم به کرمت را قطع نکردم. معبود من! اگر خطاهایم _ ارزش _ مرا نزد تو ساقط نمود، به نیکویی توکلی که بر تو دارم از من درگذر.

حُسن ظن، امید و توکل، محورهای سه گانه این بخش از مناجات می باشد.

«إِلَهِي لَمْ أَسْلُطْ عَلَى...».

حسن ظن

گرچه درباره حسن ظن به خدا، قبلاً- نیز مطالبی مطرح شد، ولی از آنجا که این موضوع از دامنه گسترده ای برخوردار می باشد، باز هم جای سخن و مطلب، برای خود باقی گذاشته است، علاوه بر آن مسئله حسن ظن به پروردگار، مُستمسکی قوی و مطمئن می باشد به طوری که اهل بیت علیهم السلام بارها در دعاهاى خود، به آن تمسک جسته اند، از جمله:

امام علی علیه السلام می فرماید:

مَنْ حَسَّنَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ فَازَ بِالْجَنَّةِ، مَنْ حَسَّنَ ظَنَّهُ بِالْدُّنْيَا تَمَكَّنَتْ مِنْهُ الْمِخْنَةُ. (۱)

هر که به خدا گمان نیک بُرد، به بهشت دست یافت و هر که به دنیا گمان

ص: ۲۲۲

نیک برد، به رنج و محنت گرفتار آمد.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله حکایت می فرماید که:

یکی از مردان امت خود را دیدم که بر صراط، مانند شاخه خشکیده درخت خرما در یک روز طوفانی، می لرزد، در این هنگام، خوش گمانی او به خداوند به فریادش رسید و لرزش او از بین رفت. (۱)

سیدالساجدین علیه السلام در دعای ابوحمزه ثمالی در بیان گمان نیک خویش به پروردگارش، چنین فرمود:

أَفْتَرَاكَ يَا رَبِّ تَخْلِفُ ظُنُونَنَا أَوْ تُحَيِّبُ آمَالَنَا، كَلَّا يَا كَرِيمٌ فَلَيْسَ هَذَا ظُنُّنَا بِكَ وَلَا هَذَا فَيْسَ هَذَا ظُنُّنَا بِكَ... وَأَنَا عَائِدٌ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ، مُتَنَجِّزٌ مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ أَحْسَنَ بِكَ ظُنًّا.

آیا چنین پنداریم که تو بر خلاف گمانی که ما به حضرتت داریم با ما رفتار می کنی، یا ما را از امید و آرزوهایی که به تو داریم محروم می سازی. هرگز به تو ای خدای کریم، چنین گمانی نمی بریم... و من به فضل و رحمت پناه آورده و از عقوبت به عفو تو می گریزم، که عفو و بخشش تو نسبت به کسی که به تو حسن ظن دارد، وعده ای قطعی است.

«وَلَا انْقَطَعَ رَجَائِي...».

امید به کرم خداوند

آنکه خداوند را به کرم و لطف و مهر بیکران، شناخته است و می داند که خود او در کتابش، بندگانش را گرچه در انجام معاصی زیاده روی کرده باشند از ناامیدی بر حذر داشته است، هرگز از رحمت او مأیوس نخواهد شد و همواره در گوش جاننش این نغمه ملکوتی طنین انداز است که:

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ

ص: ۲۲۳

إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا. (زمر: ۵۳)

بگو! ای کسانی که بر خود اسراف و ستم نمودید، از رحمتِ خدا مأیوس نباشید، که خداوند تمامی گناهان را می آمرزد.

بازآ بازآ هر آنچه هستی بازآ

گر کافر و گر و بت پرستی بازآ

این درگه ما درگه نومیدی نیست

صد بار اگر توبه شکستی بازآ

ابوسعید ابوالخیر

باری کسی که اندکی با مکتب و حیانی مأنوس باشد، در می یابد که از یأس و نومیدی، بوی کفر بر مشام می رسد، همان گونه که در قرآن کریم، چنین بدان اشاره شده است: «لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ؛ از رحمت بی منتهای خداوند مأیوس مباشید، زیرا که تنها کافران از رحمتِ او ناامید هستند». (یوسف: ۸۷)

انبیا گفتند نومیدی بد است

فضل و رحمت های باری بی حد است

از چنین محسن نشاید ناامید

دست در فتراک (۱) این رحمت زبید

مولانا

«فَاَصْفَحْ عَنِّي بِحُسْنِ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ».

توکل

اشاره

نیست کسبی از توکل خوب تر

ص: ۲۲۴

چیست از تسلیم، خود محبوب تر

آنکه او از آسمان باران دهد

هم تواند کاو ز رحمت نان دهد

گر توکل می کنی در کار کن

کشت کن پس تکیه بر جبار کن

مولانا

«توکل، کار با کسی افکندن، به دیگری اعتماد کردن، کار خود به خدا حواله کردن و به امید خدا بودن است. و بالجمله، توکل، دلبستگی و اعتماد کامل به پروردگار است، و این مقام کمال معرفت است زیرا انسان هر اندازه خدا را بهتر بشناسد و از قدرت و رحمت و حکمت او زیادتر آگاه گردد، دلبستگی او به آن ذات بی همتا زیاد شود. ابن عربی توکل را چنین تعریف می کند: توکل، اعتماد قلب است بر حق و عدم اضطراب در هنگام فقدان اسباب، و با توکل است که تمام حالات و مقامات بر او وارد می شود»^(۱).

چون پیشتر، به صورت مبسوط، پیرامون توکل سخن گفتیم، در اینجا، در این رابطه، تنها به همان سخن فوق و به حکایتی دلنشین که ذیلاً آورده می شود اکتفا می کنیم:

حکایت

مدتی پس از آنکه امام سجاد علیه السلام از واقعه جانگداز کربلا بازگشت، عبدالله بن زبیر خروج کرده و دعوی خلافت کرد و عده ای نیز دورش را گرفتند. وقتی یزید از این امر باخبر شد، لشکری روانه حجاز نمود و لشکر خونخوار یزید نیز تا حد امکان،

ص: ۲۲۵

۱- گل بابا سعیدی، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ابن عربی، ص ۱۸۰.

حال، از یک طرف، فتنه ابن زبیر و از طرف دیگر لشکرکشی یزید و سرانجام، اندوه ماجرای تلخ کربلا، امام سجاد علیه السلام را سخت متأثر نمود؛ به قدری که خود به ابو حمزه می فرماید:

از خانه بیرون رفتم تا به دیواری رسیدم و بر آن تکیه دادم. ناگاه مردی که دو جامه سفید بر تن داشت پیدا شد و در رویم نگریست. سپس گفت: ای علی بن الحسین! چه شد که تو را اندوهگین و محزون می بینم؟ اگر برای دنیاست که روزی خدا برای نیکوکار و بدکردار آماده است. گفتم: برای دنیا اندوهگین نیستم، زیرا چنان است که تو می گویی. گفت: پس اگر برای آخرت است که وعده ای است درست که سلطانی قاهر و قادر، نسبت به آن حکم می فرماید. گفتم: برای آن هم اندوه ندارم، زیرا چنان است که می گویی. گفت: اندوهت برای چیست؟ گفتم: از فتنه ابن زبیر و وضعی که مردم دارند در هراس می باشم. او خندید و گفت: ای علی بن الحسین! آیا دیده ای کسی به درگاه خدا دعا کند و مستجاب نشود؟ گفتم: نه. گفت: آیا کسی را دیده ای که چیزی از خدا بخواهد و به او ندهد؟ گفتم: نه. گفت: آیا کسی را دیده ای بر خدا توکل کند ولی خدا کارهایش را سر و سامان ندهد و عهده دار نگردد؟ گفتم نه. سپس از نظرم غایب شد. (۱) و (۲)

ص: ۲۲۶

۱- سفینه البحار، ج ۴، ص ۷۴۲ ماده وَكَل.

۲- در اینکه آن مردی که دو جامه سفید در بر داشت که بوده است، مرحوم شیخ عباس قمی در همان کتاب، ص ۷۴۳ نقل می نماید که ظاهراً آن مرد یا فرشته ای بوده است که به صورت بشر ظهور یافت، و یا از پیامبرانی چون خضر و یا الیاس بوده است.

إِلَهِي إِنْ حَطَّتَنِي الدُّنُوبُ مِنْ مَكَارِمِ لُطْفِكَ فَقَدْ تَبَّهَنِي اليَقِينُ إِلَى كَرَمِ عَطْفِكَ.

معبود من! اگر گناهانم، مرا از اوج مکارم لطفت به حسیض بی آبرویم فرو افکند، سروش یقین، مرا به کرم عطوفت، آگهی و نوید می دهد.

خطر گناه و گوهر یقین از مسائلی است که در این فراز بدان توجه شده است.

«إِلَهِي إِنْ حَطَّتَنِي...».

«گناه و اثر سوء آن در زندگی آدمی»

ارتکاب گناهان، آثار سویی بر زندگی آدمی به جای می گذارد؛ به همین سبب، آیات و روایات، همواره خطرات آنها را گوشزد نموده و انسان ها را از انجام آنها بر حذر می دارند. قرآن می فرماید:

وَذَرُوا ظَاهِرَ الْاِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْاِثْمَ يَسْجِرُونَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ. (انعام: ۱۲۰)

گناه را، چه آشکار و چه پنهان، ترک کنید. آنان که مرتکب گناه می شوند، به سزای اعمال خود خواهند رسید.

امام علی علیه السلام نیز فرموده است:

أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَخُلِعَتْ لُجْمُهَا فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ. (۱)

ص: ۲۲۷

بدانید که گناهان، همچون اسبان چموشی هستند که گناهکاران بر آنها نشسته و لگام هایشان را رها کرده اند و در نتیجه، گناهان، آنان را در آتش فرو می افکند.

همچنین امام کاظم علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكَوا فُضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الدُّنُوبُ؟! وَ تَرَكَ الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ وَ تَرَكَ الدُّنُوبَ مِنَ الْفَرَضِ. (۱)

همانا خردمندان، فزونی دنیا را که بدان نیاز ندارند رها کردند، چه رسد به گناهان! در حالی که ترک دنیا، فضیلت و ارزش است ولی ترک گناهان واجب است.

گناهان، آثار نامطلوبی بر روح آدمی باقی می گذارند. ولی در عین حال که آدمی به واسطه لغزش ها، در چاه تباهی فرو می افتد، ریسمان های آویزانی نیز از طرف پروردگار، در فرا دست آدمیان نهاده شده است، تا آنکه خود را به آنها آویخته، از حسیض رها شده و به اوج در آید:

زلفش رسنی نهاده در راه

تا هر که فتد در آرد از چاه

از جمله آن طناب ها که مناجات کننده بر آن چنگ زده است تا از انحطاط حاصل از معاصی، نجات یافته و به اوج معنویت ره یابد، طناب «یقین به کرم پروردگار» می باشد.

«فَقَدْ نَبَّهْتَنِي الْيَقِينَ...».

گوهر یقین

برای آن کس که به کرم و لطف پروردگارش شک دارد، بهره و نصیبی از این خوان گسترده الهی نخواهد بود. باید دانست فیض و رحمت خداوندی بر قلب متزلزل و

ص: ۲۲۸

لرزان، مستقر نخواهد شد و تا قلب آدمی از ثبات یقین برخوردار نگردد، سیمرخ عنایات گسترده الهی بر آن جلوس نخواهد نمود.

قرآن کریم، «یقین» را یکی از صفات رهبری و امامت دانسته و در مقام اهتمام به آن چنین می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ؛ برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت کنند، بدان سبب که شکبیا بودند و به آیات ما یقین داشتند». (سجده: ۲۴)

امام علی علیه السلام درباره اهمیت «یقین» می فرماید: «لَمْ يُعْطَ أَحَدٌ مِثْلَ الْيَقِينِ بَعْدَ الْمُعَاوَاهِ، وَ لَا أَشَدَّ مِنَ الرَّيْبِ بَعْدَ الْكُفْرِ؛ پس از عافیت، چیزی برتر از یقین، به کسی عطا نشده است و بعد از کفر، چیزی بدتر از شک به کسی داده نشده است». (۱)

و همچنین فرمود: «نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ؛ خوابی که با یقین همراه گردد، بهتر از نمازی است که با شک و تردید توأم باشد». (۲)

مولانا در مثنوی، اثر مثبت یقین در رفتار آدمی و اثر ویرانگر تزلزل و شک را در قالب مثالی، چنین به نظم درآورده است:

بر زمین گر نیم گز راهی بُود

آدمی بی وهم، ایمن می رود

بر سر دیوار عالی گر روی

گر دو گز عرضش بود کج می شوی

بلکه می افتی ز لرزه دل، به وهم

ترس وهمی را نکو بنگر بفهم

پروردگارا! اگر دل های ما به واسطه لغزش ها، در چاه انحطاط گرفتار آمد، یقینمان

ص: ۲۲۹

۱- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۷۱۶۸.

۲- غُرَرُ الْحِكْمِ وَ دُرُدُ الْكَلِمِ، ج ۶، ص ۱۷۰.

به رحمت وسیع و بی کرانت را موجب رهایی مان قرار ده، و بهره ما را از گوهر یقین، روز به روز افزون فرما!

ص: ۲۳۰

إلهي إن أنامني الغفلة عن الاستعداد للقاءك فقد تبهتني المعرفة بكرم آلائك.

و معبود من! اگر غفلت، مرا از آمادگی دیدار تو بازداشت و بخوابِ غرور، مبتلی ساخت، در مقابل، معرفت به نعمت های کرامتت بیدارم نمود.

بار دیگر خطر غفلت مورد توجه قرار گرفته و نسبت به اینکه می تواند آدمی را از ره یابی به دیدار خداوند باز دارد، هشدار داده شده است.

باباطاهر در یکی از اشعار خود، خطر غفلت را به زیبایی ترسیم کرده است و در مورد خسروانی که ممکن است به وسیله غفلت، دامان آدمی را فرا بگیرد چنین سروده است:

جَرَه بازی (۱) بدم رفتم به نخجیر (۲)

سیه بختی زده بر بال مو (۳) تیر

بیا غافل مچر در چشمه ساران

هر آن غافل چره (۴) غافل خوره تیر

چون قبلاً نیز در مورد غفلت مطالبی مطرح شد، در اینجا، تنها با ذکر روایتی درباره غفلت، بحث را به انجام می رسانیم.

ص: ۲۳۱

۱- بازِ نر.

۲- شکارگاه.

۳- من.

۴- چرا کند.

علی علیه السلام می فرماید:

فَاسْتَدْرِكُوا بَقِيَّةَ أَيَّامِكُمْ وَاصْبِرُوا لَهَا أَنْفُسَكُمْ، فَإِنَّهَا قَلِيلٌ فِي كَثِيرِ الْأَيَّامِ الَّتِي تَكُونُ مِنْكُمْ فِيهَا الْعَفْلُ وَالتَّشَاغُلُ عَنِ الْمَوْعِظَةِ. (۱)

باقیمانده ایام عمر خود را دریابید و جان های خود را برای آنها شکبیا سازید، زیرا این چند روزه، در مقابل روزهای بسیاری که در غفلت و رویگردانی از پند و اندرز گذرانیده اید اندک است.

در چمن، هر ورقی دفتر حالی دیگر است

حیف باشد که ز کار همه غافل باشی

حافظ

ص: ۲۳۲

۱- نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

إِلَهِي إِنَّ دَعَانِي إِلَى النَّارِ عَظِيمٌ عِقَابِكَ فَقَدْ دَعَانِي إِلَى الْجَنَّةِ جَزِيلٌ ثَوَابِكَ.

معبود من! اگر کیفر عظیم تو، مرا به آتش می خواند، پاداش سرشارت مرا به سوی بهشت فرا می خواند.

آدمی گناه می کند و در نتیجه، عقوبت پروردگار، او را به سمت آتش سوق می دهد. همچنین عمل ثواب و کار نیک نیز انجام می دهد، در نتیجه، رحمت خداوند، او را به سوی بهشت سیر می دهد. ولی غلبه نهایی با کدام است و کدام یک، گوی سبقت را از دیگری می رباید؟ مولانا در کتاب مثنوی پاسخ این سؤال را این گونه به روشنی داده است:

فضل حق با اینکه او کثر (۱) می تند

عاقبت زین جمله پاکش می کند

سبق برده رحمتش، و آن غدر (۲)

راداده نوری که نباشد بدر را

آب، بھر این بیارید از سماک (۳)

تا پلیدان را کند از خبث (۴) پاک

ص: ۲۳۳

۱- کج.

۲- جنایت پیشه.

۳- بالا.

۴- پلیدی.

اشاره

إِلَهِي فَلَكَ أَسْتَيْلُ وَإِلَيْكَ أِبْتِهَالُ وَأَزْعَبُ وَأَسْتُلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ يُدِيرُ ذِكْرَكَ وَلَا يَنْقُضُ عَهْدَكَ وَلَا يَغْفُلُ عَنْ شُكْرِكَ وَلَا يَسْتَحِفُّ بِأَمْرِكَ.

معبود من! فقط از تو مسئلت می نمایم و تنها به سوی تو، ابتهال و زاری و اشتیاق دارم، و از تو می خواهم که صلوات و درود بر محمد و آلش فرستی و مرا از آنانی قرار دهی که همواره به یاد تو، پیمان شکنی نکنند و از شکر و سپاست لحظه ای غفلت نمی ورزند و هیچ گاه فرمانت را سبک نمی شمردند.

دوام ذکر، وفای به عهد، عدم غفلت از شکر پروردگار عالم و عدم سبک انگاشتن امر خداوند که در این فراز از مناجات ذکر گردید از موارد مورد بحث در این قسمت می باشد.

«... وَأَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ يُدِيرُ ذِكْرَكَ»

تقاضای توفیق در ذکر دائم

اشاره

آنچه در این عبارت از مناجات، از خداوند مسئلت شده است، توفیق در دوام ذکر است نه اصل ذکر. یعنی از خداوند تقاضا شده است ذکر او را گاه قرار ندهد، بلکه همواره به یاد پروردگار باشد، که این امر، سخت تر و مشکل تر از توفیق در اصل ذکر می باشد، زیرا بسیاری از آدمیان، اهل ذکر هستند ولی موفق به ذکر مداوم نمی باشند و طبیعی است که نتیجه و ثمره کامل در سایه ذکر دائم نصیب آدمی می گردد، نه ذکر

امام باقر علیه السلام می فرماید:

ثَلَاثٌ مِنْ أَشَدِّ مَا عَمِلَ الْعِبَادُ؛ أَنْصَابُ الْمَرْئِي مِنْ نَفْسِهِ، وَ مُوَاسَاةُ الْأَخِ، وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَ هُوَ أَنْ يَذُكُرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ الْمَعْصِيَةِ بِهِ، يَهْمُ بِهَا فَيُحِيلُ ذِكْرَ اللَّهِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ تَلَكُّكَ الْمَعْصِيَةِ بِهِ، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ». (اعراف: ۲۰۱)

سه چیز از شدیدترین و سخت ترین اعمالی است که بندگان انجام می دهند: انصاف داشتن، و رعایت مواسات و برابری با یکدیگر، و سومی، همواره به یاد خداوند بودن است. و مقصود از ذکر دائم این است که هرگاه آدمی در معرض گناهی قرار می گیرد، نسبت به ترک آن اهتمام ورزد و به به یاد خدا افتد و در نتیجه، این یاد خدا، بین او و معصیت جدایی افکند. و این همان قول خداوند عز و جل است که می فرماید:

آنها که اهل تقوایند، هنگامی که طواف کننده ای از طایفه شیطان، برای وسوسه در ارتکاب گناه به آنها نزدیک گردد، متذکر شده و به یاد خداوند می افتند، و در نتیجه به برکت یاد خداوند، بیبا شده و از گناه، اجتناب می ورزند.

حکایت

شیخ ابوسعید ابوالخیر را گفتند: فلان کس بر روی آب، راه می رود! شیخ گفت: امری سهل است که وزغ نیز، بر روی آب می برود. شیخ را گفتند: فلان کس در هوا می پرد! شیخ گفت: عجیب نباشد که مگسی نیز در هوا بپرد.

او را گفتند: فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری می برود! شیخ گفت:

شیطان نیز در یک نفس از مشرق به مغرب می شود. این چنین چیزها را قیمتی نیست. مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخُسبَد و با خلق، داد و ستد کند

و با آنها درآمیزد، اما همواره به یاد خدا باشد و یک لحظه از او غافل نباشد. (۱)

یک چشم زدن، غافل از آن ماه نباشید

شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

یکی از رموز موفقیت آدمی و رسیدن به مقصود مورد نظر، مداومت در انجام اعمال می باشد یعنی مهم نیست که عمل او _ همانند ذکر _ اندک باشد، بلکه آنچه اهمیت دارد آن است که همین اندک را ادامه دهد و از آن دست نکشد تا به مطلوب خویش برسد. در این زمینه، چند روایت را نقل می کنیم:

امام سجاد علیه السلام می فرماید: «إِنِّي لَأَحِبُّ أَنْ أُدَاوِمَ عَلَى الْعَمَلِ وَإِنْ قَلَّ؛ مَنْ دَوَسْتُ دَارِمَ كَمَا عَمِلَ رَأْسَهُ دَهْمًا إِنْ كُنَّ كَمَّ بِأَشَدِّ» (۲)

امام باقر علیه السلام نیز می فرماید: «أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَإِنْ قَلَّ؛ دَوَسْتُ تَرْتِينَ أَعْمَالَ نَزْدِ خَدَايَ عَزَّ وَجَلَّ، عَمَلِي أَسْتُ كَمَا بَنَدَهُ، أَنْ رَأْسَهُ دَهْمًا إِنْ كُنَّ كَمَّ بِأَشَدِّ» (۳)

روایتی هم در آثار ذکر زبانی: امام صادق علیه السلام می فرماید:

در شگفتم از کسی که از چهار چیز بیم دارد، چگونه به چهار چیز پناه نمی برد؟ در شگفتم برای کسی که ترس بر او غلبه کرده، چگونه به ذکر «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» پناه نمی برد. زیرا به تحقیق شنیدم که خدای عزوجل به دنبال این ذکر فرمود: «پس _ آن کسانی که به عزم جهاد خارج گشتند و ترساندن شیاطین در آنها اثر نکرد و به ذکر فوق تمسک جستند _» (آل عمران: ۱۷۴) همراه با نعمتی از جانب خداوند _ عافیت _ و

ص: ۲۳۶

۱- اسرار التوحید، ص ۲۵.

۲- اصول کافی، ج ۳، صص ۱۲۹ و ۱۳۰.

۳- همان.

چیزی زائد بر آن _ سود در تجارت _ بازگشتند و هیچ گونه بدی به آنها نرسید.

و در شگفتم برای کسی که اندوهگین است، چگونه به ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (۱) پناه نمی برد؛ زیرا به تحقیق شنیدم که خدای عزوجلّ به دنبال ذکر فوق فرمود: «پس ما _ یونس را در اثر تمسک به ذکر، یاد شده _ از اندوه نجات دادیم و همین گونه مؤمنین را نجات می بخشیم». (انبیاء: ۸۸)

و در شگفتم از کسی که مورد مکر و حيله واقع شده، چگونه به ذکر «أَفَوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» (۲) پناه نمی برد. زیرا به تحقیق شنیدم که خداوند عزوجلّ به دنبال ذکر فوق فرمود: «پس خداوند _ موسی را در اثر ذکر یاد شده _ از شر و مکر فرعونیان مصون داشت.» (مؤمن: ۴۵) و در شگفتم از کسی که طالب دنیا و زیبایی های دنیا است، چگونه به ذکر «ماشاء الله لا قوة الا بالله» پناه نمی برد. زیرا به تحقیق شنیدم که خداوند عزوجلّ بعد از ذکر یاد شده _ از زبان مردی که فاقد نعمت های دنیوی بود، خطاب به مردی که از آن نعمت ها بهره مند بود. _ فرمود: «اگر تو مرا به مال و فرزند، کمتر از خود می دانی، پس امید است خداوند، مرا بهتر از باغ تو بدهد.» (کهف: ۴۰) (۳)

«... وَ لَا يَنْفُضُ عَهْدَكَ».

اجتناب از عهدشکنی با خداوند

اشاره

خداوند می فرماید:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ

ص: ۲۳۷

- ۱- معبودی جز تو نیست، منزهی تو، بدرستی که من از ستمکاران بودم.
- ۲- امرم را به خداوند واگذار می کنم، به درستی که خداوند به کاربندگان، بیناست.
- ۳- امالی شیخ صدوق، ص ۶.

مُبِينٌ وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ. (یس: ۶۰ و ۶۱)

آیا با شما عهد بستیم و از شما پیمان نگرفتیم که شیطان را بندگی نکنید که او دشمن آشکار شماست؟ و اینکه مرا بپرستید که این است راه راست.

و در آیه دیگر فرموده است:

وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا. (طه: ۱۱۵)

ما، پیشتر، از آدم پیمان گرفتیم، ولی او فراموش کرد و ما در این باره او را صاحب عزم و اراده ندیدیم.

در دهانش تلخ آید شهد خلد

چون نود از وافیان در عهد خلد

اما مقصود از عهد نمودن خداوند با آدمی چیست؟

همین اندازه که در نهاد آدمی، وجدان و فطرتی خدایی تعبیه شده که آدمی را دعوت به خوبی ها و پاکی ها دعوت می کند و او را ملزم به انجام دستورات الهی می نماید و نیز همین قدر که خداوند، از طریق پیامبرانش، آدمیان را به راه سعادت دعوت می فرماید، و فطرت و وجدان سلیم آدمیان، به حقانیت دعوت آنها اقرار و اذعان می کند، این همان، بستن عهد و پیمان با خداوند می باشد.

اما اگر خلاف دستورهای الهی _ که پیامبران و فطرت و وجدان، مجرای بازتاب این دستورها _ عمل کنند، این همان عهدشکنی و زیر پا نهادن پیمانی است که خداوند از راه های یاد شده از آدمی گرفته است.

برخیز تا به عهد امانت وفا کنیم

تقصیرهای رفته به خدمت قضا کنیم

بی مغز بود سر که نهادیم پیش خلق

ص: ۲۳۸

دیگر فروتنی به در کبریا کنیم
دارالشفای توبه، نبستست در هنوز
تا درد معصیت به تدارک دوا کنیم
چون برترین مقام ملک دون قدر ماست
چندین به دست دیو زبونی چرا کنیم
سیم دغل خجالت و بدنامی آورد
خیز ای حکیم تا طلبِ کیمیا کنیم
یارب تو دست گیر که آلا(۱) و مغفرت
در خورد تُست و در خور ما هرچه ما کنیم

سعدی

«... وَ لَا يَغْفُلُ عَنْ شُكْرِكَ».

عدم غفلت از شکر خداوند

هر که نداند سپاسِ نعمت امروز
حیف خورد بر نصیبِ رحمتِ فردا

سعدی

شکرگزاری علاوه بر آنکه فضیلتی معنوی برای آدمی محسوب می شود و بیانگر میزان ادب او در پیشگاه پروردگار می باشد و باعث قُرب او به درگاه الهی می شود، از نظرِ دنیوی نیز، به حالِ آدمی کاملاً سودمند و مفید بوده و افزایشی روزافزون نعمت ها و دوام و بقای آنها را سبب می شود.

نعمت آن راست زیاده که همه شکر بُود

ص: ۲۳۹

تو نه ای از درِ نعمت که همه کفرانی

انوری

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ: أَشْكُرُ مَنْ أَنْعَمَ عَلَيَّكَ وَ أَنْعِمَ عَلَيَّ مَنْ شَكَرَكَ، فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنَّعْمَاءِ إِذَا شَكَرْتَ وَلَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كَفَرْتَ،
الشُّكْرُ زِيَادَةٌ فِي النُّعْمِ وَ أَمَانٌ مِنَ الْغَيْرِ. (۱)

در تورات نوشته شده است: کسی که به تو نعمت داد، سپاسش گزار، و به کسی که از تو سپاسگزاری کرد، نعمتش ده. زیرا با سپاسگزاری، نعمت ها نابود نگردد، و با ناسپاسی پایدار نماند. سپاسگزاری و شکر، مایه افزایش نعمت است و سبب ایمنی از دگر گونی.

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل است که: «إِنَّ لِلنُّعْمِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِيِّ فَفَيِّدُوهَا بِالشُّكْرِ؛ به درستی که برای نعمت ها، جانورانی هست همچون جانوران وحشی، پس نعمت ها را با شکرگزاری در بند بکشید و حفظ نمایید». (۲)

شکرِ نعمت، خوشتر از نعمت بُود

شکرِ باره کی سوی نعمت رود

شکر، جان نعمت و نعمت چو پوست

زانکه شکر آرد تو را تا کوی دوست

نعمت آرد غفلت و شکر، انتباه (۳)

صید نعمت کن به دام شکر شاه

ص: ۲۴۰

۱- اصولی کافی، ج ۳، ص ۱۴۹.

۲- شرح کبیر آنقروی بر مثنوی معنوی مولوی، ج ۱۰، ص ۱۳.

۳- بیداری.

شکر خداوند و سپاس از بندگان خداوند، همانند زنجیره ای به هم تنیده و در هم تابیده اند که باهم ارتباطی تنگاتنگ دارند؛ یعنی این دو از یکدیگر جدا نمی باشند، تا آنجا که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ؛ آنکه از مردم سپاسگزاری نمی کند، از خداوند نیز، سپاسگزاری نکرده است».(۱)

همچنین آن حضرت فرمود:

روز قیامت بنده ای را به حضور خدای تعالی می آورند. امر می کند که او را به دوزخ برید. بنده می گوید: پروردگارا! امر کردی که مرا به دوزخ برند ولی من اهل قرآن بودم و قرآن می خواندم. پروردگار می گوید: ای بنده من! من به تو نعمت دادم و تو شکر نعمت مرا به جا نیاوردی. گوید: پروردگارا! تو به من فلان و فلان نعمت دادی و من شکر آن را به جای آوردم. و پیوسته نعمت های خدا و سپاس های خود را برمی شمارد. خداوند تعالی می گوید:

ای بنده من! راست می گویی، مگر _ آنکه تو سپاس آن کسی را که من با دست او به تو نعمت دادم، به جای نیاوردی. من به ذات خود سوگند خورده ام که شکر بنده ای را که نعمتی به او داده ام نپذیرم، تا شکر آن کس را که نعمت به دست او به وی رسیده است آورد.(۲)

در قیامت بنده را گوید خدا

هین چه کردی آنچه دادم من تو را

گوید ای رب شکر تو کردم به جان

چون ز تو بود اصل آن روزی و نان

گویدش حق: نه نکردی شکر من

ص: ۲۴۱

۱- علامه سیوطی، جامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۶۷.

۲- گولپینارلی، نثر و شرح مثنوی شریف، ج ۳، ص ۸۰۸.

چون نکردی شکر آن اِکرامِ فَنِّ

بر کریمی کرده ای ظلم و ستم

نه ز دست او رسیدت نعمتم؟

مولانا

« ... وَ لَا يَشْتَخِفُّ بِأَمْرِكَ ».

سبک نشمردن امر خدا

حکیم سنایی غزنوی گوید:

جای تأسف است که آنجا که طبیعی مسیحی، به خاطر بیماری تو، از خوردن حلوا منع می کند، با آنکه حلوا بر تو حلال است، اما به فرمان او گردن می نهی و از خوردن آن اجتناب می کنی، اما برای امر الهی حتی به اندازه گفته یک طیب مسیحی، ارج و منزلت قائل نمی شوی و با آنکه تو را از محرمات نهی می کند و آنها را بحالت مضر می داند، با آنکه حرام نیز می باشند، از ارتکاب آنها اجتناب نمی ورزی. خلاصه آنکه از برای تن و جسمت، حتی حلال را که خوردن حلوا باشد، فرو می گذاری، اما از برای دینت، حاضر نمی باشی که حتی حرام را نیز وا گذاری.

تو را یزدان همی گوید که: در دنیا مخور باده!

ترا ترسا (۱) همی گوید که: در صفرا (۲) مخور حلوا

ز بهر دین تو نگذاری حرام از حرمت یزدان

ز بهر تن تو بگذاری حلال از گفته ترسا

ص: ۲۴۲

۱- مسیحی.

۲- صفرا حالتی که بر بدن عارض می شود و در آن صورت، خوردن حلوا مضر می باشد.

پروردگارا! به ما توفیق ده که دائما به یاد تو بمانیم و مراقب عهد و پیمانی که با تو بسته ایم باشیم، و هرگز از شکر تو غفلت نوزیم و نسبت به امر تو، بیش از هر چیزی اهتمام ورزیده و هرگز آن را سبک شماریم.

إِلَهِي وَالْحَقْنِي بُنُورِ عَزِّكَ الْإِبْهَاجِ فَأَكُونُ لَكَ عَارِفًا وَعَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا وَمِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا.

معبود من! مرا به نور عزت خود که از هر چیز مسرت انگیزتر است ملحق فرما، تا به تو عارف گردم و از غیر تو روی گردان شوم و فقط از تو ترسان و مراقب باشم. ای صاحب جلال و اکرام و درود و سلام فراوان خدا بر رسول محمد صلی الله علیه و آله و آل طاهرینش باشد.

گوهر معرفت خداوند و گسستن از غیر او و خائف بودن از حضرتش، از اموری است که در این فراز دلنشین از مناجات، از پروردگار جهان مسئلت شده است.

«إِلَهِي وَالْحَقْنِي... فَأَكُونُ لَكَ عَارِفًا».

گوهر معرفت باری تعالی

در این عبارت، ابتدا از خداوند درخواست اتصال به نور عزت و بارگاه کبریایی اش، شده است و سپس به سه محصول پربار این وصل و الحاق اشاره رفته است. که اولین آنها، عارف شدن به مقام پروردگار عالم است.

گوهر معرفت آموز که با خود ببری

که نصیب دگران است نصاب زر و سیم

حافظ

نکته قابل توجهی که باید در مقام توضیح این عبارت ذکر نمود این است که عرفا، معرفت را به دو قسم تقسیم نموده اند: معرفت استدلالی و معرفت شهودی. معرفت

استدلالی آن است که آدمی از طریق آثار و آیات و نشانه هایی که در جهان خلقت مشاهده می کند، خداوند و اسماء و صفات او را بشناسد و نسبت به مقام حضرتش عارف گردد.

این بیان سید الشهداء علیه السلام در دعای عرفه که می گوید: «إِلَهِي عَلِمْتُ بِاخْتِلَافِ الْأَثَارِ وَ تَنَقُّلَاتِ الْأَطْوَارِ أَنَّ مُرَادَكَ أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ؛ خدایا دانستم که مراد تو از این همه آثار مختلف و از گوناگون شدن تحولات جهان این است که خود را در هر چیز نسبت به من بشناسانی و من نسبت به تو معرفت پیدا کنم» ناظر به معرفت استدلال می باشد.

آن حضرت همچنین در جای دیگری در آن مناجات می فرماید:

إِلَهِي أَمَزْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْأَثَارِ، فَارْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكَسْوَةِ الْأَنْوَارِ وَ هِدَايَةِ الْأَسْبِيبِ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا، كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا مَصُونِ السَّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا وَ مَرْفُوعِ الْهَمِّ عَنِ الْإِعْتِمَادِ عَلَيْهَا.

خدایا! تو امر نمودی که برای شناخت تو به آثار و نشانه ها مراجعه شود ولی مرا به تجلیات انوار و به راهنمایی مشاهده و بینایی قلب ارجاع ده، تا بی توجه به آثار (معرفت استدلالی) به شهود حضرتت (معرفت شهودی) نائل گردم، که چون به این مقام و شهود دست یابم، سر درونم توجه به آثار نکرده و همتم بلندتر از نظر به آثار و تکیه بر آنها باشد.

اما معرفت شهودی آن است که از راه تصفیه باطن و تزکیه نفس و تطهیر روح حاصل می شود، که در اثر آن، آدمی اسما و صفات الهی را با قلب خویش شهود می نماید و نسبت به آنها عارف می گردد، که البته اندکی از انسان ها از این نوع از معرفت، بهره مند خواهند بود، زیرا شرایط رسیدن به آن، بسی دشوارتر از معرفت استدلالی می باشد.

و این نوع عرفان و شناخت نسبت به باری تعالی بهترین نوع از انواع شناخت ها می باشد.

سیدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه در مقام دلتنگی نسبت به معرفت استدلالی و پایین بودن رتبه آن در مقایسه با معرفت شهودی و نیز در مقام اهتمام فوق العاده نسبت به معرفت شهودی، چنین می گوید:

إِلَهِي تَرَدُّدِي فِي الْأَثَارِ يُوجِبُ بُعْدَ الْمَزَارِ فَاجْمَعْنِي عَلَيْكَ بِخِدْمَةٍ تُوصِلُنِي إِلَيْكَ.

معبود من! آنگاه که می خواهم از طریق آثار، تو را بشناسم، سبب می شود که راه شهودت از من دور می گردد، پس مرا عنایتی فرما که به شهود جمالت دست یابم و نسبت به تو، معرفتی شهودی پیدا نمایم.

و اگر بخواهیم برتری معرفت شهودی را بر معرفت استدلالی اثبات نماییم، تنها با ذکر یک مثال می توانیم این مهم را ثابت کنیم و آن اینکه:

اگر موجودی در پشت دیواری باشد و ما ندانیم آن چیست، از دو راه می توان فهمید که آن، کدامیک از انواع موجودات می باشد. یکی آنکه کسی، علایم و نشانه های آن را دقیقاً برای ما توصیف نماید که ما با شنیدن اوصافش، پی خواهیم برد که آن موجود چیست. این نوع دانستن و شناختن، همان، معرفت استدلالی است.

راه دیگر آن است که خود را به پشت دیوار رسانده و آن را مشاهده کنیم. در این صورت به معرفت شهودی دست یافتیم، که تفاوت این دو معرفت در این مثال، کاملاً واضح بوده و نیازی به توضیح ندارد.

حاصل سخن آنکه، آنچه از فراز مورد بحث از مناجات درباره درخواست معرفت نسبت به خداوند، استفاده می شود مربوط به بهترین نوع معرفت، یعنی معرفت شهودی می باشد. زیرا این عبارت به این صورت عنوان شده است که: «خدایا مرا به نور عزت ملحق نما، تا نسبت به تو عارف گردم». و آنکه به دیدار جمال خداوند می رسد و با عرفان، آن را شهود می نماید، در واقع به معرفت شهودی دست یافته است که مقصود همه انبیا و اولیا و عرفا بوده است. و آنکه به چنین معرفتی دست یافت، از آن پس به هر چه که نظر می کند، اول، خداوند را خواهد دید:

دلی کز معرفت، نور صفا دید

ز هر چیزی که دید اول، خدا دید

شبستری

«... وَ عَنِ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا»

وصول به مقام عز خداوندی با گسستن از غیر خدا

اشاره

با تو پیوستم و از غیر تو دل بُبریدم

آشنای تو ندارم، سر بیگانه و خویش

خویش

کسی که به شهود پروردگارش نائل گردد، دیگر غیری را مشاهده نخواهد کرد؛ در نتیجه در لوح دلش، نقشی جز نقش یار مشاهده نخواهد نمود.

نیست در لوح دلم جز الف قامت یار

چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

حافظ

سالار شهیدان در دعای عرفه چنین می فرماید: «أَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ يُحِبُّوا سِوَاكَ وَ لَمْ يَلْجِئُوا إِلَى غَيْرِكَ؛ تو ای خدای بزرگ، کسی هستی که اغیار را از دل دوستانت محو کردی تا غیر تو را دوست نداشته و جز در گاهت به جایی پناه نبرند».

روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر

خرمن سوختگان را همه گو باد ببر

ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا

گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر

روز مرگم نفسی وعده دیدار بده

وانگهم تا به لحد فارغ و آزاد ببر

حافظ

« ... وَ مِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا »

فیض خوف از خداوند

آنکه با چشم قلبش، خداوند را در کسوت اسما و صفاتش دیدار نماید، فیوضاتی نصیبش می شود که فیض خائف بودن از خداوند و عدم خوف از غیر او از آن جمله است. در توضیح این سخن باید گفت که نه می توان تمامی ترس ها را مذموم و ناپسند تلقی کرد و نه آنکه همه آنها را ممدوح شمرد.

بلکه باید دید که این ترس به چه چیزی تعلق می گیرد. برخی از ترس ها مخرب و ویرانگر بوده و آثار نامطلوبی بر جسم و روح و روان آدمی به جای می گذارند، همانند ترس از تاریکی شب، ترس از وقوع حادثه ای که هیچ دلیلی بر تحقق حتمی آن وجود ندارد، ترس از دشمن و مانند آنها که همه این ترس ها، از انواع ترس های مذموم بوده و در زندگی انسان، آثار سوئی به بار خواهند آورد.

ولی خوف ها و ترس هایی نیز وجود دارد که ممدوح بوده و دارای منشأ عقلانی می باشد و اساساً به وسیله این گونه ترس ها، آدمی به انواع خیرات و برکات و آرامش، راه پیدا خواهد نمود.

آنکه در ارتکاب لغزشی، بر آبروی خویش می ترسد، همین خوف از دست دادن آبرو او را وادار به ترک لغزش می نماید و در نتیجه برای وی ثمره مطلوبی به دنبال خواهد داشت.

پس، آنکه از مردود شدن خویش در امتحانات در هراس است، چنین خوف و هراسی سبب وادار ساختن او به فعالیت و تکاپوی بیش از پیش گشته و در نتیجه، همین خوف، قبولی در امتحانات را برایش به ارمغان خواهد آورد.

ص: ۲۴۸

پس، آنکه از خداوندِ خویش خائف است و مراقب امر و نهی اوست، همین خوف قلبی اش درهای قُرب و رحمت و امن و آسایش خداوندی را به روی او خواهد گشود و او را به انواع برکات رهنمون خواهد شد.

در این زمینه، به چند روایت اشاره کرده و بدین ترتیب و به فضلِ بی کران الهی، دامنه شرح مناجات پر فیض شعبانیه را نیز جمع می نماییم: علی علیه السلامی فرماید:

إِنَّ اللَّهَ إِذَا جَمَعَ النَّاسَ نَادَى فِيهِمْ مُنَادٍ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَقْرَبَكُمْ إِلَيَّ يَوْمَ مِنَ اللَّهِ أَشَدُّكُمْ مِنْهُ خَوْفًا. (۱)

آنگاه که خداوند، مردم را در روز قیامت گرد آورد، آواز دهنده ای در میان آنان ندا دهد که: ای مردم! امروز نزدیک ترین شما به خداوند کسی است که در دنیا، بیش از همه، خداترس بوده است.

و باز فرمود:

خَفِيَ اللَّهُ خَوْفَ مَنْ شَغَلَ بِالْفِكْرِ قَلْبَهُ فَإِنَّ الْخَوْفَ مِطْنَةُ الْأَمْنِ وَ سِجْنُ النَّفْسِ عَنِ الْمَعَاصِي. (۲)

از خداوند، همانند کسی که دل خویش را با اندیشه ای درباره خدا، مشغول داشته است خائف باش، زیرا چنین خوفی جایگاهی امن برای تو و سبب بازداشتن نفس از گناهان می باشد.

در نهایت آنکه آن حضرت می فرماید: «إِذَا اضْطَرَفَى اللَّهُ عَبْدًا جَلْبَبُهُ خَشْيَتُهُ؛ آنگاه که خداوند، بخواهد بنده ای را برگزیند، لباس خوف و خشیت خویش را بر اندامش می پوشاند». (۳)

* * *

ای خدای عزیز شکست ناپذیر و ای قادر متعال و ای سرچشمه تمام دانایی ها و

ص: ۲۴۹

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۴۱.

۲- غرر الحکم و دررالکلم، ج ۳، ص ۴۴۵.

۳- همان، ص ۱۴۲.

زیبایی ها و قدرت ها! :

رهی پیشم آور که فرجام کار

تو خشنود باشی و ما رستگار

نظامی

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

یادسپاری

به زودی «شهد بندگی ۱ و ۲» برای استفاده بهینه از ایام پرفیض ماه مبارک رمضان به زیور طبع آراسته و تقدیم برنامه سازان ارجمند خواهد شد.

ص: ۲۵۰

* قرآن

* نهج البلاغه فیض الاسلام

۱. آریان، قمر، چهره مسیح در ادبیات فارسی، تهران، انتشارات سخن، چاپ دوم، ۱۳۷۸.

۲. ابن عربی، شیخ اکبر محیی الدین، فتوحات مکیه، ترجمه: تعلیق و مقدمه، محمد خواجوی، تهران، انتشارات مولی، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۳. البرقی، لایبی جعفر احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، تحقیق: السید مهدی الرجایی، قم، المجمع العالمی، لاهل البیت، الطبعة الاولى، ۱۴۱۳ هـ . ق.

۴. الحرانی، ابن محمد حسن بن علی بن الحسین بن شعبه، تحف العقول، ترجمه: آیت الله محمدباقر کمره ای، تهران، شابک، چاپ ششم، ۱۳۷۶.

۵. الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، بضمیمه تعلیقات سبزواری، تصحیح، تحقیق و مقدمه: دکتر مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۶. الحویزی، الشیخ عبد علی بن جمعه العروسی، تفسیر نورالثقلین، صححه و علق علیه: الحاج السید هاشم الرسولی المحلاتی، قم، المطبعه العلمیه.

۷. السبزواری، الحاج ملاهادی، شرح جوشن کبیر، تحقیق: د _ نجف قلی حبیبی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.

۸. السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، الجامع الصغیر، بیروت، انتشارات دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۱ هـ . ق.

۹. الشیخ الصدوق محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، توحید، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، چاپ هفتم، ۱۴۲۲ هـ . ق.

۱۰. المحمّد بن علی بن ابراهیم الاحسائی المعروف بابن ابی جمهور، عوالی اللثالی العزیزیه فی الاحادیث الیدیته، تحقیق: مجتبی العراقی، قم، مطبعه سیدالشهداء، الطبعة الاولى، ۱۴۰۳ هـ . ق.

۱۱. امام خمینی، آداب الصلوه، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.

۱۲. _____، صحیفه نور.

۱۳. انجیل عیسی مسیح، آفتاب عدالت، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۴.

۱۴. بلخی مولوی، مثنوی معنوی، تصحیح: نیکلسون، با همکاری، مهدی آذریندی (خرّمشاهی)، تهران، انتشارات پژوهش، چاپ پنجم، ۱۳۷۸.

۱۵. بهشتی شیرازی، سیداحمد، گنج وحدت، گزیده ترجیع بند و ترکیب بند شعر فارسی از آغاز تا کنون، مقدمه: دکتر حسین الهی قمشه ای، تهران، انتشارات روزنه، چاپ اول، ۱۳۷۶.

۱۶. پاندر، کاترین، قانون شفا، ترجمه: گیتی خوشدل، تهران، روشنگران و مطالعات زنان، چاپ ششم، ۱۳۷۹.

۱۷. پناهی سمنانی، فردوسی سروده خوان وحدت و حماسه ملی ایران، تهران، نشر ندا، ۱۳۷۹.

۱۸. تبریزی، شمس الدین محمد، مقالات شمس تبریز، تصحیح و تعلیق: محمدعلی موحد، تهران، خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۷۷.

۱۹. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد غررالحمک و دررالکلم، شرح: محقق بارع جمال الدین محمد خوانساری، با مقدمه و تصحیح و تعلیق: میرجلال الدّین حسین ارموی، تهران، انتشارات دانشگاه، چاپ پنجم، ۱۳۷۳.

۲۰. جامی، عبدالرحمن بن احمد، نقدالنصوص فی شرح الفصوص، مقدمه و تصحیح و تعلیقات: ویلیام چیتیک، تهران، موسسه پژوهشی و حکمت و فلسفه ایران، چاپ اول، ۱۳۶۰.

۲۱. _____، مثنوی هفت اورنگ، تحقیق و تصحیح: جابلقا دادعلیشاه، اصغر جانفدا، ظاهر احراری و حسین احمدتربیت، مقدمه از اعلاخان افصح زاد، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۲۲. جمعی از نویسندگان، با معارف اسلامی آشنا شویم، جلد ۴۱، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷.

۲۳. جیمز، ویلیام، دین و روان، ترجمه: مهدی قائنی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (شرکت سهامی) چاپ دوم، ۱۳۷۲.

۲۴. حسینی طهرانی، سید محمدحسین، مهر تابان، تهران، موسسه انتشارات باقرالعلوم.

۲۵. حکیم نظامی گنجه ای، کلیات خمسه، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۷۷.

۲۶. خوارزمی، تاج الدّین حسین، شرح فصوص الحکم، تحقیق آیت الله حسن زاده آملی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه

علمیه قم، مرکز انتشارات، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

۲۷. دانته، کمدی الهی، مقدمه و شرح و حواشی: شجاع الدین شفا، تهران، امیر کبیر، چاپ یازدهم، ۱۳۸۰.

ص: ۲۵۲

۲۸. دستغیب، سید عبدالحسین، سرای دیگر، تهران، شابک، چاپ دهم، ۱۳۷۹.
۲۹. دورانت، ویل، تاریخ فلسفه، ترجمه: عباس زریاب، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ اول، ۱۳۳۶.
۳۰. دیوان حافظ، بر اساس نسخه تصحیح شده: غنی - قزوینی، تهران، ققنوس، چاپ اول ۱۳۷۷.
۳۱. دیوان حکیم الهی قمشه ای، به اهتمام و مقدمه دکتر حسین الهی قمشه ای، تهران، انتشارات روزنه، چاپ سوم، ۱۳۷۸.
۳۲. دیوان صائب تبریزی، به اهتمام جهانگیر منصور، تهران، سیمای دانش، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۳۳. دیوان عطار، با مقدمه بدیع الزمان فروزانفر، تهران، موسسه انتشارات نگاه، چاپ سوم، ۱۳۷۹.
۳۴. دیوان فیض کاشانی، با مقدمه استاد سید محمدعلی صغیر، با تصحیح و مقابله محمد پیمان، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی.
۳۵. راجر، جان و ویلیامز پیترمک، دارندگی، ترجمه: مهدی مجردزاده کرمانی، تهران، مؤسسه فرهنگی راه بین، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۳۶. رجایی بخارایی، احمدعلی، فرهنگ اشعار حافظ، تهران، شابک، چاپ هشتم، ۱۳۷۵.
۳۷. سجادی، سیدجعفر، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران، طهوری، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
۳۸. سعیدی، گل بابا، فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، تهران، شفیعی، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۳۹. سنن ابوداود، لابی داود سلیمان بن الاشعث السجستانی، تحقیق: محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت، دار احیاء التراث.
۴۰. شرح جنون، تفسیر موضوعی دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، سید احمد بهشتی شیرازی، تهران، روزنه، چاپ اول، ۱۳۷۱.
۴۱. شرح کبیر انقروی بر مثنوی معنوی مولوی، ترجمه: دکتر عصمت ستارزاده، تهران، برگ زرین، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
۴۲. شرح مقدمه قیصری.
۴۳. شیخ صدوق، امالی، مقدمه و ترجمه: آیت الله کمره ای، تهران، کتاب خانه اسلامی، ۱۳۶۲.
۴۴. طباطبایی، علامه سید محمد حسین، تفسیر المیزان، تهران، بنیاد فکری علامه طباطبایی، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
۴۵. طوسی، خواجه نصیرالدین، اوصاف الاشراف، به اهتمام سیدمهدی شمس الدین، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،

۱۳۶۹.

ص: ۲۵۳

۴۶. طهرانی، عبدالحسین، اسرار الصلوه، تهران، انتشارات فرهومند، ربیع الثانی ۱۳۹۱.

۴۷. عطار، شیخ فرید الدین، تذکره الاولیاء، بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهرست ها: دکتر محمد استعلامی، تهران، انتشارات زوار، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۲.

۴۸. فرغانی، سعید الدین سعید، مشارق الدراری، شرح تائیه ابن فارض، تألیف، با مقدمه و تعلیقات: سید جلال الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

۴۹. فروزان فر، بدیع الزمان، احادیث و قصص مثنوی، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۷۶.

۵۰. قدیس آگوستین، اعترافات، ترجمه: سایه میثمی، ویراستار: مصطفی ملکیان، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، چاپ سوم، ۱۳۸۱.

۵۱. قشیری، عبدالکریم بن هوازن، رساله قشیریّه، با تصحیحات و استدراکات: بدیع الزمان فروزانفر، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۸۱.

۵۲. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، تقدیم و اشراف: علی اکبر الهی خراسانی، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه. ق.

۵۳. کلیات اقبال لاهوری، با مقدمه و شرح احوال و تفسیر کامل احمد سروش، تهران، سنایی، چاپ هفتم، ۱۳۷۶.

۵۴. کلیات سعدی، بر اساس تصحیح و طبع محمد علی فروغی، تصحیح، مقدمه، تعلیقات و فهارس: بهاء الدین خرّمشاهی، تهران، انتشارات ناهید، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۵۵. کلیات شمس، مصحح: استاد بدیع الزمان فروزانفر، تهران، بهزاد، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۵۶. کلینی، اصول کافی، ترجمه: سیدجواد مصطفوی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام.

۵۷. لاهیجی، شمس الدین محمد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، انتشارات زوار، چاپ سوم، ۱۳۷۸.

۵۸. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۳ ه. ق.

۵۹. مجموعه آثار شکسپیر، ترجمه: دکتر علاءالدین بازارگادی، تهران، سروش، چاپ دوم، ۱۳۸۰.

۶۰. محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید، با تصحیح و مقدمه و حواشی دکتر ذبیح الله صفا، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۸.

۶۱. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، قم، انتشارات فرهنگی دارالحدیث، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

۶۲. مصباح الشریعه از امام جعفر صادق علیه السلام، ترجمه: زین العابدین کاظمی خلخالی، تهران،

ص: ۲۵۴

انتشارات حجر، چاپ اول، ۱۳۶۱.

۶۳. مطهری، مرتضی، انسان و سرنوشت، قم، انتشارات صدرا، چاپ بیست و یکم، ۱۳۸۰.

۶۴. _____، عدل الهی، تهران، صدرا، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۰.

۶۵. ملکی تبریزی، میرزا جواد، رساله لقاء الله، مقدمه: ترجمه توضیح، تعلیق و اضافات: سیداحمد فهری، تهران، فیض کاشانی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.

۶۶. مولوی، جلال الدین محمد بلخی، فيه ما فيه، بر اساس نسخه استاد بدیع الزمان فروزانفر، تهران، عطار، ۱۳۷۸.

۶۷. میدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عُده الابرار، سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۱.

۶۸. نراقی، ملامهدی، جامع السعاده.

۶۹. نسفی، عزیزالدین، الانسان الكامل، با تصحیح و مقدمه: ماریژان موله، تهران، کتاب خانه طهور، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.

ص: ۲۵۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

